میشود؟ چه جوری تبلیغ میشود؟ چه جوری باور میشود؟ چه جوری ازین حرفها استفاده میشود و چه کسانی عامل بهره برداری این نوع فتنه ها هستند.»

درهمین شماره تحت عنوان یك هفتهء با خبر می نویسد که : «آقای خامنه ای چرا با یك اشاره عباس محتاج را به مقام دریا داری ارتقا داد اما دست و بالش برای دادن همین درجه به سیزده تن از شایسته ترین ناخداهای نیروی دریایی که ارتشی هستند میلرزد؟ چرا باید فرمانده فرهیخته و شجاع واحدهای هوا دریایی نیروی دریایی ارتش ایران که مهمترین نقش را در فتح فاو و مجنون داشت به علت آنکه کرد و اهل تسنن است از گرفتن درجهء دریا داری محروم و دل آزرده، نیروی دریایی را که به آن عشق می ورزد ترك گوید و در غربت با شنیدن خبر فرماندهی عباس محتاج از درد بخود بپیچد آن وقت علی اکبر احمدیان که در عمرش قایق پارویی هم سوار نشده و از هلیکوپتر وحشت دارد درجهء دریاداری بگیرد ... »

به این ترتیب واضح است که در داخل ایران با آنکه رژیم اُسلامی با ضابطهء خاص حکومت میکند چنین سروصداها و تحریکات وجود دارد در حالیکه در افغانستان چنین تحریکات از زبان تعداد معدود انگشت شماری بلند شده که در نزد اکثریّت قاطع مردم ما که از یك بافت وسیع نژادی برخوردارند کدام ارزشی ندارد، مگر دوام این تحریکات برای کشورهای ما خطرناك بوده لازم است علیه آن مبارزهء همآهنگ صورت بگیرد در غیر آن یك جنگ خونین نژادی و عقیدتی منطقه را به آتش خواهد کشاند.

اینکه آقای محقق پیشنهاد کرده که افغانستان به پنج منطقه تقسیم شود طبعاً یك قسمت آن بامیان مورد توجه وی خواهد بود. در حالیکه این ولایت بدون معاونت از داخل یا خارج زندگی کرده نمیتواند چون فعلاً ایران یگانه کمك کننده شناخته میشود اگر ارادهء دوام کمك را هم داشته باشد نمیتواند آنرا دیر دوام بدهد. چنانچه اتحاد شوروی سابق که حکومت ببرك-نجیب را تمویل میکرد در ظرف ده سال از لحاظ اقتصادی و سیاسی ورشکست شد. رژیم اسلامی ایران به همان راه روان است که روسها

می رفتند، روسها به تمام احزاب کمونیستی جهان حتی در کشورهای پیشرفته و غنی صناعتی کمك میکردند، اگر رژیم اسلامی ایران برای این حزب بعنوان آنکه شیعه است و برای آندیگر که طرفدار انقلاب اسلامی است کمك کند قروض آن که امروز به سی ملیارد دالر رسیده فردا به ملیارد های دیگر اضافه خواهد شد و کمرش را خواهد شکست و به سرنوشت اتحادشوروی مواجه خواهد گردید.

بناءً نباید آنطوریکه جنرال های KGB چنان پلانهای را براه انداخته بودند گذاشته شود که آقای بروجردی و همفکران او ایران را به این راه ببرد و به آن نتیجه برساند. همین وضع را در پاکستان نیز می بینیم و حالت جاری شاهد مدافعه برخی از حلقه های پاکستان می باشد که برای سلامت کشورهای ما صدمه وارد می کند در حالیکه سلامت کشورهای منطقه، ما یك بدیگر ارتباط دارد و یکی از حالت دیگرش متأثر میگردد. ازینکه بگذریم با برجسته شدن نقایص و ضعفُ های رژیم فدرالی برای افغانستان بروی تحلیلی که در صفحات قبلی صورت گرفته به این وضاحت می رسیم که سعادت افغانستان در احیای دیموکراسی از دست رفته میباشد. چه در چنین یك رژیم است که تمام مردم ما از طریق انتخابات با حقوق مساوی در حکومت سهم میگیرند و از قریه تا بزرگترین شهرها نمایندگان خود را انتخاب می نمایند. با آنهم اتخاذ تصمیم سرنوشت ساز از صلاحیت لویه جرگه میباشد تا در یك همه پرسی «ریفراندم» ابراز عقیده نمایند. اینگونه همه پرسی فقط در یك فضای آرام که امنیت نسبی تأمین شده باشد و کسی توسط کلاشینکوف و زورگویی بمردم تأثیر نداشته باشد صورت گرفته میتواند.

برای آنکه مردم ما دوباره براه سالم رشد سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی شان سربراه شوند اول باید احزاب و تنظیم های فعلی لغو اعلام شوند. زیرا تنظیم ها و احزاب اسلامی که در جریان جهاد برای مقابله با شوروی کمونیست و حزب کمونیست افغان تأسیس شده بودند، برای توسل به هدف سقوط کمونیزم شوروی که هدف اساسی اضلاع

متحدهء امریکا بود و سقوط رژیم کمونیستی کابل که هدف ملت افغان بود کارگر افتاد و به آن هدف رسیدیم. چون هدف توسل شده دیگر ضرورتی به آن وسایل دیده نمی شود چه در جریان جهاد تنظیم ها باعث استحکام وحدت ملی و صفوف مقاومت میگردید. ولی حالا که کمونیست ها در افغانستان و حتی جهان از بین رفته متأسفانه تنظیم ها باعث نفاق و شقاق گردیده اند. حزب وحدت در یك جناح، حزب اسلامی در جناح دیگر قرار دارد و اتحاد اسلامی راه دیگری را در پیش گرفته است و جمعیت اسلامی نیز چون این تنظیم ها بوده نتوانست حکومت کند و حتی در دورهء کارش بنیاد دولت کاملاً ویران گردید. این احزاب دیگر از ساحهء حزب بیرون شده چون نیرو های نظامی تکامل کرده اند و اینکه بعضی شان از کشورهای خارجی کمك میگیرند به صلاحیت های ملی شان اطمینان شده نمی تواند. بناءً الغای این احزاب و تنظیم ها چون شرایط اجتماعی و سیاسی کشور تغییر کرده هم به نفع خودشان و هم به نفع کشور تمام میگردد. زیرا راه را برای تشکیل احزاب ملی بروی پروگرام های مشخص سیاسی، اقتصادی که در آن تمام افراد ملت مخصوصاً اعضا و رهبران این تنظیم ها منافع شانرا می یابند باز میگردد و به این ترتیب در عوض احزاب متکی بر پایه های نژادی، مذهبی و زبانی احزابی بر پایهء مفاد و مضار مشترك ملت افغان بوجود آمده سلامت وطن و جامعهء مدنی ما را حفظ کرده سبب ترقی، شگوفانی وطن و نیکنامی رهبران جهادی و احزاب قهرمان جهاد میگردد. از طرفی هم چون دشمنی ها و قتل و قتال تحت فرمان این تنظیم ها و احزاب درین پنج سال صورت گرفته با از بین رفتن آنها خاطرات تلخ شان نیز از بین می رود و راه برای تجدید برادری های ما مساعد می شود.

دیموکراسی ملی
وسیلهء
نجات افغانستان است

افغانستان با داشتن سابقهء تاریخی شش هزار سال و مدنیتی با قدامت ۲۵۰۰ سال و مدنیت دوم آن با قدامت ۱٤۰۰ سال، تهدابی دارد بسیار مستحکم مردمان آن با آنکه از چارگوشهء جهان با عبور ازین چار راه درین سرزمین مسکون شده اند و با هم مخلوط گردیده با یك بافت نژادی یك ملت را بوجود آورده اند و این کشور را در سینه تاریخ جا داده اند. با پیکار بامهاجمان قدیم و جدید استقلال خود را حفظ نموده این تاریخ و این سابقه است که با وجود حوادث و دسایس اخیر کشور ما را تا هنوز پا بر جا نگهداشته است.

رژیم شاهی در افغانستان ریشهء تاریخی داشت و خیلی ها مستحکم شده بود. مگر تحول جهانی وزین شدن پلهء رژیم های جمهوری و نظام های دیموکراسی به وطن ما نیز بی تأثیر نبود ونسل جدید تحولی را تقاضا داشتند. اکثریت روشنفکران افغانستان طرفدار دیموکراسی با اصول غربی و مشروطهء پارلمانی بودند، تعدادی هم به این مفکوره تعادل حیات اجتماعی و اقتصادی را می افزودند و نمی خواستند که کشور بطور خالص بر اساس نظام سرمایه داری اداره بگردد. همین طرز فکر بود که به دیموکراسی افغانستان را دیموکراسی افغانی نام داده بودند و احکام دین مقدس اسلام را ضامن حفظ عدالت اجتماعی و آزادی های مشروع در چوکات چنین یك دیموکراسی تقاضا می کردند.

پس افغانستان به شرط حفظ نظام شاهی که نظام کهن افغانستان بود برای دیموکراسی زمینهء تطبیق داشت. به این اساس دیموکراسی افغانستان که بر اساس قانون اساسی جدید در سال ۱۳٤۳ بمیان آمد روی پایه های تاریخی و هم روی پایه مذهبی یعنی احکام دین مقدس اسلام استوار گردید. از طرف دیگر طوریکه در صفحات قبلی ذکر کرده ام، مشروط خواهان اول و دوم درین راه قربانی های بی مانندی دادند. با آنکه آنها تا آنوقت از دیموکراسی مثل نظام دیموکراسی امروز حرفی نمی زدند و شناختی نداشتند مگر اینکه می خواستند صلاحیت های مردم شناخته شود و اشتراك شان در نظام عملی گردد خود خواستن یکنوع دیموکراسی می تواند تلقی گردد.

درین عصر بود که اصطلاح دیموکراسی در قاموس سیاسی افغانستان داخل گردید. درین عصر و درین مبارزات که نظام شاهی توسط کودتا نظامی سقوط داده شد ولی تا امروز نظم جدیدی نتوانسته جای آن را پر نماید. زیرا رهبر کودتای ۲٦ سرطان سردار محمد داؤد توسط تعدادی از کودتاچیان سابق به شهادت رسید. نورمحمد تره کی رهبر کودتای نظامی هفت ثور توسط شاگرد وفادارش قوماندان کودتای هفت ثور یعنی حفیظ الله امین بقتل رسانده شد، حفیظ الله امین رهبر دیگر نظام خلقی توسط ببرك کارمل ولی توسط نظامیان اردوی سرخ کشته شد. خود ببرك در مسکو به مرض سرطان مبتلا و زندگی آن پایان یافت. نجیب نیز توسط طالبان بعد از اشغال کابل کشته شد. ربانی گاهی در کابل، گاهی در شمال ، گاهی به ایران و زمانی به پاکستان سرگردان شده و حضرت مجددی یك روز بدون شنیدن آواز راکت نگذشتاند. حاجی قدیر با گروپ خود از جلال آباد خارج شد تا به ائتلاف نجات پیوست. جنرال مسعود از پنجشیر به سالنگ، از سالنگ به بدخشان، از بدخشان به تخار کوه به کوه سرگردان است ولی در دفاع کشور قرار دارد. دوستم روزی در مزار و روز دیگر به ترکیه می رود. جنرال مالك که روزگار کوتاه حکومت او در مزار توأم خون ریزی های زیاد شد دیگر در وطن خود به مشکل مواجه می باشد. خلیلی با

حزب وحدت در بامیان محصور است، طالبان را جهان رد کرده برسمیت نمی شناسد و مردم از طالبان سخت ناراض شده اند. به این ترتیب می بینیم تمام اشخاصی که خواهان قدرت اند دربدر می گردند و نظام افغانستان روزی جمهوری می شود، روز دیگر جمهوریت دیموکراتیك، یك شخص می آید و آنرا بدون کدام جرگه جمهوریت اسلامی اعلان کرده و یك تکهء سبز و سفید را به ارادهء خود در عوض پرچم ملی سه رنگ سیاه، سرخ و سبز که هر رنگ آن یك عصر را نمایندگی می کند یعنی عصر ابومسلم خراسانی را رنگ سیاه، عصر سلطان محمود غزنوی را رنگ سرخ و عصر اوستایی را رنگ سبز در حالیکه ثابت است که این پرچم بخون هزاران هزار افغان آزادی، استقلال و سرزمین آبایی ما حفظ شده است به احتزاز در می آورد، فردای آن طالبان آنرا به یك تکهء سفید به ارادهء خود تعویض می کنند و مقررات اسلامی را به تعبیر خود تطبیق می نمایند. به این ترتیب نظم شاهی که ریشه داشت از بین رفت دیگر کدام نظم جدید نتوانست در عوض آن ریشه بگیرد. این سبب شده که جنگ کنندگان امروزی خود با روم با پادشاه سابق تماس می گیرند تا با استفاده از نام شاه نظام جدید شانرا ریشه دار بسازند یا لااقل یك نظم جدید را به همکاری و حمایت وي بوجود بیآورند. البته این توضیحات چنین معنی ندارد که اعاده نظام شاهی درین عصر منطق خود را حفظ کرده باشد. نه اینطور نیست دیگر ساختار اجتماعي و فکری مردم ما تغییر کرده و هر یك از سیاست مداران تازه وارد میدان به نظامی فکر می کنند که در آن اکثریت قاطع شریك باشند و نظام قدرت با نظام دولت طوری تلفیق گردد که حکومت مردم از طرف مردم، بالاي مردم و به وسیله خود مردم تحقق بیابد. یعنی جمهوریت بر پایه دیموکراسی و پارلمان استوار بگردد. مطبوعات آزاد و رسانه های گروهی آزادی های اساسی مردم و احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی را تضمین نماید. خوب است به بینیم که بعد از اینهمه حادثات، تحولات و قتل و قتال بازهم چرا پیروزی را نصیب نمیگردیم؟ چرا قدرتمندان درین راه ناکام اند؟ برای آنکه هیچ یك ازین قدرتمندان بر اساس تاریخ رفتار

نمی کنند و لویه جرگه واقعی را که ممثل دیموکراسی افغانی است دایر نمی سازند یعنی اراده ملت را احترام نمی نمایند. از حکم دین مقدس اسلام که در برابر هر مشکل باید از مشورت کار گرفته شود پیروی نمی کنند، اینها در عوض مشورت از ماشه تفنگ و ماشین دار کار گرفته اراده، خود را به مردم تحمیل می کنند. اراده تحمیلی تا آن لحظه باقی می ماند که خطر تفنگ از بین برود. بناءً نظام یا حکومتی که بر پایه اراده آزاد مردم استوار نگرده پایدار نمی ماند.

چنانچه حضرت صبغت الله مجددی دولت اسلامی را بدون تمثیل اراده ملت و جرگه اعلان کرد، ولی قانون اساسي آنرا اعلان نکرد، چوکات کار آنرا تعین ننمود شکل آنرا از لحاظ قانون معین نساخت که به مودل پاکستان، عربستان سعوی یا ایران، سوریه یا مصر، المغرب یا اردن است. صرف قدرت را بین تنظیم ها توزیع کرد، آنها هر کدام ساحه را ملکیت شخصی شان حساب نمودند. ربانی بدون انفاذ کدام قانون به فرمان خودش شورای اهل حل و عقد را دایر ساخت مگر به ادعا و شهادت رهبران تنظیم ها در آن مداخله کرد، آنهم مشروعیتی نسبی بدست آورد مگر آن مشروعیته را با رفتن به پاکستان و قبول هدایت غلام اسحق خان رئیس جمهور وقت پاکستان از بین برد.

در حالیکه همه می دانند که دیموکراسی مطابق به قانون اساسی سال ۱۳٤۳ به ذهن و فکر و رسوم و عادت مردم ما بیگانه معلوم نمی شد. زیرا افغان ها به صورت عنعنوی مسایل خود را در جرگه های خورد و بزرگ حل می نمایند. کلمه جرگه در زبان قدیم آریایی معنی مجلس را دارد. از آن بعد به معلومات نگارنده که از کتب مختلف ثبت کرده ام جرگه های مهم که در کشور ما دایر شده و مسایل را حل کرده ازین قرار است :

۱- جرگه سال ۳٦٦ هجری قمری مطابق ۹۷۷ میلادی در شهر غزنی دایر شد که به اثر آن ناصرالدین سبکتین بحیث پادشاه انتخاب شد که موسس سلطنت غزنویان می باشد.

۲- در سال ۱۰۸۸ هجری شمسی مطابق سال ۱۷۰۹ میلادی جرگه ای در محلی بنام مانجه که در ۳۰ میلی شمال شرق قندهار قرار دارد صورت گرفت.

۳- جرگه ایکه در سال ۱۰۹٤ هـ مطابق ۱۷۰۷ میلادی در شهر هرات انعقاد یافت عبدالله خان ابدالی را انتخاب کرده دایر ساختن جرگه های دایمی را برای حل مسایل به تصویب رسانید.

٤- در جرگه ۱۰۹۸ هـ مطابق ۱۷۱۹ میلادی زمان خان ابدالی بحیث رئیس حکومت هرات به اتفاق آراء انتخاب شد.

۵- در جرگه که در سال ۱۱۲٦ هـ مطابق ۱۷٤۷ میلادی در مزار شیر سرخ قندهار و در داخل قلعهء نظامی نادر آباد منعقد گردید و دو روز دوام کرد احمد شاه ابدالی را بحیث پادشاه افغانستان انتخاب نمود.

٦- جرگه شام اول نوامبر ۱۸٤۱ میلادی محمد زمانُ خان را بحیث نواب و امین الله خان لوگری را بحیث نایب وی تعین کرد و در همین جرگه روز دوم نوامبر روز جهاد علیه انگلیس اعلام گردید.

۷- جرگه ۱۸٦۵ میلادی عصر امیر شیرعلیخان منعقد شد و درین جرگه دو هزار نماینده بشمول تمام اراکین دولت شرکت داشت. درین جرگه تصویب شد که علیه مخالفین همکاری صورت بگیرد و سردار عبدالله خان پسر هفت ساله امیر شیر علیخان تحت نفوذ امیر مذکور بحیث ولیعهد تعیین شد.

۸- در عصر اعلیحضرت امان الله خان جرگه های در پغمان، در جلال آباد و سلام خانه ارگ انعقاد یافت و پروگرام های امیر امان الله خان غورکرد.

۹- در سال ۱۹۰۹ بعد از آنکه نادرشاه در یك جرگه کوچك بحیث پادشاه افغانستان تایید شده بود در جرگه سال ۱۹۰۹ با تصویب قانون اساسی نه تنها تایید شد بلکه شاهی در خانواده وی میراثی ساخته شد.

۱۰- لویه جرگه سال ۱۳۲۰ عصر ظاهرشاهی که بیطرفی افغانستان را در جنگ

جهانی دوم اعلان کرد.

۱۱- لویه جرگه سال ۱۳۳٤ که حکومت سردار محمد داؤد اجازه یافت تا وضع نظامی افغانستان را تقویه نماید و از شوروي سلاح بدست بیآورد.

۱۲- لویه جرگه ۱۳٤۳ که قانون اساسی جدید را تصویب کرد.

۱۳- لویه جرگه ۱۳٦٦ رژیم نجیب که در حال حضور عسکر شوروی در کابل دایر شد و نجیب را بحیث رئیس جمهور تعیین کرد که ملت افغان این جرگه را تائید نکردند و جنگ ادامه یافت یعنی بحیث لویه جرگه شناخته نشد.

این نشان میدهد که افغان ها از زمان آریایی ها تا امروز مشکل شان را بر بنیاد جرگ ها حل می کردند و زعامت شان را از طریق جرگه ها انتخاب می نمودند. اگر زعامت انتخاب نمی شد و بر اساس میراث یا طور دیگر بقدرت می رسید بازهم به نوعی از اشکال در یك جرگه یا لویه جرگه از طرف مردم تائید می گردید و مشروعیت کسب میکرد. تایید مردم خود تهداب اساسی دیموکراسی می باشد.

اینکه با تطبیق نظام دیموکراسی یك عدم توازن در بین قوای اجرائیه تقنینیه و قضاییه بوجود آمد و این تا حدی باعث پراگندگی کارها و به موقع تطبیق نشدن پروگرام اقتصادی اجتماعی گردید یك امر عادی می باشد زیرا هر نظام جدید با خود مسایلی میداشته باشد که بمرور زمان حل می گردد. مگر هرگز نمیتوان قبول کرد که گویا دیموکراسی سبب شد که کشور بسوی رژیم کودتا ها برود، چه مردم ما علیه نظام قیام نکردند صرف چند نفر نظامی پائین رتبه کودتا کرد و تغییر نظام اعلام شد مگر باید ذکر کرد که دیموکراسی هنوز کامل نبود، زیرا قانون احزاب سیاسی و ولایتی جرگه ها توشیح نشده بود و حکومت ها بر پایه حزبی استوار نگردیده بود که به این علت است که برخی به نهضت دیموکراسی انتقاد می کنند و می گویند که آن نظام تطبیق نشد و این عـدم تطبـیق باعـث مایوسی طبقات جوان و رهبران سیاسی گردید.

تعدادی هم به این گونه تحلیل برای کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۷ منطق میدهند و از طرز تفکر سردار محمد داؤد که می خواست یك نظام یك حزبی را در اول تطبیق نماید، و در انتها آنرا به سیستم دو حزبی تغییر بدهد توجیهه می کنند. مگر مخالفین سردار محمد داؤد چنین استدلال می کنند که لازم بود این مبارزه را از طریق سیاسی پیش می برد و به کودتا دست نمیزد زیرا آن کودتا را آغازی برای سایر کودتا ها تلقی می کنند، حق هم دارند زیرا همان شخصیت های که در کودتای ۱۳۵۲ اشتراك داشت همان ها در کودتای ۷ ثور نیز اشتراك ورزیدند بعبارت دیگر کسب قدرت از طریق کودتای نظامی آموزش و رواج داده شد. تا آنکه وضع افغانستان به حالت امروزی رسید و بنیاد دولت ویران شد. هستی دولت و مردم ما چپاول شد. نفاق و شقاق گسترش یافت، تا حدی که دست کشورهای همسایه دراز شد و پلان های هم در سطح جهانی تجزیهء افغانستان را تذکر میداد. جنگ قدرت طلبی بین تنظیم ها و احزاب جهادی که انتظار آن نمیرفت ادامه پیدا کرد، حلقه های سیاسی نظامی کشورهای همسایه به این جنگ ها پترول و هیزم می ریختند و می ریزند. این مداخلات امروز هم در هر دو جناح به وضاحت دیده می شود. برخی از احزاب علناً با ایران و تعدادی با پاکستان ارتباط روشن دارند. یکی می خواهد که حل مسئله افغانستان با درنظر داشت اقوام و ملیت ها (اصطلاح ملیت ها و اقوام در اواخر حکومت ببرك کارمل توسط مشاورین شوروی با انفاذ قانون ملیت ها در حیات سیاسی افغانستان داخل ساخته شد. هدف روس ها با انفاذ این قانون این بود تا در صفوف مجاهدین افغان بی اتفاقی بیآورند.) تقاضا می کنند. مگر جناح مسعود، حکمتیار طرفدار حکومت مرکزی و وحدت می باشند. جنگ قومی تاجیك و پشتون که از خارج دامن زده شده بود و توسط روزنامه های غربی معرفی می شد با اتحاد جدید در شمال کاملاً به شکست مواجه شده است. بناءً وقت آن رسیده که حل سیاسی مسئله افغانستان در یك لویه جرگه ملی که در آن تمام اقشار مردم افغانستان سهم بگیرند، باید فیصله شود. مگر این لویه جرگه تا

آریایی ها همچنان در پایان دوره‌ء مالداری به شهر نشینی و ساختمان شهرها آغاز کردند، در همین سرزمین بود که دوره های سنگ و سنگ صیقل شده آغاز شده و زراعت را شروع کرده اند. طوری که ذکر شد اولین نظام را با داشتن یك پادشاه بوجود آوردند که در دوره‌ء های بعدی نیز نظام شاهی ادامه پیدا کرد چنانچه بعداً سلسله شاهان خاندان اسپه به این کشور سلطنت کرده اند مانند انوردت اسپه یا لهراسپ که معنی آن اسپ تند رو می باشد که بقول فردوسی شاعر معروف زبان فارسی که با ترغیب و تشویق دربار غزنه‌ء افغانستان شاهکار خود شهنامه را بوجود آورد. در روزی از ماه مهر (میزان) تاج پادشاهی بسر گذاشته بعد از او ویشتاسپه پسرش به پادشاهی رسید.

در امتداد این حال واحوال در دوره‌ء اوستایی بقول پوهاند عبدالحی حبیبی مؤرخ معروف وطن در تاریخ مختصر افغانستان چنین نوشته، که : «علاوه بر خاندان های شاهی که ذکر مختصر شان گذشت برخی از دودمان های پهلوانان بزرگ هم جزو همین زمان تاریخی اند که بنام های ایشان کتاب های خاصی در روایات حماسی آریایی موجود بود و اکثر این دودمان ها به خاك خراسانیان سرزمین کنونی افغانستان تعلق دارند.» در جریان جهاد علیه روسها و امروز بازهم در شمال کشور افغانستان پهلوان ها در رأس قدرت های نظامی منطقوی قرار گرفته اند، در واقع تکرار تاریخ و یك عنعنه‌ء باستانی سرزمین افغان هاست. ملاحظه می شود که نظام شاهی در افغانستان ریشه‌ء عمیق داشته چنانچه با تغییر آن که از طریق کودتا صورت گرفت در ظرف ۲۰ سال است که نظم قابل اطمینان اعاده نمی گردد، این حالت است که بعضی ها را به این عقیده آورده که آیا نظام جمهوری در یك موقع مناسب تأسیس شده یا قبل از وقت بوده است ولی به عقیده مؤلف چون دیموکراسی افغانستان در اثر یك کودتا ساقط گردید این معنی را ندارد که دیموکراسی یك رژیم مقبول و مورد قبول مردم یا مؤفق نبوده است، همین قسم چون نظام جمهوری توسط کودتا ساقط گردیده، نمی شود آنرا

وقتی که به مداخله کشورهای همسایه خاتمه داده نشود و تا زمانیکه تنظیم ها و احزاب، خودشان علیه مداخلات خارجی مقاومت ننمایند، این مداخلات قطع نمیگردد و تا مداخله قطع نشود سازش و همکاری صلح آمیز و اعتماد متقابل بوجود آمده نمی تواند، تا اعتماد اعاده نشود لویه جرگه دایر نمیگردد. بناءً راه اساسی حل سیاسی درین است که در اول یك حکومت غیر جانبدار افغانی تشکیل شود و آن حکومت طبق یك پلان و پروگرام معینی که مورد تایید یك اکثریت قاطع بگردد. مردم ما را برای اشتراك در لویه جرگه آماده بسازد و لویه جرگه صلح و ثبات را بکشورما بیآورد. البته لویه جرگه صلاحیت دارد که قانون اساسی جدید را که از طرف حکومت مؤقت غیر جانبدار ارائه می گردد به تصویب برساند. بازهم تأکید می نمایم که راه نجات ما از طریق لویه جرگه و به وسیله یك نظام دیموکراسی ملی صورت گرفته می تواند زیرا در چنین یك نظام ملی است که برای تمام گروپ های اجتماعی و گروپ های سیاسی وطن ما حق و حقوق شان که اشتراك در حاکمیت ملی می باشد داده شده می تواند. این گروپ های اجتماعی با هم حقوق مساوی میداشته باشند زیرا اقلیت در جامعهء افغان وجود نمیداشته باشند. اگر گروپی اقلیت تلقی گردد از بسیاری حقوق اساسی محروم می گردد مانند اینکه یك فرد اقلیت هر قدر که محبوب هم باشد ولایق، نمی تواند بحیث رئیس جمهور، صدراعظم یا رئیس شورا و یا سنا انتخاب گردد زیرا سهم اقلیت معین می گردد، و این به خساره کشور تمام می گردد زیرا از بکار گرفتن استعداد های عالی خود محروم می شود.

نتـیـجـه

در صفحات قبل ملاحظه کردیم که فدرالیزم چه نقاط منفی و چه نقاط مثبت دارد. حال وضع روشن شده و فکر می کنم که همه می دانیم که این سیستم سیاسی چه عواقبی را برای افغانستان با خود می آورد. اگر در افغانستان این سیستم را مخالف اراده، آزاد مردم تطبیق نمایند از یکطرف مردم ما علیه آن مقاومت می کنند، از جانب دیگر نظر به ساختار فزیکی، امکانات و نیازهای اقتصادی مناطق مختلف افغانستان یکی بدیگر بستگی دارد، پیاده ساختن نظام فدرالی را به ناکامی می کشاند. اگر فرض می کنیم ولایت بامیان را با یك ولسوالی غور و ولسوالی ارزگان یکجا کرده به آن هزاره جات نام بدهیم و آنرا واحد مستقل بدانیم چون از لحاظ اقتصادی غیر از عایدات تورستیك دیگر امکاناتی ندارد، اهالی آن لازم دارند تا از منطقه خود خارج گردیده برای خود کار ومشغولیت را در ولایات پروان، کابل، بغلان، کندز، غزنی و مزار و حتی در تمام ولایات دیگر افغانستان جستجو نمایند. یا اینکه کاملاً بطور عمری به امداد خارجی متکی بماند که حکومت مرکزی دولت فدرال این صلاحیت را از آن خود دانسته اجازه، روابط مستقلانه را با کشورهای خارجی نمیدهد. چون بنیاد دولت فدرالی پایه گذاری می شود طبعاً اردوی ملی تشکیل و اداره، آن به حکومت مرکزی دولت فدرالی تعلق می داشته باشد در اینصورت اعضای فدرال حق ندارند که قوه، نظامی داشته باشند بناءً امنیت داخلی و خارجی آن در صلاحیت حکومت مرکزی دولت فدرالی تعلق می گیرد. بناءً به عقیده نگارنده راه عملی که باقی می ماند این است که در بین نظام مرکزی و نظام غیرمرکزی راهی جستجو شود یعنی سیستمی بوجود آورده شود که اساساً دولت مرکزی قبول شود ولی برای ولایات از لحاظ

موسسات حقوقی و اقتصادی صلاحیت های زیادی داده شود تا رشد اقتصادی و احترام حقوق اساسی شانرا تضمین نماید. درین صورت روزبروز منافع مشترك شان در ساحه وسیع و کل کشور تأمین می گردد و تمام افراد آن برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی وطن یك آواز می داشته باشند. در غیر آن اگر خدای ناخواسته احساس های جدایی دامن زده شود طوریکه در صفحات قبلی تحلیل کرده ام بدیگر کشورها نیز سرایت می کند زیرا کشورهای منطقهء ما در گذشته و حال مسایلی دارند و هم اشتراك های دارند نژادی و مذهبی به این ترتیب ویروس تجزیه دیگران را توأم با افغانستان مصاب می نماید و توازن سیاسی برهم می خورد و دیگر امکان اعادهء توازن و ثبات در منطقه بسیار مشکل می شود. بناءً مؤلف عقیده دارد که سلامت پاکستان سلامت افغانستان می باشد و سلامت افغانستان سلامت پاکستان است، سلامت افغانستان سلامت ایران و سلامت ایران سلامت افغانستان است، منافع اقتصادی دو کشور افغانستان و پاکستان سخت باهم گره خورده و آینده سیاسی دو مملکت سلامت ما را تضمین می کند. چه وجود پاکستان افغانستان را از هند که کشور پر جمعیت وقوی است دور می سازد و از نفوذ آن خارج می گرداند ولی در صورتیکه یك افغانستان دوست پاکستان پایدار و باثبات باشد در روز بروز حوادث همکار و معاونت کنندهء مؤثری در برابر تجاوز به آنکشور خواهد بود. در غیر آن دوستی با همسایه مخالف یکی از پرنسیپ های سیاسی است. بناءً امروز وقت آن رسیده که با تحلیل اوضاع داخل پاکستان و آیندهء وخیم افغانستان زمام داران پاکستان با قبول یك افغانستان مستقل، واحد و باثبات، ثبات منطقه و منافع خود و افغانستان را تأمین نمایند ایران مداخله را به همکاری برادرانه تعویض کند در غیر آن هر روز که میگذرد اوضاع تغییر می خورد و پدیده های جدید سیاسی که به نحوی آهنگ جدایی ها را در افغانستان و پاکستان بلند می کند سلامت دوکشور و ثبات سیاسی منطقه و توازن قوا را برهم می زند. همین قسم افغانستان منافع دارد که اقدام

آن به سلامت ایران تمام می شود. عدم رضاییت سنی ها در ایران و آهنگ جدایی طلبی آذری ها، کردها و دیگران در صورتی که این آهنگ در افغانستان تقویت گردد در آن کشور نیز بوجود خواهد آمد. چنانچه ملاحظه می کنیم با آنکه ترکیه و ایران با کشور عراق موافقت ندارند ایران جنگ خونین را با عراق تحت رهبری آیت الله خمینی و صدام حسین گذشتانده است مگر حاضر نیستند سرنگونی رژیم صدام را که باعث بی ثباتی در منطقه می شود و جنگ ها را آتش می زند بپذیرند. چنانچه خامنه ای رهبر مذهبی ایران بروز ۱۷ فبروری ۱۹۹۸ گفت که «خلیج فارس به همه مسلمانان تعلق دارد و از حضور قوای امریکا در آن منطقه سخت انتقاد کرده مخالفت خود را علیه عملیات نظامی عراق ابراز کرد.»

بناءً ایجاب می کند که ایران نیز در سیاست خود در بارهء افغانستان تجدید نظر نماید و قبول کند که وجود طالبان و سیاستی که اتخاذ کرده اند سبب شده تا امداد های ایران حزب وحدت را تقویت نماید و مؤثریتی در صحنهء سیاسی نصیب شان سازد، اگر فردا اوضاع در کابل تغییر کند و سیاست ملی جای این گونه تشوش و پراگندگی را بگیرد این طرز برخورد سیاسی ایران ثمری بدست شان نمی گذارد. علاوتاً رنجش های را در بین مردمان برادر افغان ایجاد می کند و تکدری در نزد افغان ها نسبت به برادران ایرانی محسوس می گرداند که به نفع هیچ یك از مردمان ما و ایران نمی باشد. البته اینکه امروز بعضی از جناح ها از کمك های ایران استفاده می نمایند و آنرا در برابر کمك های که طالبان ازهمسایه دیگرما پاکستان یا عربستان سعودی بدست می آورد قرار میدهند یك مجبوریت می باشد ورنه افغانها به هر حزب و گروپ سیاسی که تعلق داشته باشند در حفظ منافع ملی یکی اند چنانچه در طول تاریخ علیه هجوم آوران مبارزه کرده اند. هفتاد سال جنگ افغانها با اعراب، جنگ های افغان ها با چنگیز، اسکندر مقدونی، انگلیس، روس و دیگران با همبستگی و وحدت صورت گرفته است، خون داده اند، قربان شده اند ولی وطن خود را حفظ کرده اند. بناءً فکر

می کنم راه های هم حقوقی و سیاسی صرف در یك فضای امن و امانی که قوای ملیشه های حزبی و تنظیمی به یك اردوی ملی تعویض شود (و یك اداره عادل و بیطرف) انتخابات و لویه جرگه را برگذار بسازد بدست می آید بناءً لازم است درین جهت سعی و تلاش صورت بگیرد. و وحدت ملی و تمامیت ارضی و استقلال حفظ گردد و حاکمیت ملی ملت افغان بحیث یك کُل محفوظ بماند و حقوق همه افراد ملت احترام بشود.

عبدالحمید مبارز

پاریس – جنوری ۱۹۹۸ میلادی



آثار نویسنده

- قانون
- نظم جدید اقتصاد بین المللی (ترجمه)
- حقوق مونوگراف
- نهضت های جدید و افکار نوین
- تحلیل وقایع سیاسی افغانستان ۱۹۹۶ (پشاور)
- حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان ۱۹۷۳-۱۹۹۷ میلادی
  از سقوط سلطنت تا ظهور طالبان (پشاور)

کتابخانه سبا

مأخذ و منابع

اسم کتاب	اسم مؤلف
* تاريخ هند و كلتور آن	ريو پيروات (REV PERE VAT)
* آتش در افغانستان	رتالی ستيورات
* آسيای قديم - مركزی وجنوبی	بتوليمی (Ptotemee)
* جغرافيه و تاريخ اتنولوژی و مسافرت	ريموند فورون
* مجله	(Nouvel Observateur)
* مطالعات حقوقی و سياسی	شيرفام
* قرار داد اجتماعی	ژان ژاك روسو
* افغانستان در مسير تاريخ	مير غلام محمد غبار
* تاريخ مختصر افغانستان	پوهاند عبدالحی حبيبی
* جريدهء كيهان	چاپ لندن
* روزنامه فيگارو	چاپ پاريس
* روزنامه وحدت	چاپ پشاور

یك نظام ناکام تلقی کرد ولی اینکه تغییر نظام باعث تزلزل وضع نورمال گردید طرفداران شاهی از بین رفتن آنرا باعث بدبختی های بعدی حساب می کنند و با آنکه دیگر اعاده، آنرا نمی خواهند مگر نظم را در وجود پادشاه سابق افغانستان جستجو می نمایند و کشور را در خلای قدرت می یابند.

مرحوم میر غلام محمد غبار مؤرخ شهیر کشور به ارتباط فرهنگ غنی کشور در «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر معروف خود چنین می نویسد که : «افغانستان قبل از اسلام فرهنگ بخصوصی داشت که از فرهنگ هند، یونان و ایران آن وقت که فارس نامیده می شد متأثر بود. فرهنگ اسلامی خود متشکل از فرهنگ شرق و غرب بود. اعراب از آنچه می ترسیدند آنرا پرستش می کردند، ایرانی ها دارای دیانت دوگانه مانوی و دهریت بودند، هندی ها در فلسفه، ادراك «حقیقت یگانه» و «اصل کل اشیاء» فرو رفته بودند. ولی یونانی ها در تحقق اداراك زیر و زبر کردن طبیعت و عقل اشتغال می ورزیدند. علوم دینی این دوره به واسطه، ترجمه از علوم متمدن مستفید شده و مترجمین آن عبارت بودند از : سریانی، حراتی، افغانستانی، ایرانی و هندی. تراجم این ذخایر علمی یونانی بیشتر مشتمل بر طبیعیات، ریاضیات و فلسفه بود زیرا عرب از هنر و شعر و تاریخ یونان چیزی نگرفت ولی از ریاضیون قدیم هند آثار آریابارتا، براهما گوپتا و راجا مهیرا بزبان عربی ترجمه گردید، بهترین ترجمان آن وقت عبارت بودند از : ابوریحان، خانواده های برمکی بلخی و سرسخی و ابن المقفع و نوبخت. به این ترتیب از طریق ترجمه، ذخایر علمی یونانی، رومی، اسکندریانی، سریانی، خراسانی (افغانستانی)، ایرانی، نبطی هندی و غیره موجب تکوین و تدوین علوم ممالك اسلامی در قرن های ۸ و ۹ گردید و در قرون ۱۰ و ۱۱ به اوج خود رسید.

خلفای اولیه، عباسی، خلفای فاطمی، پادشاهان افغانستان، ماورالنهر، امرای ایران و خوارزم و مغرب و اندلس همه مشوقین نهضت فرهنگ اسلامی بودند. درین مراکز

دانش، علمای یهود، نصرانی، مسلمان، زردشتی و هندو در یك ردیف با امن و اطمینان و احترام می زیستند، در دربار ها تعصب راه نداشت، پس بغداد و دمشق، موصل، حلب، بیزانتون، اسکندریه، گندشاپور، انطاکیه حران، رها، نصیبی و قنسری گردید. علمای عیسوی با برخورد با فرهنگ اسلامی در جنوب ایتالیا و هسپانیه خیره شدند و به ترجمه آغاز کردند و الکندی، فارابی، ابن سینا، ابن باهه، و ابن الرشد را شناختند و فلسفهء اسلام در تطور عقیدهء مسیحیت تأثیر کرد تا جائیکه دانته ایتالیایی، ابن سینای بلخی و ابن الرشد اندلسی را در ردیف اعاظم حکمای یونان در رواق دوزخ خود جا داد.

سابقهء تاریخی افغانستان

افغانستان کشوریست باستانی، بقول دایرة المعارف بریتانیکا در حدود شش هزار سال قبل در خاك های افغانستان و سرزمین های مجاور آن انسان ها مدنیتی داشتند، آثاری از مس در همان زمان در همان مناطق کشف شد در هرپه و موهنجودیرو سرزمین جنوب شرق افغانستان آثار شهر باکوچه ها، بازار، مجسمه های رب النوع مادر، ظروف گلی پخته، زیورات طلا وجود داشته است. همچنان آثار در قلعهء کنگ ولایت نیمروز افغانستان در تپهء سرداغ مدنیت هزار سال قبل از میلاد بدست آمده است.

آریایی ها یعنی باشندگان اولیهء افغانستان در دوهزار پنجصد سال قبل از میلاد در آریاناویجه در وادی های شمال آمو دریا زندگی داشتند وقتی تعدادشان زیاد گردید به صفحات جنوب دریای آمو و سرزمین باختر آمدند باز که تعدادشان بیشتر شد به طرف شرق حرکت نمودند و مدنیتی را در نیم قارهء هند در ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد ایجاد کردند که در چارکتاب ویدا منعکس گردیده، در همین کتاب ها نام اقوام افغانی : پکت ها، پشتون ها، الینایی ها یعنی مردم شمال نورستان و لقمان آمده است. مگر در دایرة المعارف بریتانیکا کلمهء افغان به قرن سوم قبل از میلاد نسبت داده می شود سامانیان افغان ها را آبگان می گفتند کلمهء افغان به اساس منابع اسلامی به ۹۸۲ قبل از میلاد می رسد. قبایلی که به این نام ذکر می شوند از قرون متمادی درین منطقه یعنی سرزمین های افغانستان بزرگ دیروزی و افغانستان محدود ساخته شدهء امروزی زندگی میکردند و میکنند. در طول مدت طولانی سرزمین ایکه امروز افغانستان نامیده میشود محل تقاطع یا تلاقی چهار مدنیت : شرق میانه، آسیای میانه، جنوب شرق آسیا و شرق دور بوده است. به این اساس است که افغانستان با این

چار حوزه و چهار مدنیت تعلق داشته و با هر یك آن آشنایی و روابط تاریخی دارد که در توسعه و رشد روابط آیندهء آن تأثیر زیاد وارد میکند.

زبان مردمان این سرزمین را گوستاولوبون «Gustave Lebon» فرانسوی آریك نامیده ولی خودشان بنام آریا یا آریایی یاد شده اند که آریا بقول پوهاند حبیبی «نجیب، اصیل یا زارع و کشاورز تعبیر و معنی شده است. آره در پشتو اصیل و گاهی به معنی کشاورزی و برزگری نیز آمده است. در زبان پشتو سند دریا را می گویند و در زبان ویدی دریا را بنام سندهو یاد میکنند.»

مدنیت دوم آریایی ها باشندگان اولیهء سرزمین ما یا نیاکان نجیب ما در بخدی (بلخ) در ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح آغاز شده است. کتاب آن دوره بنام اوستا باقیست، در جریان مدنیت اوستایی آریایی ها که تا آن زمان حیات مالداری و شبانی داشتند به شهر نشینی آغاز میکنند، سازمان شاهی را بوجود می آورند و یمه یا یما اولین پادشاه آریایی در تاریخ ثبت است.

زرتشت در ٦٦۰ قبل از میلاد تولد شده، در ٦٤۰ قبل از میلاد منزوی شده و ٦۳۹ قبل از میلاد مدعی رهبری گردید. زرتشت که همه کارش را در بلخ انجام میداد مردم را به پرستش خداوند یگانه (آهورا مزدا یعنی سرور دانا) دعوت می کند، زرتشت خوردن گوشت حیوانات و نوشیدن شراب سوما را (این شراب مدت های طولانی در نورستان قبل از آنکه به دین اسلام بگرایند مصرف میشد) منع کرده است، زرتشت آتش را مقدس شمرده است به این علت است که در عصر ما پیروان او را به عنوان آتش پرستان نیز یاد میکنند.

به این شکل است که افغانستان در سینهء تاریخ ریشهء عمیقی دارد، در اقوام آریایی پشتون ها، تاجیك ها (دادیك) و نورستانی ها یکجا می باشند و در بین شان کدام جدایی وجود ندارد. بناءً اگر خدای ناخواسته در افغانستان در اثر تحریکات و اشتباهات همسایگان تجزیه صورت بگیرد در آن فکتور های تاریخی طوری مؤثر واقع

میگردد که کشورهای همسایه را نیز پارچه پارچه خواهد کرد و جنگ و نا آرامی به ترتیبی درین منطقه منتشر خواهد شد که این گوشه جهان آرامی را بزودی بدست آورده نخواهد توانست. بناءً اینکه برخی مفکورهٔ فدرالیزم را برای افغانستان به مقصد تضعیف و در انتها تجزیهٔ این کشور ارائه می نمایند باید بدانند که افغانستان کشوریست که شش هزار سال قبل از میلاد مسیح نظام شاهی را بوجود آورد، مدنیت را ایجاد کرد، این کشور دوهزار سال قبل از میلاد مسیح به وسیلهٔ زرتشت که از بلخ باستان برخواست قوانینی را ایجاد کرد و برای اولین بار تجارت بارتر را با تبادله در برابر پاسو بمیان آورد یعنی پاسو یا گوسفند را چون پول استعمال کرد. یعنی تحولی را بوجودآورد چطور شده میتواند که به تحریك این و یا آن کشوری که سابقهٔ تاریخی مستقل به سویهٔ افغانستان ندارند به این راه برود و بدون اتکا به تاریخ و فرهنگ خود چشم پت نسخهٔ ارائه شده را بپذیرد. هزاران سال گذشت تا نظام شاهی آن توسط یك كودتا از بین رفت ولی از همان روز کشور در یك تلاطم و توفان می باشد و تا هنوز نمی تواند نظم جدید را در خود حل کند. به این ترتیب دیده میشود که مردمانی که در ایام باستان یعنی شش هزار سال قبل درین سرزمین زندگی کرده اند دارای تاریخ و فرهنگی مشترك اند. مردمان افغانستان از یکطرف با ایرانی ها که از اقوام آریایی بنام پارسوا می باشند دارای اشتراك فرهنگی است، از جانب دیگر با مردمان سند و پنجاب و یك قسمت هند که همه از مهاجرین آریایی اند که از افغانستان هجرت کرده اند در اصل و ریشه یکجا میشوند طور مثال بین افغان ها و پاکستانی ها با وجود نقاضت های که بین حکومت های دوطرف در دههٔ چهل و پنجاه و شصت و هفتاد وجود داشت یا اختلافاتی که درین پنج سال اخیر بوجود آمده در بین کتله های مردمان دوطرف کدام تأثیری ندارد. با آنکه انگلیس زیاد تخریب کرد و به عنوان اختلاف دین، مذهب و زبان درین مناطق تخم نفاق را کاشته مگر با آنهم اگر مؤرخان، تحلیلگران، نویسندگان و ژورنالیست های این کشور ها متوجه شوند و اندك كار و تلاش بعمل

آرند بزودی آشنایی ها تجدید و به دوستی های محکم تبدیل میگردد و بین کابل و اسلام آباد دهلی و تهران تاشکند و عشق آباد و کابل روابط جدید بمیان می آید، اختلافات حل میشود و سعی در جهت یك جامعهء اقتصادی، سیاسی مانند اروپا جهت می گیرد. نگارنده این سوابق را برای آن درینجا نقل کردم که خواننده بداند که کشوری که چنین سابقهء تاریخی و مدنیت ها را دارد هرگزُ تجزیه نمی گردد آنهم به ترتیبی که این ولایت به این طرف و آن ولایت به آن طرف برود ، اگر چنین حرکت هم صورت بگیرد دیگران را نیز درین کشمکش می کشاند. بناءً نمی شود-نسخه های را بپذیرد که قدم اول تجزیه تلقی می گردد و اطمینان است که این حساسیت را پاکستانی ها نیز درك نموده اند که درین اواخر از تجزیهء افغانستان خوف پیدا کرده اند. البته ادعا ندارم که تمام نویسندگان و تحلیلگران این نسخه را از روی خصومت ارائه کرده باشند چه نویسندگانی چون غلام علی آیین که وضع را بسیار وخیم دیده ممکن برای نجات کشور تحلیل فدرالی شدن افغانستان را چون یك طرح و یك راه حل ارائه کرده باشد، ولی نمیتوان در بارهء نویسندگان امریکایی و فرانسوی و دیگران چنین برداشت، داشت. چه در پیشنهاد های شان مقاصد سیاسی خاص نهفته است. بهرصورت با این شرح میروم به اصل موضوع که تحلیل فدرالیزم، سابقهء آن، مثال های آن و اینکه اگر در افغانستان تطبیق شود چه عواقب ناگواری را در پیش خواهد داشت.

فصل دوم

مفهـوم لغـوی فـدرال

و

مثال های از نظام های سیاسی موجود

لغت فدرال که ریشهء لاتینی آن فئودس به معنی اتحاد یا الیانس است، به معانی متحد، هم عهد، اتحادیه، پیوستگی، اتفاق، اتحاد، پیمان نیز آمده است. ازین مفاهیم است که سیستم های حقوقی و سیاسی اتحاد دول «فدراسیون» و دول متحده «کنفدراسیون» بدست آمده است. چون مبارزهء اجتماعی بین فرد و جمیعت، بین فرد و دولت، بین جوامع و حکومت ها در جریان تاریخ بشری وجود داشته و تا بشر است چنان مبارزه دوام خواهد داشت و طرفین برای کسب قدرت، تقسیم قدرت، کاهش قدرت یکطرف مبارزه خواهند کرد. چنانچه افرادی که خواسته اند قدرت را بدست بیآورند و هرچه را که هست در خود متمرکز بگردانند وقتی پیروز شده اند چون محصول کارشان رژیم های دکتاتوری بوجود آمده است. چنانچه لویی چهارده پادشاه فرانسه می گفت «دولت منم». هتلر، موسیولینی و استالین در عصر ما نمونه های بارزی ازین گونه دکتاتوری ها در کشور های غربی محسوب میگردند. رژیم های شاهی عربستان سعودی، اردن و جمهوری های عراق و سوریه چنین دکتاتوری ها را در بین کشورهای اسلامی معرفی می کنند. زمانی هم نظام های شخصی به ملت ها حکومت کرده اند مگر در هر حالت در خود نظام آنقدر ضرر یا نقص وجود نداشته که طرز تطبیق آن بوجود آورده یا آنکه تطبیق کنندگان از ماهیت نظام به نفع خویش انحراف کرده اند.

به این سلسله ملاحظه می شود که در عصر ما رژیم های شاهی که موروثی اند تا هنوز در انگلستان، در بلژیك، در هالند، در ناروی موجود میباشد که مطابق به سیستم دیموکراسی سیاسی عمل می نمایند.

رژیم های شاهی مطلقه نیز وجود دارد که مثال آن عربستان سعودی است. در کنار این دو سیستم جمهوریت های پارلمانی را می بینیم که اکثر قاطع کشور ها مطابق پرنسیپ های آن اداره می شوند و معروف ترین شان فرانسه و ایتالیه است، درین کشور ها تعدد احزاب وجود دارد و حکومت بر اساس اکثریت حزبی و پارلمانی حکومت می کند. کشورهای هم وجود دارد که تا حال به صورت یك حزبی اداره می شوند و این نوعی از دکتاتوری های حزبی است که مثال های آن عراق و سوریه بوده که در هر دو کشور احزاب بعث حکومت می کنند مگر در واقع دو دکتاتور صدام حسین در عراق و حافظ الاسد در سوریه قدرت را در دست دارند و احزاب بعث آلهء دست این دودکتاتور می باشد. در جریان قرن بیستم است که در اثر مبارزه های طولانی تعدادی از کشور ها رژیم فدرالی را انتخاب کرده و بر اساس آن حیات اجتماعی، حقوقی و سیاسی شان را تنظیم کرده اند. باید گفت که در نظام های دکتاتوری و غیر دیموکراتیك در هر لحظه ای که مردم توان پیدا نمایند از ساقط ساختن نظام موجود دریغ نمی کنند. سیستم فدرالی ایکه به تازگی در برخی از کشور ها عملی گردیده در ایالات متحدهء امریکا سالگرد دوصدسالگی خود را در سال ۱۹۹۷ تجلیل کرد. باید متذکر شد که دولت های فدرالی نه به یك شکل وجود دارد نه به عین علل و اساسات بوجود آمده اند بناءً خوب است چگونگی تشکیل این دولت ها را تحلیل نماییم.

دولت های فدرال

و

چگونگی تشکیل آن

وقتی جوانب مختلف حیات اجتماعی را تحلیل کنیم ملاحظه می نماییم که در هر مرحله ای از حیات انسان ها برخورد ها وجود داشته، در ابتدا انسان با طبیعت مجادله میکرد و این مجادله برای حفاظت وجود خودش صورت می گرفت. این مبارزه امروز هم با طبیعت ادامه دارد ولی با این فرق که مبارزهء امروزی برای استفاده از منابع طبیعی جهت رفع نیاز زندگی انسان ها صورت می گیرد، به عبارت دیگر انسان قرن بیست و یکم از دفاع در مقابل طبیعت و استفاده از منابع آن پا را برای تسخیر دارایی های طبیعی از زمین به کیهان کشانده است.

برخورد دوم انسان با انسان دیگر بوده تا یك بدیگر تسلط حاصل کند، چنانچه در جوامع ابتدایی قوی ترین سرکردگی قبیله را می گرفت و هرچه را هر طوری که می خواست استفاده و فیصله می نمود، چنانچه چنین یك روش تا امروز در بین برخی از قبایل در کشورما و در ماورای کشور ما تا هنوز وجود دارد، البته به این شکل که آنکه بستگان فامیلی زیاد میداشت سرمایه و زمین بیشتر را حاصل میکرد و می توانست مردان جنگی زیادتر را به میدان بکشد و خان قبیله شود و سرنوشت قبیله را بدست بگیرد، مسایل شخصی و خصوصی افراد را حل و فصل کند یعنی اینگونه سرکرده یا ملك یا خان هم حاکم است هم قاضی، برخورد سوم در جوامع سیاسی جدید رخ می دهد که این برخورد های است که در بین افراد، در بین افراد و شهر (به معنی

فصل اول

موقعیت جغرافیایی افغانستان

افغانستان یك کشور کوهستانی است که سلسله کوه هندوکش ستون فقرات آنرا تشکیل میدهد. هندوکش از شمال به جنوب ششصد کیلومتر طول دارد. بلندترین نقطهء آن «تیراج میر» نام دارد. که هشت هزار و چار صد متر ارتفاع دارد. برخی از جغرافیه نگاران میگویند که کوه هندوکش شکل یك بادام را دارد که در دو آخر آن دو گردنه وجود دارد، گردنهء خاواك به ارتفاع سه هزار و ششصد متر و گردنهء آق رباط به ارتفاع سه هزار و ششصد متر که در غرب بامیان واقع است. درهٔ های معروفیکه درین ساحه واقع میباشند عبارت اند از : اندراب، سرخاب، پنجشیر و غوربند.

آب های اندراب و سرخاب در نهایت به آمو دریا میریزند. دریا های پنجشیر و غوربند بعد از عبور از کابل با آبهای که از طرف جنوب می آیند یکجا شده در انتها بدریای اندوس یعنی سند میریزد.

در ساحه های کم ارتفاع این سلسله کوه ها راه های عبوری در طول تاریخ احداث شده که از آنها هجوم آوران استفاده کرده اند؛ ولی امروز تونل سالنگ که در عصر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در ارتفاع ۳۳۶۳ متر اعمار شده نقطهء اتصال شمال و جنوب افغانستان را با شاهراه اسفالت شده تأمین میکند که تجارت را از شمال به جنوب و از جنوب به شمال سهل میسازد. این شاهراه با اهمیتیکه آسیای میانه بعد از سقوط اتحاد شوروی و تجزیهء آنکشور پیدا کرده دیگر اهمیت یك شاهراه استراتیژیکی و تجارتی را کسب کرده است. همین شاهراه بود که در سال ۱۹۷۹ م مورد استفادهء

دولت کوچك است که مثال آن شهرها یا سیتی های یونان باستان است) یعنی در بین همشهری «CONCITOYEN» و شهر یا دولت صورت می گیرد زیرا جامعهء انسانی مجموعهء از برخوردها و تضادها میباشد. چنانچه در انجام چنین برخوردها بوده که دولت ها یا جوامع سیاسی تشکیل گردید. با آنهم این سلسله برخوردها ادامه دارد، بحران های سیاسی یکی دیگرش را تعقیب می نماید تعدادی از انسان ها تبعیت می کنند مگر تعداد دیگر برای انقلاب و تابع ساختن دیگران سعی می نمایند، به عبارت دیگر تلاش می کنند تا ساختار اجتماعی موجود را از طریق غیر عادی و با اعمال قوهء قاهره تغییر بدهند، شکل رژیم، ساختار اجتماعی و ساختار دولت را تجدید نمایند. برخی ازین تحول طلبان برای تصاحب قدرت عامه سعی می کنند و دلایل شانرا در کوتاهی که در انجام خدمت برای عوام به زعم خود تشخیص میکنند نشان میدهند. بناءً مفکوره های خودمختاری و حق تعیین سرنوشت را پیشنهاد می نمایند. این دسته ها از روابط اجتماعی طبیعی حرف زده روابطی را که تعدد را در حیات اجتماعی و سیاسی قبول می کند بدون کدام تعبیر فلسفی و ایدیولوژی انگشت می گذارند و آنرا به روابط در بین جوامع محلی، منطقوی و ملی می کشانند و ازین راه می خواهند بسوی فدرالیزم رهسپار گردند و حدود صلاحیت های حقوقی و سیاسی را بر اساس محلی، منطقه و ملی تعیین نمایند. به عبارت دیگر اوتونومی را برای مشترکان خود بدست بیاآورند. به تجربه دیده شده که یك فدراسیون صرف بر اساس تدوین یك قانون اساسی یا یك فیصلهء نظامی بوجود آمده نمی تواند بلکه یك فدراسیون بالغ نتیجهء یك پروسیسیوس طولانی می باشد که درین مدت طولانی به پختگی رسیده میباشد و تعمیل هنر حکومتداری توازنی را عملی می سازد که یك قانون اساسی نمی تواند آنرا تحقق ببخشد. این پیروزی در یك کلتور سیاسی که تحمل و قبول مخالفان در آن به پختگی رسیده باشد بدست آمده می تواند. باین شکل مبارزهء سیاسی ادامه پیدا کرده چنانچه طرفداران فدرالیزم می خواهند فدرالیزم را به یك سیستم سیاسی بر ضد

سیستم های موجود انکشاف بدهند، بناءً دولت های فدرال را بر اساس های دیموکراتیک منقسم می سازند، یعنی دولت های فدرال بر اساس ساختار اجتماعی و حقوقی خود برای اتباع خود آزادی بیان و انتخاب سیاسی را ارائه می کنند. اینگونه روش نظر به دول فرق می نماید مثال اگر پاکستان را با امریکا از لحاظ داشتن فدرالیزم به مقایسه بگیریم تفاوت های زیادی را می یابیم که در موقع آن تحلیل می شود. ولی اینکه می گویند سیستم فدرالی آزادی بیان را احترام میکند باید گفت که خود آزادی بیان مورد سوال است زیرا دولت ها چه فدرالی اند چه غیر فدرالی در آزادی بیان به شکلی از اشکال حتی در دیموکراسی های پیشرفته بی تأثیر نمی باشند یعنی آزادی بیان بطور کامل ندرتاً تحقق می یابد. تفکیك های دیگری که صورت می گیرد در شکل اعمال قدرت می باشد، یعنی در بین مطلقیت و انارشیزم طریق سومی نیز وجود دارد که با ممزوج ساختن دو نظام متضاد قبل الذکر میتواند بوجود آورده شود و یك نظام معتدل ایجاد گردد. مگر مونتسکیو نویسنده، کتاب معروف روح القوانین طرفدار توازن قوا میباشد چنانچه این اصل در فدرالیزم امریکا به وضاحت دیده می شود. از لحاظ توازن قوا در رژیم های مختلف طرز برخورد از هم فرق دارد طور مثال در امریکا تفکیك قوای ثلاثه تطبیق میگردد مگر در پاکستان و هند این تفکیك قوا کامل نیست چه اعضای حکومت در پارلمان شرکت کرده و وکیل و وزیر شده میتوانند. به عین صورت در دیموکراسی های سیاسی عمل می شود طور مثال در فرانسه که انتخابات از قریه آغاز میگردد و شاروال های خود را انتخاب میکنند و برای انتخاب شورا های منطقوی رأی میدهند وکلا در پارلمان اشتراك کرده در عین حال به حیث شاروال حوزه، انتخابی خود و وزیر نیز بکار مشغول میشوند این طرزالعمل را با تشریح اصل چگونگی و شکل دول فدرالی مطالعه میکنیم.

دولت های که قبلاً به صورت دولت های جداگانه وجود داشته اند و بعداً بر اساس ضرورت ها ونیازهای بخصوص یك دولت فدرال را تشکیل کرده اند به عبارت دیگر

دولت های مذکور چون دولت های جداگانه یا واحد های جدا جدا یا ایالت های وجود داشته اند که از آزادی ها و صلاحیت های بزرگی برخوردار بوده اند بعداً برای بوجود آوردن یك قدرت واحد با هم اتحاد کرده و یك دولت فدرال را تشکیل نموده اند. در چنین یك تشکیلات در واقع اشتراك کنندگان در دولت فدرال (اتحاد) از خارج بداخل یا از محیط دایره به طرف مرکز دایره حرکت کرده اند که در چنین یك اتحاد گریز از مرکز مقصد نبوده بلکه حرکت بسوی مرکز هدف میباشد. اینگونه اتحاد یا دولت فدرالي را میتوان یك نوع مرکزیت نوین تلقی کرد، البته اینگونه مرکزیت با مرکزیت دولت واحد مرکزی تفاوت دارد. این نوع دول فدرال که با ارادهء آزاد خود و به منظور تشکیل یك قدرت دولتی تشکیل میگردد قویتر و مستحکم تر از دیگر اشکال دولت های فدرال میباشد زیرا واحد های تشکیلاتی به صورت واحد های که قبلاً به شکل دولت یا به شکل واحد های مستقل وجود داشته اند خود با ارادهء آزاد خود یك قسمت از صلاحیت های خود را برای توسل به یك هدف مهمتر می کاهند بناءً در چنین نوع دول فدرال فکر تجزیه طلبی کمتر محسوس میگردد مثال برجستهء آن ایالات متحدهء امریکا میباشد. ولی دیده شده که چنین اتحاد دول نیز از هم پاشیده است که مثال آن اتحاد سوریه و مصر بود که در اثر سعی زمامداران دو کشور مذکور یعنی جمال عبدالناصر زعیم مصر و شکری القوتلی رئیس جمهور سوریه بوجود آمد مگر چون مصری ها از موضع حاکمانه رفتار کردند بزودی شکست و از هم جدا شدند. بناءً میتوان استنباط کرد که دول فدرالی هرقدر پایهء محکم هم داشته باشند شکننند اند زیرا روزی میشود که خودخواهی های افراد به ارادهء جوامع مسلط بگردد و راه های جدایی را تقویت نماید، با آنهم استحکام مفکوره های حزبی چون یك قدرت راسخ و مستحکم که بر پایهء فرهنگ ملی و مفاد و مضار مشترك استوار بگردد از تزلزل در دولت فدرالی می تواند جلوگیری نماید. چه در چنین یك جامعه افرادی که صرف به نژاد، یا قوم و یا زبان خود اتکاء کرده و به تحریك مـی پردازند مورد استقبال قرار

نمی گیرند، یکی از رازهای که تا حال امریکا توانسته رژیم فدرالی خود را روز بروز مستحکمتر بسازد همین است که سرنوشت و اراده‌ء سیاسی کشور مذکور به دو حزب بزرگ بسته شده است نه به نژادها، زبان ها و مذاهب. در دولت های فدرال موضوع قدرت نیز یك پروابلم مهم میباشد که اینك مورد تحلیل قرار می دهیم.

فصل سوم

روابط بین قـــــدرت دولت

و

حیات خصوصی اشخاص

بدون تردید در دولت های فدرال مانند دولت های غیر فدرال یکی از نقاط اساسی تنظیم روابط اجتماعی است، تنظیم روابط بین افراد یك اجتماع، تنظیم روابط افراد اجتماع با مؤسسات خدمات عامه یعنی دولت است، هر قدر که درین روابط حقوقی مشروع افراد احترام شود به همان پیمانه دولت فدرال دیموکراتیك میباشد. برخی میگویند که جامعه را نباید از لحاظ تعدد و یا هم جنس بودن مطالعه کرد زیرا جامعه اصلاً تعدد و یا همجنس نمی باشد بلکه جامعه عبارت از مجموع تفاوت های است که در بین افراد آن وجود داشته میباشد و جوامع جدید از یکطرف تفاوت ها را می شناسد و پرنسیپ های آزادی بیان و اجتماعات را احترام می کند و از طرف دیگر متحدالشکل بودن را قبول می نماید که آنرا بدولت «واحده» یا مرکزی تبدیل می کند. دولت ها چه مرکزی باشند چه فدرالی از دو قرن به اینطرف است که همهٔ شان به امور روزانهٔ افراد اجتماعات شان زیاد توجه می نمایند تا تفاوت ها را قابل پذیرش بگردانند. به این ترتیب است که دیموکراسی به مفهوم غربی آن متکی است به یك پروسس تصمیم گیری درمرکز که در آن نیز تفاوت ها وجود دارد. یعنی تصمیمی که بر اساس دیموکراسی اتخاذ گردد قبلاً تعین شده نمی باشد. بناءً تصمیم از طرف یك اکثریت گرفته میشود یعنی تمام افراد آن جامعه در یك میدان جمع گردیده و رأی خود

را ابراز میدارند که اینگونه روش در دیموکراسی مستقیم ژان ژاك روسو دیده می شود که این گونه دیموکراسی در جوامع بزرگ امروزی نسبت کثرت نفوس غیر عملی است. بناءً حکومت ها که خود از طرف مردم انتخاب شده می باشند به نمایندگی مردم تصامیم را بر پایهء رأی اکثریت می گیرند. به این ترتیب از یکطرف تصمیم با آزادی اتخاذ میگردد از جانب دیگر تطبیق آن حتمی می شود یعنی در مرحلهء دوم آن آزادی افراد اجتماع رد و نفیه شده است. بناءً برای جلوگیری از آنکه تصامیم بر اساس اکثریت ساده یعنی از طرف تعداد معین صورت بگیرد و به اقلیت نیز تطبیق بگردد «شیر فام» نویسندهء بلژیکی دیموکراسی صلح آمیز را پیشنهاد می کند، درین گونه دیموکراسی بر اساس چهار پرنسیپ حرکت صورت می گیرد :

۱- تصامیم در عوض آنکه بر اساس یك اکثریت اتخاذ شود، بعد از مباحثه در بین رهبران ائتلاف بزرگ اتخاذ می شود که هدف اساسی درین گونه یك روش تقسیم قدرت بوده و در ان برنده و بازنده وجود ندارد. زیرا تمام شان در قدرت شریك می باشند، باید بیاد داشت که اینگونه تقسیم قدرت در ایالات متحدهء امریکا و دولت فدرالی آلمان به اشکال مختلف یعنی بر اساس تفکیك قوای ثلاثه و رژیم ریاستی در امریکا و بر اساس نظام پارلمانی در جمهوریت فدرالی آلمان تطبیق میگردد.

۲- هر گروپ اجتماعی تأمین منافع خود را در یك خودمختاری وسیع می بینند یعنی می خواهند که بعضی امور را بر اساس قدرتی که مرکز برای شان داده اجرا نمایند مثال ولایات در ایالات متحدهء امریکا هر کدام قوانین خود را تطبیق می کنند مگر قضاوت نهایی بر عهدهء کمیتهء قضایی کنترول کننده است تامصالح علیای امریکا را حفظ نماید ونگذارد دولت فدرال صدمه ببیند یعنی اکثریت در بعضی مسایل منطقوی بر اقلیت محلی حکم نکند و خود اقلیت بر اقلیت در برخی از موارد که قانون صلاحیترا برای شان ارائه کرده حکمرانی نماید ولی در تمام اشکال فدرالی تمام گروپ های اجتماعی با حدود قلمرو ملی، خود را تطابق می دهند.

اساس تشکیل دولت های فدرالی طوری که گفتیم به چند شکل صورت میگیرد مگر اساس گذاری یك دولت فدرالی بر اساس مذهب، نژاد و زبان بسیار نادر است زیرا بقا و دوام نداشته شکنند میباشد. بناءً نظام های فدرالی چه با یکجا شدن واحدهای قبلاً خودمختار چون ایالات متحدهء امریکا تشکیل شده باشد چه از یك دولت قبلاً موجود چون آلمان (بنابر تأثیرات و ملحوظات سیاسی ناشی از جنگ جهانی دوم) بوجود آمده باشد. درین دو مثال برجسته می بینیم که تهداب خود را بروی نژاد، زبان و مذهب نگذاشته اند بلکه در ابتدا طور مثال منافع علیا یعنی استقلال و هدف حفظ استقلال تعدادی از دولت های کوچك یا بزرگ موجود را با هم یکجا ساخته مگر بعداً با پختگی حیات سیاسی خود را طوری تنظیم کردند که تصمیم گیرنده در مسایل بزرگ و ملی در واقع دوحزب عمدهء دیموکرات و جمهوری خواه می باشد نه کدام گروپ مذهبی، نژادی یا زبانی یعنی پایهء استحکام دهندهء دولت فدرالی ایالات متحدهء امریکا دو حزب آن کشور است. همین قسم در آلمان تصامیمُ حیاتی را دو حزب کریسچیین دیموکرات و سیوسیال دیموکرات اتخاذ می کند. در اطریش وقتی مسایل حیاتی در بین بیاید تصمیم بر اساس مباحثه در بین سوسیالیست ها و کرسچین دیموکرات ها اتخاذ میگردد. یا آنکه در سویس تصامیم مهم را اجتماع کرسچیین دیموکرات ها، سوسیالیست ها و زارعین و رادیکال ها اتخاذ می کنند یا آنکه به دیموکراسی مستقیم مراجعه و هرکانتون خود رأی میدهند و فیصله های خود را صادر می کنند. بناءً ملاحظه می شود که هیچ یك ازین نظام های فدرالی به پایهء نژاد، زبان و مذهب استوار نمی باشند. عین شکل را در هند و پاکستان ملاحظه می کنیم :

با آنکه ولایت شمال غرب (پشاور) اساساً سرزمین پشتون ها می باشد مگر اکثریت را ائتلاف های دیگر بدست می آورند، همین حالا سردار مهتاب احمد خان صدراعظم آن به زبان پشتو درست حرف زده نمی تواند و پشتو زبان نمی باشد بلکه بزبان انکو که یك زبان خاص پشاوری هاست حرف می زند. بناءً تا حال پایه گذاری را

بر اساس زبان و نژاد یکطرف گذاشته اند و تمام پاکستان به صورت یك مجموع و واحد روی پایهء دین اسلام بوجود آمده ولی در حالیکه فدراسیون آن بر اساس تقسیمات نژادی که در زمان انگلیس وجود داشت صورت گرفته مگر دیده میشود که این پایه روز بروز ضعیف می شود و جای آنرا احزاب می گیرد. دیگر اینکه چون در اول اعضای آن حیثیت ایالات را داشته و زیاد از خود مختاری برخوردار بودند فدراسیون شان امروز شکنند مي باشد و پایهء ملیت واحد شانرا تضعیف نموده که برای حفظ و استحکام آن از طریق قانون اساسی تلاش کرده اند. اگر مسألهء نژاد در اساس فدرالی امری میبود مطلوب همین حالا در ایالات متحدهء امریکا ده ها نژاد مذهب و زبان وجود دارد که به آن اهمیت مي دادند همین قسم در آلمان و اطریش مذهب اهمیت انفرادی برای افراد دارد چنانچه همه به اتفاق همه به آن عبادت می کنند و پیروان مذاهب مختلف یکدیگر را احترام می نمایند. یعنی مذهب رابطهء بنده را با خالق آن تنظیم می نماید، رابطهء اجتماعی افراد یك ملت را قوانین آن منظم می سازد و فرد را در جامعه خیرخواه و مفید بار می آورد، از دزدی، زنا، قتل نفس، اختلاس، دروغ و ریا و ده ها عمل مضرهء دیگر از طریق تبلیغات مذهبی ممانعت صورت میگیرد چه قوهء مذهب است که انسان را می تواند به سهولت تحت قوهء تلقین در آورد، ارادهء ویرا مستحکم بسازد، افکار مثبت را در دل و دماغ انسان قوی بگرداند تا در هر لحظه خود را در برابر خالق خود با ناتوانی ببیند و به او مراجعه نماید. به این ترتیب مذهب به معنویات ارتباط داده شده و از سیاست جدا گردیده است. در بعضی از رژیم های فدرالی پرنسیب تمثیل نسبی مراعات می شود که یکی از مثال های آن کانتون های سویس است.

فصل چهارم

دولت فدرالی ایالات متحده‌ء امریکا

دولت فدرالی ایالات متحده‌ء امریکا بر اساس تجمع اختیاری ایالات متحده مستقل بوجود آمد. مگر برای آنکه این تشکیلات مستحکم بگردد رهبران اولی دریافتند که باید رشته های محلی برشته های ملی تعدیل شود یعنی به عوض احساسات منطقوی احساسات ملی تقویت گردد.

مردمان ایالات متحده‌ء امریکا که در دولت فدرال خود جمع شده اند. دیگر محلی فکر نمی نمایند بلکه خود را در واحد بزرگ فدرال ملاحظه کرده به استحکام رشته ها و روابط ملی فکر، اراده و اعتقاد می نمایند تا دولت فدرال پرقدرت بماند و بتواند از حقوق مردم خود و از وطن جدید خو دفاع کند. بناءً ایالات متحده‌ء امریکا درین تشکیلات جدید منافع ایالات دیروزی را طوری با منافع دولت فدرال تلفیق و مدغم ساخته که دیگر هر امریکایی که دیروز از منافع محل و ولایت شان چنان دفاع میکردند که منتج به قتل و قتال و جنگها می گردید از منفعت بزرگ که آنرا منفعت ملی نام دادند دفاع کرده به این ترتیب جنگ های داخلی را از امریکای شمالی طرد نمودند. البته این طوری که امروز ایالات متحده‌ء امریکا وجود دارد در ابتدای تشکیل فدرالی نبوده مشکلات زیاد داشته که به اثر تفکر و راه یابی زمامداران بزرگ آن چون جفرسن، مدیسون، واشینگتن، لینکون و دیگران حل گردیده است. برای آنکه فکر اتحاد تقویت شده باشد امریکایی ها به اتحاد گروپ های قانون دان ها ، گروپ های حرفه های مختلف، گروپ های دکانداران، گروپ های تجار، گروپ های میخانیک ها و

اهل تخصص همان وقت اقدام کردند تا جای گروپ های اجتماعی، نژادی، زبانی و مذهبی را که بسیار شکننده بوده و فکر دوری از مرکز و جدایی را به میان می آورد بگیرند، به صورت غیر مستقیم از همان آغاز یك نوع سندیکالیزم حرفوی در امریکا عرض وجود کرد و چون در هر یك این گروپ ها افرادی از نژاد های مختلف، زبانهای مختلّف، مذاهب مختلف، و افکار مختلف وجود داشت هدف فردی به هدف اجتماعی یعنی هدف منطقوی به هدف ملی تبدیل گردید. برای آنکه این دولت مستقر بماند برای دولت مرکزی فدرال صلاحیت حساس دفاع ملی، امنیت ملی و امور خارجه داده شده و برای قوهء قضائیه و کمیتهء کنترول قضایی صلاحیت های بزرگی ارائه گردیده، چه در امریکا که رژیم ریاستی بوده و قوهء ثلاثه از هم جدا می باشد و در امور یکدیگر مداخله ندارند هر کدام از خود صلاحیت ها و مسئولیت های مشخصی دارند که قانون اساسی تعیین کرده است. اگر تخطی از یك قوه سر بزند شورای کنترول قوهء قضائیه از آن جلوگیری بعمل می آورد، چنانچه می بینیم که رئیس جمهُور ایالات متحدهء امریکا که در واقع رئیس قوهء اجرائیه و حکومت می باشد نمی تواند در امور کانگرس مداخله نماید. خواست های خود را با لایحهء بودیجهء سالیانه توسط پیام ها به کانگریس ارائه می کند. رئیس جمهور صلاحیت دارد که وزرای حکومت خود را تعیین نماید مگر حق کنترول به مجلس سنا سپرده شده تا سنا تصویب ننماید رئیس جمهور نمی تواند فرمان تقرر وزراء را صادر نماید. در ایالات متحده دیده می شود که از یکطرف هر فرد امریکایی از خود حقوق و واجباتی دارند که مطابق به احکام قوانین، امنیت شان تأمین می گردد از جانب دیگر هیچ یك امریکایی حتی رئیس جمهور از انتقاد، اعتراض، بازپرس و بازخواست در امان نمی باشد چنانچه در اثر رسوایی واترگیت ریچاردنکسن رئیس جمهور مجبور به استعفاء شد و کلنتن رئیس جمهور فعلی و خانم وی لاری در سال ۱۹۹۶ مجبور گردیدند چند بار در برابر اتهامات از خود دفاع نمایند، کلنتن در ماه می ۱۹۹۷ به اثر دعوی یك خانم که ادعا داشت در

هجوم قوای سرخ اتحاد شوروی قرار گرفت. کوتل شبر که ۳۲۰۰ متر ارتفاع دارد یکی از سد های است که بامیان را از حوزهء پروان و کاپیسا جدا میسازد. از طرف دیگر سلسله کوه های هندوکش و شبر حوزهء آمو دریا را از جنوب کشور مجزا می گرداند و چون یك سد استوار شده است. کوتل شبر در جنگ های برادر کشی طالبان و حزب وحدت در طول سال ۱۹۷۷ خط اول جبهه بوده است.

سلسله کوه بابا که قسمت های زیاد ولایت بامیان را احتوا میکند در قسمت حاجی گك نقطهء اتصالی ولایات بامیان و میدان را تشکیل میدهد ۳۲۵۰ متر ارتفاع دارد، ارتفاع آن در قسمت کوتل اونی به سه هزار و یکصد متر میرسد.

کوه بابا یکی از منابع مهم ذخایر آب افغانستان می باشد، از آب شدن برف های بابا است که بند امیر با منظرهء دلنشین آن دایماً آب صاف و شفاف دارد؛ ازین کوه است که دریای هلمند سرچشمه میگیرد تا آنکه در جهیل کنگ داخل شده و در آخر به گود زره در داخل افغانستان نزدیك سرحد ایران و بلوچستان میریزد. (گود زره سه ملیون متر مکعب آب ظرفیت دارد که سالانه سی وسه هزار متر مکعب آب آن تبخیر میشود.)

بلندترین قلهء کوه بابا شاه فولادی نام دارد که در مرکز ولایت بامیان واقع و ۵۶۰۰ متر ارتفاع دارد. سلسله کوه های مرکزی تا قندهار و فراه امتداد دارد. در غرب کوه بابا یك سلسله کوه های واقع است که مؤرخان آنرا بنام کوه های پاروپامیزاد یاد کرده اند و عبارتند از فیروز کوه که بنام سفید کوه در شمال و سیاه کوه در غرب یاد میشوند. در شمال این سلسله کوه ها دره های مرغاب و ساحهء قطغن واقع است.

در جوار شرقی افغانستان سلسله کوه های سلیمان واقع میباشد، در دامنه های کوه های سلیمان بود که برای اولین بار پشتون ها مسکون گردیده اند. بار دیگر سلسلهء سفید کوه را در جنوب کابل و سلسلهء سیاه کوه را در دره های لوگر، سپین غر و سوات می بینیم، قلهء معروف این سلسله کوه ها خیبر است. شاخهء غربی سلسله کوه های سلیمان به وزیرستان و بلوچستان وصل میشود. افغانستان در حالیکه بعد از

زمان گورنری خود وی را آزار جنسی داده بود به محکمه احضار شود، از طرف دیگر قانون اساسی ایالات متحدهء امریکا جدایی را از دولت فدرال برای اعضای آن اجازه نمی دهد. بناءً قانون اساسی امریکا خطر تفرقه و تجزیه را در اساس از بین برده است. ولی صفت چنین اتحاد اینست که مردم آن به اساس ارادهء آزاد و خواست خود و احساس منافع شان به تشکیل دولت فدرال اقدام کردند. بناءً بنای دولت فدرالی امریکا تهداب مستحکم دارد زیرا کار بنیادی خود را از مبارزهء استقلال آغاز کردند تا خود را از استعمار انگلیس نجات ببخشند، یعنی این اتحاد را برای آن بوجود آوردند تا اول از استقلال خود دفاع نمایند بعداً تلاش کنند تا رشد نموده بالاخره اول قدرت جهان شود چنانچه امروز امریکا یگانه اول قدرت سیاسی، اقتصادی، تجارتی و نظامی است و میرود با براه انداختن انترنت جهان دیگری را بوجود بیآورد که در آن هر چیز غیر از وجود مادی وجود دارد. ایالات متحده آزادی عمل را از طریق انترنیت تضمین کرده به این ترتیب یك انقلاب بزرگ را راه انداخته است، چنانچه ژاك اتلی «Jacques Atali» که یکی از دانشمندان و فضلای شهیر فرانسه و در عین زمان مشاور اقتصادی آنکشور میباشد طی مقالهء که در شماره ۷ اگست ۱۹۹۷ روزنامه معروف لوموند «Le Monde» نشر شده تحت عنوان قارهء هفتم می نویسد که: «کلنتن رئیس جمهور امریکا در بیانیهء که بتاریخ اول جنوری ۱۹۹۷ ایراد کرد گفت که باید انترنیت یك ساحه برای تجارت آزاد شناخته شود. در عین زمان محکمهء عالی ایالات متحدهء امریکا هرگونه سانسور دولتی را در برابر فعالیت های انترنیت ممنوع اعلان کرد. این تصامیم در واقع پیروزی امریکا را در یك ساحهء جدید روابط بین المللی اعلام می نماید که به این ترتیب بازار آیندهء جهانی را تکنالوژی امریکا تسخیر می نماید. خوب است بدانیم انترنیت چیست؟ انترنیت شبکهء مخابراتی و ارتباطات، شاهراه ها، بانك ها و کتابخانه های می باشد که جهانیان را بیکدیگر ارتباط میدهد، یامعلومات را تبادل می نماید یا اتصال را بوجود می آورد، روابط

تجارتی را قایم می سازد. ژاك اتلی استدلال میکند که نه از تمام آنچه که گفته شد بالاتر و بزرگتر میباشد. زیرا انترنیت یك قاره ایست که از لحاظ مادی غیر موجود بوده و آنرا قاره هفتم میگویند که در آنجا میتوانند تمام آنچه را که در قاره های واقعی و موجود وجود دارد جابجا کنند، مگر بدون محدودیت مادیت یعنی در آن کتابخانه ها، مغازه ها، فابریکه های تولیدی، روزنامه ها، ستدیوهای سینماها، شفاخانه ها، قضات، پولیس، هوتل ها، ستاره شناسان و محل های تفریحی وجود دارد. در بین این قارهء خالی از سکنه تجارت بسیار عظیم در بین نمایندگان ایکه اصلاً وجود مادی ندارند در یك مارکیت صاف و کامل بدون پرداخت محصول و مالیه، بدون وجود دولت، بدون پرداختن مصارف اجتماعی، بدون وجود سندیکا، بدون موجودیت احزاب سیاسی، بدون براه انداختن تظاهرات رشد میکند. بناءً انترنیت امروز به صورت یك تخیل بشریت آنطوری که در سال ۱٤۹۲ جهانیان نسبت به امریکا تصوراتی میکردند، تبدیل شده است. به تصور اروپایی ها انترنیت محل آزاد تبادل افکار و اموال است که در آخر میتوان به وسیلهء آن یك انسان جدید، پاك، عاری از کثافت ها و محدودیت ها پدید آید، یك انسانی باشد چون یك استحلاك کنندهء که خواب نمی داشته باشد و یك کارگری باشد خستگی ناپذیر. جاذبهء سرمایه گذاران جهان به این الدورادو «Eldorado» وسیع خواهد شد. انترنیت فرمایشات استحلاك کنندگان واقعی را میگیرد، توریست های واقعی را ملاقات میکند، به شکار می پردازد، سکی می نماید، استحلاك می کند و برای رسیدن به این مقاصد خود از پارك ها عبور میکند یعنی درهای متعددی را بروی جهان جدید باز می نماید. تمام آنچه گفته شد فکر تجارت بزرگ وسیع غیر موجود را برای آنکه کارهای متعددی ایجاد شود بوجود می آورد. بناءً جهان هفتم موتور حرکت دهندهء قرن بیست و یکم میباشد یعنی کارهای واقعی به وسیلهء تقاضا های اقتصاد غیر موجود «Virtuelle» به میان می آید. قبلاً میدانیم که تجارت داخلی جهان هفتم در اوایل قرن بیست و یکم به صد ملیارد دالر

بالغ خواهد شد. این رقم بالتر از تولید خالص ملی مجموع پنجاه کشور می باشد. هفتاد فیصد تبادله از حالا امریکایی است. مؤسسات امریکایی پیشتر از همه تکنالوژی خود را ارائه کرده اند، دانش خود را بکار انداخته اند، سیستم عدلی شان راه رقیبان را سد ساخته و ساحه های عالیترین را برای خود ریزو کرده اند و هزاران چال و هنر را ایجاد و برای حفاظت این امتیاز خود بکار می برند. در سال ۱۹۹۸ شبکهء جهانی تلفون امریکا بکار می افتد، در سال ۲۰۰۲ شبکهء امریکای تلی دیکس « Teledix » انترنیت این سلسلهء شبکه های امریکایی را اکمال می نماید که به وسیلهء آن میتوان جهان را از تصاویر امریکایی که روی یك باند وسیع می آید سفر کرد. دالر دیگر یگانه اسعار قارهء جدید خواهد بود و این چنان یك کشف است مانند کشف امریکا در سال ۱۴۹۲، بناءً اتالی برای اروپا توصیه میکند تا این موضوع را با اهمیت آن بگیرند و باید تمام امکانات تحقیق کنندگان، قوت های موسسات صناعتی خود را، قوت های تولیدی وتجارتی تمام دول جامعهء اروپایی را و تجار و ایجادگران آنرا با هم جمع نمایند یعنی اول باید وسیله را برای پیاده شدن درین جهان جدید هفتم آماده ساخته بعداً شبکه های جهانی مخابراتی، شبکه های ستلایت، شبکه های انترنیت و اکسترنت را در تمام موسسات آماده سازند و فعال نمایند بعداً تولید خود را برای جهان جدید عرضه نمایند. بناءً اول باید وسایل مالی را برای ایجاد چنین یك سرویس امریکایی انترنیت ترغیب کنند یعنی تجارت توسط مکاتبه و مخابره « Correspondance » طوری صورت میگیرد که فرمایش بدون آنکه فرمایش دهنده از خانه یا محل کار خود حرکت کند توسط شبکه های انترنیت داده می شود و از همان طریق بدست آورده می شود. روزنامه ها و دیگر نشرات تشویق شوند تا پروگرام های خود را از طریق انترنیت نشر کنند یعنی درین صورت یك خواننده در خانهء خود در مقابل انترنیت نشسته هر کتابی را که بخواهد از طریق انترنیت مطالعه می نماید، یا روزنامهء مورد نظرش را می خواند. »

باینترتیب این دانشمند اقتصادی انگشت انتقاد را بر پسمانی اروپا نسبت به امریکا می گذارد. البته همهء این پیشرفت هاییکه نصیب امریکا گردیده ناشی از ساختار اجتماعی، ساختار فزیکی طرز تفکر و خاصه کلتوری است که امریکایی ها در طول زندگانی اجتماعی شان از برکت مهاجرت ها بوجود آورده اند. یعنی در امریکا حساسیت ها در برابر فرهنگ های مختلف وجود نداشته بلکه این فرهنگ ها را چون وسیلهء غنای فرهنگ ملی شان پذیرفته اند. مهاجرت های اروپایی ها به جهان جدید که غنی بود و توان آنرا داشت که مهاجر جدید را بپذیرد طبعاً این مهاجرین ماجراجویی که در ابتدا برای دریافت دارایی های جدید جهت رفع نیاز زندگانی جذب می شدند امروز به آن پختگی رسیده اند که با ایجاد شبکهء کمپیوتر ها انقلاب اول را در پایان قرن بیست بوجود آوردند و هنوز که این قرن خاتمه نیافته انترنیت را چون جهان هفتم با داشتن تسلط کامل به آن برای جهانیان عرضه کرده و بازار جهان را از طریق این جهان هفتم به خود انحصار نمود. بناءً فدرالیزم در امریکا تا امروز که باعث قدرت آن کشور گردیده و علل اساسی این مؤفقیت فکتورهای آتی است :

۱- فکتور اقتصادی : کشور مذکور از لحاظ مادی بسیار غنی بوده برای هر فردکار و شغل را جهت رفع نیازش بدسترس می گذارد.

۲- فکتور کلتوری : ملل مختلف النژاد، مختلف الزبان و مختلف المذهب کلتور وسیعی را بوجود آورده اند، این کلتور پایهء اساسی خود را روی آزادی، دیموکراسی، حقوق بشر و استقلال امریکا بنا کرده است. در دماغ هر امریکایی بستگی به این کشور یا با آن کشور وجود ندارد، دماغ امریکایی منافع امریکا و امریکایی را هدف اساسی می شمارد. بعبارت دیگر امریکایی که از انگلستان یا آلمان یا کدام کشور دیگر جهان بخاك امریکا مهاجرت نموده و امروز یك امریکایی است دیگر خود را کاملاً امریکایی می داند و منافع امریکا را بر منافع وطن دیروز خود ترجیح میدهد.

۳- فکتور نظام فدرالی : در طول دو صد سال نظام فدرالی در امریکا به پختگی

رسیده و این پختگی سیاسی و عقیدتی به حفظ قانون اساسی وسیلهء استحکام حیات اجتماعی، سیاسی و قدرت آن کشور گردیده است.

٤- فکتور مهاجرت ها : مهاجرین جدیدی که وارد امریکا می شوند از یکطرف به کلتور امریکا غنای جدید می بخشند به طوری که علما و دانشمندان نخبه ای که کشورهای شانرا نسبت محدودیت ها، حوادث و جنگ ها ترك می کنند با استفاده از امکانات بزرگی که در امریکا وجود دارد جذب و به ایجاد گران و مخترعانی تبدیل می شوند که ضامن قدرت بزرگ امریکا میگردند.

دولت فدرالی امریکا از ولایات یك کشور قبلاً موجود چون یك دولت واحد بوجود نیآمده بلکه قبلاً واحد های جدا جدا بوده و با ارادهء آزاد افراد خود و جوامع خود برای حفاظت سرزمین های شان و دفع خطر استعماری انگلستان و فرانسه در آن زمان با هم یکجا شدند و دولت خود را تشکیل نمودند. بناءً در امریکا فدرالیزم قبل از آنکه یك سیستم خالص سیاسی و حقوقی باشد اولتر یك کلتور و فرهنگ زندگیست.

با این شرح می بینیم که جهان با انترنیت می رود به قارهء هفتم داخل شود ولی در افغانستان نه مکتب وجود دارد، نه فاکولته و پوهنتون، نه سواد است و نه درس چه همه ویران شده و مردم ما همه برای تهیهء آذوقهء بخور و نمیر سرگردانند، در جهانی که سعی برای تسخیر سیارات آغاز شده در کشور ما رفتن از یك ولایت به ولایت دیگر یك ماجراست. از همه عجبتر طالبان در عوض توجه به علم، معرفت و تکنالوژی امروزی به سر و ریش مردم چسپیده اند. حتی ورزش را به فکر نارسای خود گویا اسلامی ساخته اند و هدایت داده اند تا کسی در ستدیوم حین مسابقات کف نزنند، قیل و قال ننمایند یعنی اظهار احساسات نکنند و صرف تکبیر بگویند زنان از خانه ها خارج نشوند و از تحصیل و تعلیم محروم باشند. در چنین یك جامعه با چنین اداره ها برخی از پیشنهاد کنندگان افغان نسخهء فدرالیزم را برای کشور ما ارائه میکنند یا آنکه تقسیم کشور را به پنج منطقه پیشنهاد می نمایند در حالیکه با شرح قبل الذکر

ملاحظه کردیم که برای پیاده کردن نظام فدرالی اولتر از همه کلتوری لازم است که این نظم جدید را بپذیرد، در مرحلهء دوم برای تغییر مطالعه صورت بگیرد چه فدرالی شدن برای امریکایی ها ضرورتی بود برای حفظ استقلال و آزادی سرزمین شان که این هدف را از راه تأمین یك وحدت بدست آورده می توانستند همان راه را گرفتند و پیروز شدند. در افغانستان واحد و متمرکز که محصول سابقهء بیش از شش هزار سال میباشد پیشنهاد فدرالی شدن چنین معنی دارد که این کشور باستانی و واحد را باید پارچه پارچه کرد یعنی تضعیف نمود چه کشور واحد آن چندان ضعیف شده که هر لحظه سقوط آن احتمال دارد چه رسد که پارچه پارچه شود. در فدرالیزم امریکا از محیط دایره بسوی مرکز دایره سوق شدند اگر در افغانستان این پیشنهاد عملی شود از مرکز بسوی محیط دایره فرار صورت می گیرد. اینکه دستهای همسایگان دراز است، اینکه احزاب، مستقلانه با کشور های همسایه رابطه دارند و حتی بعضیٔ شان از آنها هدایت می گیرند خود ثابت می سازد که نسخهء فدرالیزم برای افغانستان یك نسخهء صادر شده از خارج بوده بدرد نمی خورد. برای هر نظام سیاسی لازم است اول تهداب فرهنگی آن گذاشته شود و این ضرورت برای کشورهای نو بنیاد مفید می باشد مانند پاکستان که تهداب خود را روی پایهء دین مبین اسلام گذاشت افغانستان که سابقهء شش هزار ساله دارد، فرهنگ باستانی بسیار غنی دارد، مردم آن در صورتیکه بخواهند و اراده کنند می توانند در یك فضای آزادی که کلاشینکوف قدرت نداشته باشد تحلیل و مطالعه نمایند آن وقت شکل نظام خود را تعیین کنند نه آنکه در حالتی تصمیم اتخاذ گردد که همسایگان بر افکار رهبران سیاسی تحمیلی و تفنگ داران به ارادهء ملت مسلط باشد و ملت فاقد قدرت.

با این شرح بازهم در سیستم فدرالی تحولاتی پدید آمده مبنی بر اینکه تکیه بر حقوق افراد تأکید می شود. این یکی از مسایل مهم قرون ۱۹ و ۲۰ بوده که مبارزه برای تحقق حقوق افراد صورت می گرفت تا آنکه دیموکراسی معاصر روی دو اصل یعنی

همشهری و دولت استوار گردید.

همشهری این معنی را دارد که هر فردی که دارای حقوق مساوی با دیگران گردید و تبعیض از بین رفت، عدالت برقرار شده فرد مذکور به حیث یك همشهری شناخته می شود. این همشهری هاست که دولت دیموکراسی معاصر را بوجود می آورند. به عبارت دیگر دولت حامی افراد میگردد و افراد از آزادی های اساسی خود بهره مند می شوند، این آزادی تا آن حدود احترام میگردد که به آزادی دیگری تجاوز نکند یا آنکه بکس دیگر ضرری نرساند. در چنین جامعه طرز فکر چنین است که دولت نباید آنقدر قوی شود که حقوق افراد را پامال بسازد، برخلاف بایدلمز حقوق افراد دفاع نماید و به حیات شخصی چون یك ارزش احترام بگذارد، چنانچه طور مثال در ایالات متحدهء امریکا و در فرانسه قوانین اساسی دولت فدرالی و جمهوری حقوق افراد را ضمانت کرده است. از طرف دیگر روز بروز مسایل اجتماعی و اقتصادی آنقدر زیاد می شود که بر عکس تمایلات دیروزی که تقویت اعضا و تضعیف حکومت های مرکزی در رژیم های فدرال هدف بود حال وضع به نفع تقویت دولت مرکزی و به ضرر اعضا روز بروز تغییر صورت می گیرد. یعنی دوباره سمت حرکت از محیط دایره به سوی مرکز دایره تغییر می خورد به عبارت دیگر واحد های اشتراك کننده در نظام فدرالی بسوی مرکزیت تقرب می کنند.

فصل پنجم

سابقهء فدرالیزم در جهان و انواع آن

۱- فدرالیزم ریشه های عمیقی در تاریخ بشری دارد چنانچه به سه قرن قبل از میلاد می رسد، برای بار اول در شهرهای یونان باستان بمیان آمد مگر در عصر ما فدرالیزم الهام خود را از قانون اساسی سال ۱۷۸۷ ایالات متحدهء امریکا می گیرد. امریکایی ها جوامع مستقل خود را توسط یك قرارداد اجتماعی یعنی قانون اساسی به دولت فدرال بستند بعبارت دیگر از استقلال فردی به نفع استقلال جمعی و از جدایی به جمع گرائییدند و برای دفاع کشور جهت انکشاف اقتصادی با استفاده از استعداد طبیعی سرزمین شان سعی بعمل آوردند و جامعهء خود را مستحکم ساختند. دیگر کشور ها اکثراً چنین شرایط را ندارند یعنی هر کشوری که نظام فدرالی را انتخاب کند چون امریکا مستحکم و پیشرفته شده نمی تواند.

۲- در نوع دوم آن یك دولت واحد وجود داشته می باشد مگر عدهء از باشندگان آن علیه دولت مرکزی قرار گرفته برای داشتن یك خود مختاری و در نهایت حق تعیین سرنوشت مبارزه می نمایند.

درین صورت ولایاتیکه بدولت مرکزی بسته می باشد گریز از مرکز را آغاز می کند مانند آلمان در سال ۱۹۴۲ و بلژیك در سال ۱۹۸۰ درین حالت نیز از لحاظ حقوقی یك دولت جدید بوجود نمی اید صرف دولت سابق ساختار داخلی خود را تغییر میدهد یعنی دولت باقی می ماند مگر بعضی از صلاحیت های خود را به واحد های که راه فدرالیزم را گرفته انتقال می دهد، بعضاً صرف یك خودمختاری مالی را تقاضا میکنند و بدست می آورند بطور مثال در آلمان اعضای دولت فدرال به اساس مذهب،

زبان و نژاد تشکیل نگردیده برعکس چون هیتلر آلمان را به جنگ کشانید برای رفع این خطر صلاحیت های مرکزی را تقلیل بخشیده به ولایات انتقال دادند تا یك حکومت مرکزی بسیار قوی بار دیگر بوجود نیاید تا بدون رضائیت اعضا نتواند تصامیم خطرناك را اتخاذ کند. دیگر اینکه جنگ آلمان را کاملاً ویران کرده بود و تمرکز صلاحیت فرصت نمی داد تا با سرعت خرابی ها اعمار بگردد بناءً سیستم فدرالی آلمان را یك ضرورت سیاسی و یك ضرورت اقتصادی به میان آورد، ولی امروز با وجود ساختار فدرالی حکومت مرکزی آنکشور چنان قوی شده که قریباً تمام تصامیم مهم را اتخاذ می کند، البته تصامیم حیاتی در مباحثهء دو حزب بزرگ یعنی کرسچیین دیموکرات و سوسیال دیموکرات فیصله و اتخاذ می شود. بعبارت دیگر فدرالیزم آلمان یك فدرالیزم حزبی است نه یك فدرالیزم بر اساس نژاد، مذهب و زبان. همین علت است که فدرالیزم آلمان باعث پیشرفت آن کشور شده و خطر شکنندگی که زبان، مذهب و نژاد برای یك دولت بار می آورد رفع گردیده است.

۳- این شکل فدرالی را در کشور بلژیك منفی میبابیم زیرا بلژیك یك کشور واحد بوده سیستم فدرالی را در اثر اختلاف زبانی و نژادی در سال ۱۹۸۰ بوجود آورده است. آهنگ ضد وحدت از فلمان «Flamans» های آنکشور شنیده می شود و تحدیدی را برای تمامیت آنکشور بوجود آورده است، همین قسم کانادا که در اول یك کشور واحد بود بعداً رژیم فدرالی را قبول کرد که امروز مردمان کیوبك بعد از آنکه جنرال دوگول رئیس جمهور فرانسه (۱۹۵۸-۱۹۶۵) در یك مسافرت خود به کانادا گفته بود که «زنده باد کیوبك مستقل» چون فرانسوی نژاد و فرانسوی زبان اند جدایی خود را از کانادا تقاضا می نمایند، در حالیکه فرانسوی ها، هسپانوی ها، مکسیکن ها و انگلیس ها هیچکدام در ایالات متحدهء امریکا چنین احساس ندارند. چنانچه در سال ۱۹۷۷ زبان هسپانوی در آنکشور حیثیت زبان دوم را به صورت بسیار نورمال اشغال کرد. همهء شان افتخار به امریکایی بودن می نمایند. زیرا آنها از دولت های

مستقل دولت فدرال خود را ساخته اند. یعنی از فرد، بسوی جمع و از محیط دایره به مرکز دایره گراییده اند. بناءً خطر بزرگ تجزیه آنکشور های را تحدید می کند که در اول یك کشور مرکزی واحد باشند. بعداً بعضی از ولایات آن بر اساس مذهب، زبان یا نژاد سیستم فدرالی را تقاضا نماید. چه این حرکت را اول از تقاضای خودمختاری آغاز میکنند و در نهایت به حق تعیین سرنوشت و استقلال میرسانند. تقاضا های سیك های پنجاب و آسامی ها و کشمیری ها در هند یکی ازین مثال ها می باشد. درین حالات است که فدرالیزم یك هدف نبوده بلکه یك وسیلهء میباشد که برای رسیدن به یك هدف دیگر استخدام میگردد.

٤- یکی از اشکال دیگر فدرالیزم در کشور سویس عملی گردیده است باید تذکر داد که کشور سویس دارای کلتور فدرالیزم می باشد. فدرالیزم برای سویسی ها یك پدیدهء جدید نیست زیرا کشور سویس که از کانتون های متعدد تشکیل گردیده دارای تشکیلات خاصی است. بطوری که هر کانتون در قسمت خود یك دولت مستقل بوده با یك رشتهء قانونی با دولت فدرال الحاق شده است. در رژیم فدرالي سویس ادارهء مرکزی نسبت به ادارهء کانتون ها ضعیف میباشد ولی تصامیم عمده را به همه پرسی یا ریفراندم ارائه میکنند، یعنی در اتخاذ تصامیم حیاتی آرای تمام سویسی ها را احترام می گذارند. به این علت است که دولت سویس یك کانفدراسیون یعنی دول متحده را تشکیل کرده است، در چنین یك دولت که توسط یك هیأت مدیرهٔ کانفدراسیون تمثیل میگردد صلاحیت های زیادی برای اعضا یعنی کانتون ها گذاشته شده است. آنچه باعث استحکام کنفدراسیون سویس شده کلتوریست که سویسی ها دارند و اینگونه دولت را جزء وجود خود می شمارند و از آن حفاظت می کنند.

اشغال قسمت های مهم از سر زمین های آن توسط انگلیس از راه بحری محروم ساخته شده و چون یك کشور محاط به خشکه میباشد مگر آبهای آن از شمال از طریق آمو دریا به بحیرهء أرال و در شرق بدریای سند و از آن به بحر هند می ریزد. افغان ها خود نتوانسته اند ازین دریاهای خود استفاده اعظمی بعمل بیاورند، چنانچه در کنار چپ دریای خروشان کابل و کنر در ساحهء ننگرهار نه چندان دور ازین دریاها دشت وسیع گمبیری واقع است که می تواند در صورت آبیاری به یك سرمایهء بزرگ اقتصادی تبدیل گردد.

در بین کابل و جلال آباد دریای کابل بعد از آنکه دریای لوگر به آن یکجا میشود به تنگ غارو در سینهء کوه داخل میگردد، این دریا در ارتفاع ۱۲۰۰ متر و طول ۱۸۰ کیلو متر مساعدت کرده تا بند های آبگردان و تولید انرژی برق در دهانهء تنگ غارو، در سروبی و در نغلو در عصر ظاهرشاهی تعمیر بگردد؛ اگر شوروی به افغانستان هجوم نمی آورد و جنگ های بیست ساله صورت نمی گرفت درین سلسله، بندهای آبگردان و تولید انرژی برق بنام های سروبی دوم و سروبی سوم نیز علاوه میشد. دریای کابل در قسمت جلال آباد دریای کنر را با خود یکجا میسازد تا آنکه داخل حوزهء پشاور میشود. با آنکه درین دریا کشتی رانی صورت نمی گیرد مگر برای صادرات چوب از قدیم الایام مورد استفاده قرار گرفته است.

دریای آمو که مؤرخان آنرا جیحون یا اکسوس «Oxus» می نامند از برف های قله های شامخ سلسله جبال پامیر سرچشمه میگیرد و سرحد بین افغانستان و ازبکستان و افغانستان و تاجیکستان را در طول یکهزار کیلومتر تشکیل میکند. در عصر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پلان بیست و پنج ساله ای برای استفاده از آب های این دریا تحت مطالعه قرار گرفته بود که با سقوط حکومت اول سردار محمد داؤد حکومت های دههء دیموکراسی به آن چندان توجه نکردند و این کار مفید متأسفانه آغاز نگردید. با اعاده صلح میتواند یکی از پروژه های مشترك و بسیار مفید افغانستان و

فصل ششم

اشکـال دیگـر نظام های فـدرالی

یا

نظام های فدرالی ملی و بین المللی

شکل یك دولت ملی را با شرح نظام فدرالی ایالات متحده‌ء امریکا*، کانادا، بلژیك و آلمان ملاحظه کردیم اینك نظام فدرالی بین المللی را در سیر و حرکت جامعه‌ء اروپایی که سعی و تلاش دارند تا به یك جامعه‌ء فدرالی نظیر ایالات متحده‌ء امریکا برسند مگر نه به شکل فدرالی بلکه به صورت کنفدرالی بررسی میکنیم.

اروپا که در اول مطابق به قرارداد روم جامعه‌ء مشترك اقتصادی را تأسیس نمود اینك میرود تا جامعه‌ء اقتصادی را با ایجاد پول واحد بنام اورو «Ëuros» تکامل ببخشد، با ایجاد اولین واحد مشترك نظامی آلمان و فرانسه هسته‌ء یك قوای نظامی اروپایی را گذاشتند، با رفع سرحدات میرود واحدهای سیاسی را طوری تحول بدهند که هر اروپایی خود را صرف تبعه‌ء یك کشور نه بلکه مربوط به اروپا بدانند. به اساس این پالیسی است که هر تبعه‌ء اروپایی بدون پاسپورت و ویزه بکشورهای همدیگر سفر مینمایند و در کشورهای همدیگر کار میکنند. به اساس جهانی شدن اقتصاد و تجارت «Mondialisation» روز بروز مؤسسات اقتصادی کشور های اروپایی با هم ادغام و شریك شده مؤسسات و شرکت های بزرگتری را بوجود می آورند، اینگونه تکامل اقتصادی از یکطرف راه را برای ساختار جامعه‌ء واحد سیاسی باز میگرداند از جانب دیگر با همآهنگ ساختن منافع اقتصادی علل جنگ ها را از بین می برند،

چنانچه با آنکه در پنجاه سال اخیر یکی از ضمانت های حفظ صلح انحصار نیروی ذروی در نزد قدرت های بزرگ بوده مگر امروز این ضمانت را اشتراك های اقتصادی به عهده می گیرد. از طرفی هم اروپای بزرگ بحیث یك کنفدراسیون میتواند در رقابت های بین المللی اقتصادی و سیاسی در برابر یگانه اول قدرت امریکا یك وزنهء را بوجود بیاورد. به این شکل اروپا میرود یك فدرالیزم استهلاکی و تولیدی و تجارتی را بوجود بیاورد. البته اروپا به این سمت بعد از گذشتاندن دو جنگ جهانی و قبول قربانی بزرگ و در مرحله ای که علم و تکنالوژی آن سیر ارتقایی داشته و مردم اروپا یك کلتور جدید را بروی تهداب پخته ای سیاسی و فرهنگی سابقه کسب و این حرکت را آغاز کرده اند. با آنکه تا هنوز برخی از احزاب سیاسی مسئله ء ملیت و هویت ملی را به میدان می کشند مگر اکثریت اروپایی ها طوری تحول کرده اند که هویت ملی خود را در ورای هویت اروپایی جستجو مي نمایند. بناءً باید دوستانی که برای افغانستان فدرالیزم را پیشنهاد می نمایند در حالیکه راه ما بر اساس سطح اقتصادی و طرز دید و فرهنگ ما با یك دولت فدرالی بسیار فاصله دارد. بناءً بنیاد فرهنگی و گذشتهء تاریخی ما میتواند نظام ملی ما را ضمانت کند نه چنین نظامی که حتی اروپای پیشرفته برای قبول آن عاری از مشکلات نمی باشد، چنانچه برخی از دول اروپایی شکار ماهی، بعضی دیگر تولید گندم و عرضهء آنرا حاضر نیستند در مارکیت مطابق به مقررات و هدایت پارلمان اروپایی بپذیرند. زیرا وقتی کنفدراسیون دول اروپایی چون یکنوع اضلاع متحده تشکیل گردد سطح تولید، معیار های اقتصادی، نرخ بهره و ارزش پول با اندازهء دیفیسیت بودجودی تعیین میگردد که هر کشور عضو مجبور میباشد آنرا تحقق ببخشد، بناءً بوجود آوردن یك نظام فدرالی یا کنفدرالی تجارب طولانی را ایجاب میکند تا یك جامعه تشخیص بدهد که در کدام شرایط و کدام شکل نظام سیاسی سلامت خود و جامعهء خود را حفظ کرده می تواند. البته رژیم های فدرالی یك امتیاز دارند که آن اینست که کودتا صورت گرفته نمی تواند و اگر صورت هم بگیرد توسط دول عضو فدرال به مشکل مواجه ساخته شده و ساقط می گردد.

وظایف مهم دول فدرالی

وظایف مهم یك دولت فدرالی عبارتند از :

١- ایجاد روابط بین المللی و دیپلوماتیکی با دیگر کشورها

٢- دفاع از سرحدات دولت فدرالی

٣- تشکیل یك قوهء نظامی برای دفاع کشور و حراست از منافع آن در داخل و خارج

٤- حفاظت از امنیت و نظم اجتماعی دولت فدرالی

در قبال وقایع در دولت های مرکزی عمل واحد با یك آواز و آهنگ صورت میگیرد، یعنی همه ولایات یك دولت مرکزی آنچه را دولت مرکزی تصمیم می گیرد بدون چون و چرا عمل می کنند یا دشمن را دشمن واحد تمام کشور می شناسند و دوست را دوست آن. اگر خطری بوجود بیآید تمام شان به یك آواز و یك دست از مصالح و منافع علیای کشور واحد خود دفاع می نمایند. یعنی قدرت در رأس قرار دارد و از رأس بسوی قاعده هدایات صادر و تطبیق میشود طور مثال اگر در رأس دولت مرکزی یك پادشاه باشد یا یك رئیس جمهور. مگر در دولت فدرال چه در رأس آن رئیس جمهور باشد مانند ایالات متحدهء امریکا یا یك پادشاه باشد. مثل بلژیك هدایات صرف از رأس صادر نمی شود بلکه رأس که در امریکا رئیس جمهور و در بلژیك در مسایل اجرایی صدراعظم است در قاعدهء تعلق دارد که تصمیم میگیرد و این تصمیم را در جوامع امروزی احزاب اکثریت اتخاذ می نمایند.

نقاط ضعف یك نظام فدرالی

در یك دولت فدرالی مهاجرت ها در بین دول عضو بر اساس رشد اقتصادی صورت می گیرد، در هر جا کار پیدا شد، در هر کجا که زندگی سهل بود به آنطرف رجوع صورت می گیرد و باین شکل بعضی از نقاط یك دولت فدرال پرجمعیت گردیده و برخی از نقاط آن فاقد جمعیت لازم میشود. ولی آنچه باعث استحکام یك دولت فدرال میگردد داشتن احزاب قوی ملی می باشد که بر اساس منافع مشروع ملی و برای حفاظت از آن تشکیل شده باشند در غیر آن دولت فدرال بسوی جدایی و پاشیدگی رهسپار می گردد. دولت های مرکزی فدرال برای حفظ سلامت کشور صلاحیت اعضا را بعنوان حفظ منافع عمومی تقلیل میدهد که این خود یك فکتور به نفع اصل مرکزیت می باشد. به این طریق خارج شدن اعضا را از مجموعهء فدرالی غیر ممکن می گرداند که مثال های مهم آن ایالات متحدهء امریکا و جمهوریت فدرالی آلمان است.

اگر دولت های عضو یا ایالات عضو جامعهء فدرالی با کشورهای خارجی از لحاظ نژاد، زبان و یا مذهب متمایل تر باشند موجب کشیدگی داخلی میگردد حتی امکان دارد دولت فدرال کشوری را چون دشمن تشخیص بدهد و یك دولت یا ایالت عضو آن مایل نباشد دراختلاف و حتی جنگ اشتراك نماید مثال آن کیوبك در کاناداست که بیش از آنکه خود را کانادایی بداند کیوبکی و حتی فرانسوی می شناسد.

مشروعیت

هر رژیم از هر طریقی که بوجود آمده باشد چه از راه انقلاب یا کودتا یا کدام طریق صلح آمیز باید مشروعیت پیدا نماید یعنی لازم است اول مشروعیت را حاصل کند. بعداً تلاش نماید که قانونی شود.

در رژیم های فدرالی مشروعیت الحاق بدولت فدرال طور داوطلبانه کسب و بدوشکل تحقق می یابد :

۱- اشتراك در رژیم فدرال که داوطلبانه می باشد سهم هر یك از اشتراك کننده گان را از لحاظ قدرت و صلاحیت تقلیل می دهد، از طرف دیگر از لحاظ روحیاتی مشکل است که مشروعیت را بر اساس صلاحیت ها تعیین نمایند زیرا درین جا یك میکانیزم ضرورت است که در آن اراده ء شخصی راه نداشته باشد، در چنین حالت است که بعضی از صلاحیت های محلی تعیین می گردد، چنانچه در بلژیك در سال ۱۹۹۲ گروپ های مهم اجتماعی شمال آنکشور تقاضا کردند که امنیت اجتماعی امور صحی نباید از مرکز اداره شود لازم است اداره ء آن به ولایات سپرده شود. اگر برای چنین یك تقاضا یك راه حل سراغ نگردد برخورد صورت می گیرد. در صورتی که تقسیم صلاحیت ها مشروعیت خود را بر علیه ء طبقات متعدد قوی از دست بدهد تمام دولت فدرال بلرزه درمی آید. در صورتی که جمهوریت یا دولت فدرال بخطر مواجه شود چون مشروعیت صلاحیت از دولت مرکزی فدرال می باشد برای حفاظت دولت و حاکمیت ملی دولت مرکزی از قوه کار میگیرد، ممکن است مشروعیت از یك انتخابات عمومی بدست آمده باشد که در آنصورت صلاحیت های دولت فدرال مشروعیت میداشته باشد زیرا مردم بطرفداری آن رأی داده می باشند، اگر جمعیت های محلی یا دول عضو علیه آن قرار

بگیرند. طبعاً دولت مرکزی فدرال آنها را با اعمال قوه خنثی می سازد و توافق حاصل میکند و در مقابل یك قسمت جمعیت که این مقابله را نموده اند. مشروعیت خود را از دست می دهند. این روش در کشورهای فدرال ایالات متحده، آلمان و هند تطبیق میشود. چنانچه در هند وقتی در یکی از ولایات مشکل پیدا می شود. دولت مرکزی فدرال حکومت مرکزی را در ولایت مذکور برقرار می سازد مگر این روش در سویس تطبیق نمی شود زیرا در سویس مشروعیت جزء صلاحیت کانتون ها یعنی اعضای کنفدراسیون است.

تناسب قدرت در دولت های فدرالی

در رژیم های که به اساس مرکزیت اداره می شوند تمام قدرت و صلاحیت ها در مرکز متمرکز می باشد. در چنین رژیم ها صرف دولت مرکزی قدرت را در اختیار خود می گیرد. ولایات مجبورند در برابر دولت مرکزی اطاعت نمایند، ولی وقتی سیستم دولت فدرالی برقرار گردد ولایات یا دولت های داخل اتحاد فدرالی یك قسمت از قدرت خود را به مرکز انتقال می دهند مگر کاملاً فاقد قدرت نمی شوند. در صورتی که در رژیم فدرال حکومت مرکزی مشروعیت صلاحیت را از دست بدهد دولت مرکزی فدرال متزلزل میگردد و به خطر مواجه می شود. بناءً دولت مرکزی باید مشروعیت خود را حفظ کند و تناسب قدرت را با دول یا ایالات عضو محفوظ نگه بدارد، در دولت مرکزی سیستم فدرال، رهبران حاضر میگردند که داوطلبانه و به اراده و رضائیت خود قسمتی از جاه طلبی های خود را کنار بگذارند ولی برای داشتن قدرت بیشتر در داخل سیستم تلاش می کنند. در دولت فدرال باید از برخورد جلوگیری شود، اگر برخورد اقتصادی باشد باید فوراً برای حل آن تلاش صورت بگیرد چه اگر اختلاف اقتصادی به سیاسی مبدل گردد. دولت عضو در برابر دولت مرکزی فدرال قرار می گیرد و این یکی از نقاط ضعف دولت های فدرالی می باشد چه اگر چنین اختلافی در یك دولت مرکزی غیر فدرال پیدا شود در سطح تخنیکی نگه داشته می شود و با یك تفاهم و سازش حل می گردد و از خطری که متوجه میشود جلوگیری بعمل می اید. نقطهء دیگر ضعف دولت فدرال پارچه پارچه شدن قدرت است که این تقسیمات قدرت قوهء تصمیم گیری را ضعیف می سازد. همچنان انسجام در بین تصامیم اتخاذ شده از بین می رود و میتواند چنین تعبیر شود که دولت مرکزی قدرت قدرتمندتر را قوی تر و قدرت ضعیفتر را ضعیفتر می سازد.

گروپ های فشار

گروپ های فشار در بعضی از رژیم های سیاسی وجود دارند، در دیموکراسی ها و رژیم های فدرالی مخصوصاً تأثیرات زیادی را بجا میگذارند، زیرا آن گروپ هایی که از قدرت لازم در نظام برخوردار نمی باشند برای کسب قدرت از گروپ های فشار به نفع خود استفاده می نمایند مگر با آنهم سازمان قوی قویتر باقی می ماند، این گروپ های فشار را در امریکا لابی می گویند که لابی یهود ها قویترین بوده و بر پالیسی های حکومت امریکا تأثیر دارد.

فصل هفتم

فدرالیزم و دیموکراسی

دیموکراسی که از دیموس یعنی مردم و کراتوس یعنی حکومت مرکب می باشد دوکتورین سیاسی است که در آن حاکمیت بتمام همشهریان یعنی مردم تعلق میداشته باشد. دیموکراسی روی اصل احترام آزادی و مساوات همهء مردم داخل آن دولت قرار دارد. در دیموکراسی مستقیم هر فرد خود در عمل حاکمیت سهیم میگردد. در دیموکراسی تمثیلی افراد جامعه نماینده گان شانرا در یك انتخابات آزاد انتخاب می کنند و این نماینده گان به نماینده گی مردم خود حاکمیت ملی را تطبیق می نمایند. انواع دیگر دیموکراسی ها عبارت اند از دیموکراسی پارلمانی و دیموکراسی ریاستی. دیموکراسی ها به اساس مؤسسات شان به دیموکراسی های لیبرال و دیموکراسی های اتوریتیر، دیموکراسی های تمثیلی، دیموکراسی های اریستوکراتیك و اشرافی و مونارشیك و اولیگارشیك تفکیك می گردند. یك نوع دیگر آن دیموکراسی های اقتصادی یا سیوسیالیستی است که بر اساس دکتورین مارکسیزم بوجود آمده بود، امروز صرف در جمهوریت مردم چین، کوریای شمالی و کیوبا باقی مانده دیگران آن با از هم پاشیدن شوروی از بین رفتند.

فدرالیزم خود فورمولی از فورمول های دیموکراسی می باشد زیرا قسم دیموکراسی ها با مردم روابط وسیع میداشته باشد، به تقاضاهای مردم بسرعت جواب می گوید، نیازهای اقتصادی مردم خود را بسرعت مورد توجه قرار می دهد، فاصله ها را در بین دولت فدرال و مردم کاهش میدهد، البته فاصله را از لحاظ مسافت و هم از لحاظ روحی

کوتاه میگرداند در رژیم دیموکراسی رأس حرم را قاعده انتخاب می کند ولی در رأس حرم قدرت به مرحله های تقسیم شده می باشد.

در فدرالیزم نیز قدرت در سطوح مختلف تقسیم می گردد مگر فدرالیزم تلاش میکند تا یك همزیستی را در بین فرد و جمعیت، در بین خواست های انفرادی و اجتماعی بوجود بیآورد، در رژیم فدرال برای رفع اختلاف در بعضی مواقع به مرکز امتیاز می دهند و بحران را حل می کنند ولی نقص رژیم فدرال درین است که اگر بحران جدی شود رژیم فدرال از برخوردها به سهولت جلوگیری کرده نمی تواند.

ازبکستان را بوجود بیاورد.

فعلاً افغانستان از آب دریای آمو استفاده جزیی میکند چه تا هنوز دشت های وسیع بایر وجود دارد. چون دریای آمو از قسمت های واخان و پنج ده سرچشمه میگیرد آنرا بنام آب های واخان و پنج ده نیز یاد می نمایند. آمو دریا در حالیکه در قسمت ولایت بدخشان افغانستان ضیق میگردد و سرعت آن زیاد میشود ولی بعد از آنکه ولایت بدخشان را دور میزند و به قسمت های جنوب باختر داخل میشود و وقتی به خمیاب رسید افغانستان را ترک میکند و به طرف بحیرهء أرال سمت میگیرد و در آن بحیره می ریزد.

دریای مرغاب که از چغچران سرچشمه میگیرد و در بین ساحهء قطغن و بدخشان و فیروز کوه جریان پیدا میکند و در سابق به بحیرهء کسپین می ریخت مگر حال در قسمت بالامرغاب در صحرای ریگستانی مرو ناپدید میشود.

هلمند از دریاهای بسیار طویل افغانستان است که هزار کیلو متر طول دارد، در نزدیکی کابل از برف های کوه بابا سرچشمه میگیرد بعداً سمت جنوب غرب را اتخاذ میکند و کوهستانهای مرکزی را عبور می نماید در قسمت بست دریای ارغنداب با دریای هلمند یکجا میشود، مگر دریای ارغنداب قبل از آنکه به منطقهء بست برسد ساحهء وسیعی را در قندهار آبیاری میکند که وسعت تاکداری و صادرات انگور قندهار از برکت آب همین دریا میباشد. هلمند طوریکه قبلاً تذکر رفت در پایان خود به گود زره میریزد. این دریا که بعد از تخریب بند کمال خان در اکثر نقاط ولایت نیمروز غیر قابل استفاده میباشد در صورت تعمیر مجدد بند کمال خان بدون آنکه طرف کنگ برود و ساحهء وسیع را تحت آب بگیرد و به یك نیزار تبدیل نماید چنانچه امروز هست، بند کمال خان سیلاب ها را کنترول کرده آب اضافی سیلابی را به رود خشك سمت میدهد و در دیگر مواقع سال ساحه های زرنج، کنگ، چخانسور و در ولسوالی چابرجك بندر و دشت را تا سیاه کوه می تواند آبیاری کند. ساحه وسیع را به

هویت ملی در رژیم های فدرالی

یکی از مسایلی که در رژیم های فدرالی مطرح می شود موضوع هویت ملی و فرهنگ های مختلف می باشد، هویت ملی تصویری است که ملت از خود برای خود و برای خارج از خود میدهد. هویت ملی توسط ارزش ها، افسانه ها، گذشته ها، فرهنگ ها، تاریخ و قهرمانان ملت بوجود می آید.

در یک دولت مرکزی این احساس توسط طرفداران دولت مرکزی به معنی حفظ وحدت ملی و هویت ملی تمثیل میگردد مگر این روش چنین معنی ندارد که دیگر هویت های رقیب نمی توانند رشد نمایند. در دولت مرکزی که به اساس دیموکراسی اداره می شود رشد هویت ها و فرهنگ های رقیب را داخل قلمرو چون غنی دهندهء فرهنگ و هویت ملی بکار می گیرند.

در دولت های فدرال فرهنگ های متفاوت موجود می باشند و حتی یکی در مقابل دیگر راه رشد را می گیرند، عنصر تاریخ نیز در دول داخل یك فدراسیون نقش دارند طور مثال در صورتی که یك قسمتی از خاك یك دولت از خاك اصلی جدا شده باشد محرومیت از استقلال روحیهء استقلال طلبی و جستجوی هویت را در آنها پرورش و رشد می دهد چنانچه اینگونه احساس در نزد کیوبکی ها در کانادا، کشمیری ها در هند، چیچینی ها در فدراسیون روسیه دیده می شود.

پرابلم اقلیت ها

بعضی ها، آنهایی را که از صد ها سال در یك ساحهء یك کشور زندگی کرده اند اقلیت می نامند در حالیکه این گروپ اجتماعی اقلیت نمی باشد. زیرا اقلیت ها دو ممیزه میداشته باشند :

نژاد، مذهب یا زبان بعضی این عنصر را یك عنصر برای جدایی از اصل میدانند در حالیکه این پرابلم بر اصل اساسات آتی فرق می نماید، یك اقلیت در یك سرزمین واحد زندگی میکند یا در تمام کشور پراگنده شده می باشد، نقل و انتقال جبری جمعیت یك اقدام بسیار شدید بوده جنبهء غیر دیموکراتیك و غیر انسانی دارد. فدرالیزم را بعضی ها برای اقلیت های متمرکز شده یك راه حل میدانند. پرابلم در بین اکثریت و اقلیت در صورتی شدید می شود که اداره کنندگان به یك تعداد غیر متناسب از یك قشر اجتماعی تعیین گردد، تجربه ثابت ساخته که فدرالیزم ساحوی نمی تواند مؤفق شود مگر یك فدرالیزم می شود به تقویت مؤسسات دیموکراسی مؤفقیت را نصیب بگردد.

حکومت های فدرالی در هند و پاکستان

انگلیس برای آنکه شخصیت های مؤثر جامعهء هند را بطرف خود جذب و با آنها بگونه رفتار کرده باشد که گویا در ادارهء سرزمین های شان تسلط یا تأثیر دارند یکنوع سیستم فدرالی را عملی کرده بود. به این معنی که راجه نشین های هند را که از قدیم بر اساس تسلط فردی و خانواده گی بر قلمرو خود حکومت میکردند و کدام اساس حقوقی نداشتند و این سیستم صرف حقوق و منافع اداره کننده را در نظر می گرفت و راجه که در رأس قدرت قرار داشت خودمختار و کل اختیار بوده چون پادشاه کوچك رفتار میکرد. کدام اساس حقوقی ای وجود نداشت که بتواند مردم را در برابر وی دفاع نماید، در برابر این امتیاز که انگلیس برای راجه ها (پنجصد راجه خورد و بزرگ وجود داشت) قایل شده بود راجه ها به خدمتگاران صادق بریتانیا تبدیل شده بودند. چنانچه در قیام های مردم هند علیه استعمار انگلیس به معلومات نگارنده اسم کدام راجه ثبت نشده است. بعداً درین راجه نشین ها و دیگر نقاط هند حکومت های رابوجود آورد که در رأس هر کدام یك نفر انگلیس بنام گورنر نصب می شد و گورنر که والی بود در واقع اختیارات نظامی را نیز در اختیار میداشت مگر در عین زمان یك حکومت در ولایات تشکیل میشد که در رأس هر یك آن یك وزیر اعلی یعنی صدراعظم ولایتی قرار میداشت که وزرای آن نیز از همان ولایت می بودند، یکی از مثال های آن حکومت صوبهء شمال غرب (پشاور) است. چون قلمرو این ولایت در جریان حضور انگلیس در هند به تدریج از افغانستان جدا ساخته شده و برای آنکه مردمان آن هویت اصلی شان را فراموش نمایند نام آنرا صوبهء سرحد شمال غربی هند گذاشتند تا باشندگان آن خود را جزء نیم قارهء تلقی نمایند به همین ترتیب بلوچستان

را بلوچستان بریتانوی نام گذاشتند. در صوبهء سرحد شمال غربیَ در زمان ادارهء انگلیس دیگر نژاد ها و پیروان مذاهبی که در هند وجود داشتند تشویق شدند تا به این منطقه انتقال و زندگی نمایند. بناءً حکومت صوبهء سرحد نه بر پایهء حزبی خالص استوار بود و نه بر پایهء نژادی و مذهبی. مگر انگلیس، بعد از آنکه نیم قاره را ترک کرد نیم قارهء مذکور بدوکشور هند و پاکستان بر پایهء مذهبی تقسیم گردید، در صوبهء شمال غربی مذهب کاملاً جای ملیت را اشغال کرد چنانچه ازین تاریخ ببعد صوبهء شمال غرب اکثراً تحت حکومت های که حزب مسلم لیگ تشکیل میکرد اداره می شد. امروز هم وزیر اعلی آن سردار مهتاب از اعضای حزب مسلم لیگ نواز شریف صدراعظم فعلی پاکستان است، اینك درین اواخر بعضی از شخصیت های حزب عوامی ملی تقاضا دارند تا قسم پنجاب، سند و بلوچستان نام صوبهء سرحد را حذف و در عوض آن اسم پشتونخواه را برای ولایت مذکور قبول نمایند،تا مردم آن دوباره یك هویت قومی را بر اساس زبان و نژاد خود دریابند. ادارهء این ولایت به اساس سیستم فدرالی پاکستان مگر بر پایهء حزبی اداره می شود. یعنی حزب اکثریت و اگر اکثریت نباشد یك ائتلاف احزاب بر آن حکومت می نماید. فعلاً از آنجا که هر نظامی که بر پایهء زبان، مذهب و نژاد بنا گردد خاصتاً در یك سیستم فدرالی بسیار شکنند می باشد چنانچه سیستم فدرالی پاکستان نیز ضعف های خود را دارد و به این علت است که قوای نظامی پاکستان چون قوای نظامی ترکیه خود را مسوول حفظ سلامت کشور میدانند و تا امروز این سلامت را حفظ کرده اند.

همین قسم حکومت های که در هند تشکیل شده چون به اساس فدرالیزم اداره میشوند و در آن کشور مذاهب، نژاد ها و زبان های مختلفی وجود دارد چون سیستم نتوانسته در بین شان ادغام صورت بگیرد، در عوض آنکه موجب تقویت ملیت هندی بگردند وسیله ای برای ضعف آن کشور شده اند چنانچه از یکطرف پنجاب و از جانب دیگر آسام و کشمیر جدایی و آزادی خود را طلب می نمایند. هند برای حفظ سلامت

خود در قانون اساسی ماده ای را گنجانیده که در هرکجای هند که نا آرامی بوجود بیآید و حکومت فدرالی منطقوی ناتوان شود حکومت مرکزی فدرال اختیار دارد تا حکومت فدرالی آن منطقه را لغو کرده خود حکومت مرکزی اداره را بدست بگیرد تا اوضاع بحال عادی برگردد. اینجا نیز ملاحظه می شود که درین دوکشور هرکدام به یك شکل امنیت و سلامت را با اعمال قوه حفظ می نمایند.

حال که جنبه های مختلف فدرالیزم را از لحاظ حقوقی و سیاسی مطالعه و تحلیل کردیم ضعف های آنرا با رخ های مثبت آن دیدیم، نقش هویت ملی و رول دیموکراسی را توضیح نمودیم فکر میکنم مفاهیم فدرالیزم با تأثیرات مثبت و منفی آن در نزد خوانندگان خاصتاً هموطنان گرامی روشن شده خواهد بود. البته این تألیف برای آن صورت گرفته تا درین لحظات حساس، تاریخی و سرنوشت سازیکه هر حزب بزعم خود یا تحت تأثیر اینطرف و آنطرف نسخه های را ارائه میکنند مردم ما ماهیت و اهداف این نسخه ها را خوب تحلیل کرده بتوانند. زیرا مردم ما یا ملت ماست که گپ آخر را باید بزند و در برابر این حرکات تصمیم بگیرد تا وطن استوار بماند. با این توضیحات میروم به نسخه های ارائه شده برای افغانستان.

فصل هشتم

تحلیل نسخه های فدرالیزم که برای افغانستان ارائه شده است

تنظیم های جهادی افغانستان اکثراً در پشاور تحت تأثیرات قاطع جنرال ضیاء الحق و دستگاه استخباراتی وی متشکل شده بودند، چون جنرال ضیاء خود یك بنیادگرای اسلامی بود چنانچه ذوالفقار علی بوتو را که چندان از اصول اسلام گرایی پیروی نداشت منحرف تلقی کرده با وجود خواست تعدادی از رهبران جهان به اتهام قتل کیسوری (یکی از نمایندگان پارلمان پاکستان) محاکمه و اعدام کرد و دیموکراسی را ساقط نمود. ازین رهگذر تحت فشار امریکا قرار داشت دیگر جهاد افغانستان را بهترین فرصت برای رفع فشار امریکا، استحکام نظام خود و رشد بنیادگرایی اسلامی درین منطقهء جهان تلقی کرد. به اساس این هدف جنرال اختر عبدالرحمن رئیس استخبارات نظامی پاکستان که با هدف و پروگرام جنرال ضیاء هم عقیده بود پروگرام خود را طوری ترتیب کرد که از یکطرف تمام ادارهء جهاد، مجاهدین و کمك ها در ادارهء استخبارات نظامی پاکستان یعنی تحت حکم جنرال اختر عبدالرحمن قرار بگیرد و از جانب دیگر روشن فکران و تکنوکرات های افغانستان که تازه وارد پاکستان می گردیدند تحت فشارهای مختلف از صحنهء جهاد افغانستان خارج ساخته شوند، رهبری جهاد بدست ملاها و اخوانی ها بماند، ملاها از لحاظ بنیادگرایی با جنرال ضیاء کاملاً مؤافق بوده و اخوانی ها از لحاظ عظمت طلبی که در جنرال ضیاء ملاحظه می نمودند برای خود فرصت مناسبی یافته بودند تا ازین احساس جنرال ضیاء استفادهء نهایی

کرده در آخر یك حکومت اخوانی در افغانستان مستقر شود که قسماً تحت رهبری جنرال ضیاء در چوکات یك کنفدراسیون با پاکستان قرار داشته باشد. قسماً خود افغان ها ظاهراً قدرت در دست داشته برای نشر بنیادگرایی اسلامی و پیروزی طرز حکومت اخوانی در آسیای میانه متحداً کار نمایند.

حکومت پاکستان با استفاده ازین فرصت پروگرام سی آی ای را که بمنظور تقویت جهاد افغانستان مگر برای از پا درآوردن رقیب «اتحاد شوروی» ترتیب شده بود لبیك گفت و نظام ضیاء را به این وسیله از فشار ایالات متحدهء امریکا که بعد از ساقط کردن دیموکراسی در پاکستان بمیان آمده بود کاست و در عوض روز بروز ایالات متحدهء امریکا موانعی را که علیه خریداری سلاح از امریکا به مقابل حکومت ضیاء وضع کرده بود رفع نمود، دیگر حکومت ضیاء به یك متحد ایالات متحده قسم سابق تبدیل شده مورد اعتماد خاص قرار گرفت. حکومت پاکستان با استفاده ازین اعتماد تمام کمك های نظامی، اقتصادی و مالی ایکه از عربستان سعودی، کشورهای خلیج، ایالات متحدهء امریکا و دیگر کشور ها فرستاده می شد همه را در ادارهء استخبارات نظامی پاکستان متمرکز ساخت و به این ترتیب تخصیص و توزیع این همه کمك ها را بدست گرفت، رهبران سیاسی و قوماندان های نظامی جهاد افغانستان همه دست نگر پاکستان گردیدند. بناءً پاکستان دیگر به صورت پلانگذار سیاسی و نظامی جهاد افغانستان تبدیل شد، هر شخصیت افغان را که خواست تقویت کرد و آنرا که از نگاه خود مطلوب ندید تضعیف نمود یا چون عبدالرحمن پژواك دپلومات معروف افغانستان را تحت نظارت قرار داد تا آنکه از پاکستان خارج ساخته شد. ازین امداد مالی در پاکستان هم استفاده های بعمل آمد که از چهرهء اقتصادی آن کشور که قبل از جهاد بود با مقایسه بعد از جهاد هویدا میگردد.

جنرال ضیاء وقتی پیروزی روز افزون جهاد افغانستان را ارزیابی میکرد و ملاحظه می نمود که شوروی روز بروز در برابر مجاهدین افغان به شکست های مواجه می گردد

یا اینکه از طریق معلومات استخباراتی و دپلوماتیکی متوجه می شد که دیگر اتحاد شوروی از هم خواهد پاشید پروگرام خود را وسیع تر ساخت تا جنگ از سرحدات افغانستان به داخل جمهوریت های آسیای میانهء اتحا شوروی انتقال داده شود. مطابق این پلان بود که مجاهدین افغان شجاعت و مهارت محاربوی خود را با اجرای چند تعرض بداخل خاك تاجیکستان شوروی به اثبات رساندند. ولی از همین تاریخ است که در بین سیاست ایالات متحدهء امریکا و سیاست پاکستان در مورد افغانستان شکاف پیدا میشود. زیرا امریکا طرفدار توسعهء انتقال جنگ بداخل اتحاد شوروی نبود، ایالات متحدهء امریکا از استقرار یك رژیم بنیادگرای اسلامی که در ادارهء آن کشور نباشد خوف پیدا کرده بود. بناءً بقول دگروال یوسف پاکستانی امریکا نمی خواست که مجاهدین مستقلانه پیروز شوند و حکومت دکتور نجیب را سقوط بدهند بر عکس تلاش را برای تشکیل یك ائتلاف وسیع که حزب دیموکراتیك/خلق در آن سهم داشته باشد به وسیلهء کوردوویز نمایندهء سرمنشی موسسهء ملل متحد شروع نمود. اختلاف این دو کشور با از بین رفتن جنرال ضیاء روز بروز تخفیف یافت تا آنکه رفع گردید ولی فکر یك کنفدراسیون افغانستان و پاکستان یا اینکه یك حکومت تحت تأثیر کامل پاکستان در کابل تشکیل گردد ادامه پیدا کرد، اینك این تمنیات مقامات پاکستان را در ورای تبصرهء ابوطراب مستوفی نویسندهء ایرانی چنین مطالعه می کنیم که : «در پاکستان دو دیدگاه در بارهء افغانستان وجود پیدا میکند، یکی اینکه افغانستان را امن میخواست تا راه داد و ستد با آسیای میانه گشوده شود و چندان هوادار حکومت مطلقهء پشتون ها بر آن سرزمین نبود تا پشتون های پاکستان که جمعیت شان دو برابر پشتون های افغانستان است «تعداد پشتون ها در فغنستان بیشر است - مؤلف» به هوس های ناخوش آیند دوچار نشوند و دیدگاه دیگر، کابوس درگیری با هند را هیچ گاه از یاد نمی برد و به فقدان ژرفای استراتیژیك پاکستان توجه دارد. نگاهی به نقشه روشن میکند که کشور پاکستان از پهنای کافی برخوردار نیست و

تقریباً همهء خاك پاکستان در دسترس ارتش هند قرار دارد ولی اگر افغانستان را به پاکستان بیفزاییم این کمبود جبران میشود. اگر در یك برخورد احتمالی با هند پاکستانی ها بتوانند از پایگاه های نظامی و امکانات استراتیژیك افغانستان استفاده کنند در موقعیت مناسبتری قرار میگیرند. برای اینکه پاکستان بتواند از همکاری بی چون و چرای افغانستان در چنین شرایطی مطمین باشد در کابل باید حکومتی بسرکار بیآید که آمادگی این اتحاد را داشته باشد. و چه کسی بهتر از گلبدین حکمتیار که بارها اعلان کرده که آرزو دارد پس از استقرار حکومت اسلامی در افغانستان در جاهای دیگر در راه اسلام آباد جهاد کند. این جاهای دیگر برای حکمتیار نه الجزایر است نه مصر و نه لبنان ولی کشمیر میتواند باشد.

حکمتیار که از پشتیبانی اکثریت مردم افغانستان برخوردار نیست برای ادامهء حکومت خویش چاره ای جز اتکاء به پاکستان نخواهد داشت، افغانستان ایکه حکمتیار فرمانروای آن باشد نه تنها متحد بی چون و چرا بلکه تحت الحمایهء پاکستان خواهد بود.»

به اساس این پروگرام بود که موضوع فدراسیون و کنفدراسیون بلند شد برای بار اول این موضوع از طرف پاکستانی ها ذکر شده به این شرح که در سال ۱۹۹۲ جنرال حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان به جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور آنکشور پیشنهاد کرده بود که : «در نتیجهء خارج شدن عساکر اتحاد شوروی از کابل، در منطقه خالیگاهی بوجود می آید که ما باید آنرا پرکنیم. ما نباید بگذاریم که این امکان تاریخی از دست برود، ما باید فتح مکمل مجاهدین را کمك و تشویق کنیم. پاکستان باید هرنوع معاونت های ممکنهء نظامی و سیاسی به اتحاد هفت گانه و بالاتر از همه بگروپ حکمتیار که مخصوصاً قابل اعتماد، قوی و متنفذ میباشد صورت بگیرد ... حکومت اسلامی آینده برای افغانستان آزاد طرفدار پاکستان باید باشد و به صورت داوطلبانه و خوش برضا از تشکیل چنان یك اتحادیهء هم پیمان (کنفدراسیون)

پاکستان و افغانستان حمایت کند که در آن پاکستان نقش اول را به عهده خواهد داشت ... سرحدات باید از بین برود و یك تشکل مشترك اقتصادی بوجود بیآید ... پاکستان به افغانستان اجازه داده نمی تواند که در موقف قبل از سال ۱۹۷۸ و بعد از کودتای ماه اپریل باقی بماند. در چنین اوقات بود که افغانستان پیروی خود را از راهنمایی های اتحاد شوروی و هند آغاز نمود ...»

حکمتیار برای آنکه این اعتماد پاکستان را با خود داشته باشد برای بار اول موضوع تشکیل یك کنفدراسیون را با پاکستان اعلان کرد که رژیم نجیب علیه آن پروپاگند وسیعی را براه انداخت. برای رسیدن به این منظور بود که پاکستان تمام تلاش خو را برای بقدرت رساندن انجنیر حکمتیار براه انداخت مگر جنرال احمد شاه مسعود علیه بقدرت رسیدن وی ایستاده شد تا آنکه پاکستان در پایان چار سال جنگ و مساعی سیاسی مأیوس گردید و حکمتیار را کنار گذاشت و از جریان طالبان بازهم برای رسیدن به همان هدف استفاده بعمل آورد. بناءً این یکی از اهداف پاکیستان بود که مسأله کنفدراسیون بلند گردیده و طوری که ذکر شد بناکامی انجامید درین وقت بود که مسأله فدرالی شدن افغانستان توسط دست های مرموزی براه انداخته شد. البته نوشته های محترم غلام علی آیین را مطالعات علمی بحساب می گیرم زیرا آیین در پایان ناامیدی ها امیدی را درین راه دیده با این طرز تلقی و دید تحلیل خود را با اقتباس مقالات درین مورد ادامه میدهم.

تولید میوه جات، ترکاری، مالداری و حبوبات مساعد سازد و صادرات محصولات آن به بازار خلیج باعث توسعهء مزید آن بگردد، هزاران فامیل بی زمین در شمال، جنوب و شرق افغانستان درین ولایت بزرگ صاحب زمین گردیده خود را از فقر نجات بدهند و کشور را غنی بگردانند. افغانستان برای رسیدن به این هدف چند بار کوشید تا بند کمال خان را دوباره اعمار نماید مگر نسبت کارشکنی ایرانی ها در زمان دولت شاهی محمد رضاء پهلوی مؤفق نشد زیرا در اواخر سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بانك جهانی آماده شده بود برای اعمار این بند قرضه بدهد مگر ایرانی ها با استفاده از نفوذ ایالات متحدهء امریکا به نفع خود استفاده کرده نگذاشتند بند کمال خان اعمار شود زیرا ایرانی ها. علاوه از مقدار آبی که باید مطابق به قرارداد گولد سمیت ببرند بیشتر استفاده می نمایند، در صورت اعمار این بند ازین استفاده غیر مشروع محروم میگردند. مگر موسی شفیق موضوع تقسیم آب را در بین دو کشور حل کرده بود.

با تأسیس جمهوریت که در سال ۱۳۵۲ هـ ش/۱۹۷۳ م صورت گرفت مؤلف که در سال ۱۳۵۳ بحیث والی نیمروز کار میکردم با درك اهمیت این پروژه با استفاده از معلوماتی که انجنیر جمعه خان بارکزی آمر پروژهء نهر لشکری ترتیب کرده بود پیشنهاد خود را مستقیماً به شخص سردار محمد داؤد رئیس جمهور ارسال کرده در آن نوشته بودم اگر دولت توان مالی نداشته باشد میتواند با گرفتن یك قرضهء ملی که در آن اهالی نیمروز حاضراً اشتراك نمایند به کار اعمار بندکمال خان اقدام کند. سردار محمد داؤد که شخص با احساس و به پروژه های تعمیراتی و اقتصادی و عمرانی کشور علاقه زیاد داشت امر لازم را صادر کرد چناچه در آخر سال ۱۳۵٤ کارهای مقدماتی بندکمال خان آغاز گردید که اگر کودتای بدفرجام ثور ۱۳۵۷ صورت نمی گرفت تا حال بهره برداری آن پروژهء بزرگ آغاز می شد.

اتقان و اقتضای یك نظام سیاسی فدرالی در افغانستان

«نوشتهء غلام علی آیین»

در بارهء سیستم فدرالی غلط فهمی های موجود است. بعضی ها ظاهراً فکر میکنند که سیستم فدرالی یا غیر متمرکز مرادف است با حکومت ضعیف و ناقادر به حل مسایل ملی. اما از جانب دیگر حکومتی که در سطح ملی واجد اختیارات و صلاحیت های دلخواهش باشد حتی با وجود نیات نیك و حس عالی خدمت در ابتدای امر تدریجاً تسلیم میشود به وسوسه های استبدادی و سؤ استفاده از آن اختیارات برای استدام زمامداری نخبگان سیاسی وقت. این وسوسه ها و مساعی برای استدام قدرت تدریجاً به استبداد می انجامد و یگانه طریقیکه برای انتقال قدرت می ماند کودتای نظامی است و کودتای نظامی منجر به کودتای های بعدی یا لااقل کوشش های کودتا میگردد و در کودتا های نظامی نیازهای واقعی یا خیالی را در رأس اولیت های ملی قرا داده و ملت را به فقر و افلاس دچار میکنند.

مهمترین محك ارزش سیستم فدرالی، نتیجهء آن در کشور های است که سیستم فدرال دارند : سویس، ایالات متحدهء امریکا، آلمان، آسترالیا، کانادا که همه نظام سیاسی فدرالی دارند از پیشرفته ترین کشورهای جهان بوده و حکومت های آنها بهره مند اند از ثبات سیاسی و قابلیت خدمت بدولت خود، نظام انگلیس گرچه غیر فدرال است «البته بنام غیر فدرالی است» اما از بیشتر اوصاف فدرالی بهره مند است. فرانسه از جمله کشورهای پیشرفتهء غیرفدرالی و متمرکز است اما فرهنگ سیاسی و شرایط

دیموگرافیك فرانس طوریست که حکومت متمرکز را ممکن و سودمند ساخته است. این امر در بسیاری از دیگر کشورهای اروپای شمالی نیز صدق میکند. جاپان از جمله کشورهای پیشرفتهء غیرفدرالی و متمرکز است. آنچه این امر را در مورد جاپان امکان پذیر ساخته نژاد واحد، فرهنگ سیاسی، ساحهء ارضی نسبتاً کوچك و مجاورت به بحر و سهولت مناقلات و مواصلات آن است. ایتالیا از آن کشور های اروپایی است که تمایلات فدرالی در آن دیده میشود و اینکه یوگوسلاویا تجزیه شده گرچه بنام فدرالی بود مانند اتحاد شوروی سابق و روسیهء حاضر، اما اوصاف دیموکراتیك سیستم فدرالی در آن دیده نمی شد. مشکل ترکیه با کردها مستلزم یك سیستم فدرالی است و کذا مشکلات سیاسی عراق از آن قبیل است. اینکه ایران با اقلیت کردها خود مشکلات مزمن داشته است از ماهیت حکومت متمرکز در تهران منشأ میگیرد، ظهور کشورهای آزاد در مجاورت شمال و شمال شرق ایران نیاز ایران را به یك نظام فدرالی خواهد افزود.

مشکلات سیاسی مزمن پاکستان و هندوستان نیز تا اندازهء به حکومت های متمرکز ربط می گیرد. گرچه این دوکشور از بسا اوصاف سیستم فدرالی می لافند. بحران سیاسی مزمن سودان ناشی از ماهیت متمرکز حکومت خرطوم میباشد. همچنان بحران سیاسی دوامدار نایجیریا که کودتا های نظامی متواتر را دربرداشته و کشور را به تجزیه تهدید می کند متقاضی یك سیستم فدرالی است.

در برخی کشورهای امریکای لاتین مانند برازیل مشکلات سیاسی مداوم ناشی از سیستم حکومت های متمرکز است که به نیازهای محل مرتباً عدم حساسیت نشان داده اند. تشنج مزمن که بین مردم تبت و پیکن دیده میشود به نوك یخ داخل اب می ماند زیرا دیگر طوایف چین نیز طالب حقوق خود میباشند و حکومت مرکزی حاضر نیست که در بارهء آنها حتی غور کند. طبق یك منبع معتبر، جمعیت مسلمانان چین به صد ملیون می رسد اما حکومت چین ارقام متضاد و خیلی کوچکتری را در مورد جمعیت

مسلمانان چین وانمود کرده است و این حقیقت هم نمایندگی میکند از عدم حساسیت پیکن نسبت به اقلیت های آن سرزمین. اینکه در مالیزیا ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی متنابهی دیده میشود تا اندازهء زیادی به سیستم فدرالی آن ربط میگیرد.

اذعان باید کرد که سیستم فدرالی در تمام کشورهای فدرال نتیجهء مطلوب نداده است مثلاً چکوسلوواکیا. اما چنین به نظر میرسد که چك ها و سلاوها محال است مجدداً وحدت بجویند. کانادا هم از ناحیهء کیوبك دچار بحران است اما هنوز ظاهراً کارد به استخوان نرسیده است، البته اینها استثناآتی اند که قاعده را اثبات می نمایند.

می آییم بر ضرورت و امکان نظام فدرال در افغانستان. افغانستان شباهت های متعددی به سویس دارد و از آنجمله است زبانها، طوایف و مذاهب مختلف و شرایط جغرافیایی. و ازینجاست که بعضی ها افغانستان را سویس آسیا خوانده اند. این شرایط اجتماعی و فرهنگی و طبیعی سبب شده که سویس به کانتون ها یعنی واحد های حکومت محل تقسیم شود. چهار زبان رسمی را قبول نماید و مذاهب مختلف را مورد احترام قرار دهد و اختیارات حکومت مرکزی محدود باشد. همین نظام فدرالی که حکومت مرکزی را غیر متمرکز و فاقد اختیارات قاهره و ناسالم در محلات و کانتون ها ساخته، فرد و جوامع محلی را اجازهء ابتکار در شئون مختلف زندگی بخشیده، اقتصاد را شگوفان ساخته و سطح و کیفیت زندگی را رشك روزگار گردانیده است و ثبات و آرامش سیاسی و اجتماعی را تضمین کرده است.

شاید گفته شود که وضع پسماندهء سیاسی و اقتصادی افغانستان تحمل سیستم فدرالی را ندارد اما باید دانست که سویسی ها سیستم فدرالی خود را هفت قرن پیش اختیار کرده اند و گمان نمی رود که در آنزمان سویسی ها خیلی پیشرفته تر از افغانستان معاصر بوده اند. این هم به تأکید می ارزد که تغییر وضع ژیوپولیتیك افغانستان و تغییر وضع داخلی در اثر جنگ های ممتد این نیاز را مبرم تر از پیشتر میگرداند. احوال جدید افغانستان سیستم فدرال را مرادف با دیموکراسی میگرداند و

چنین می نماید که ممکن نیست افغانستان از مزایای دیموکراسی بهره مند گردد بدون آنکه فدرال باشد.

چنین بنظر میرسد که افغانستان بر سر یك دوراهی قرار گرفته است یکی به سیستم فدرالی می انجامد و آن دیگر به تجزیهء قریباً یقینی. خیلی بدم آید که کلمهء تجزیه را برزبان بیآرم زیرا تصور ان مو را بر تن راست می سازد. اما حقیقت اینست که واقعیت های جدید احترام به عواطف و امیال ما ندارند و اگر واقعیت های نو را نادیده بگیریم فقط افغانستان و افغان ها متضرر میشوند و شاید همسایگان بهره گیرند.

نظر دکتور هاشمی

محترم دکتور محمد طاهر هاشمی استاد پوهنتون کابل در مقاله ایکه تحت عنوان فدرالیزم در افغانستان در شمارهء ۲۹ تاریخ دسمبر ۱۹۹۲ و جنوری ۱۹۹۳ مجلهء آیینهء افغانستان به نشر سپرده در آن مطالعاتی علمی و تحلیل واقعبینانهء خود را به صورت آفاقی (Objectif) ارائه کرده که اینك قسمت های از آنرا اقتباس می کنیم :

«هنگامیکه از سیستم های سیاسی در ارتباط با ساحهء صلاحیت دولت و ارگان های عامه صحبت میگردد معمولاً سه کتگوری مشخص دولت ها جلب توجه مینماید :

- دولت های واحد مرکزی
- دولت های فدرال
- دولت های کانفدرال

در دولت های مرکزی صلاحیت ها و امتیازات اعم از حقوقی، اداری و سیاسی متعلق بدولت مرکزی بوده و این صلاحیت ها مطابق به قانون اساسی که در سراسر کشور نافذ و مرعی است بالوسیلهء حکومت مرکزی تطبیق و عملی میگردد. واحد های اداری و منطقوی ادامه و بخشی از قدرت مرکزی پنداشته میشود.

در دولت های کانفدرال که مجموعه ای از واحدهای مستقل سیاسی میباشند حکومت و دولت مرکزی حایز صلاحیت تحمیلی نبوده و همچنان دولت مرکزی حایز شخصیت حقوقی مستقل و ماورای دول متشکله نمی باشد.

سیستم های فدرال در حدود سیستم های واحد مرکزی و نظام های کانفدرالی قرار میگیرد و حایز دو نوع حکومت یعنی حکومت فدرال (مرکزی) و ایالتی میباشد. هر یك ازین حکومات در حدود و ساحهء معینهء خود واجد امتیازات خاص خود بوده مستقل و عاری از مداخلهء همدیگر میباشند.» استاد هاشمی بعد از توضیح عوامل اجتماعی، عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی و سوابق تاریخی این سیستم ها در مورد فدرالی شدن افغانستان چنین می نویسد که : «در افغانستان بحیث یك کشور باستانی و واحد تاریخ و فرهنگ کهن و دیرینه، با وجود شرایط ناگوار سیاسی و ساختمان جغرافیایی کشور، تماسهای اجتماعی و حتی مذهبی در عرض سالها حصار های تنگ فکری شکسته و نژادهای مختلف، کلتورهای متفاوت و زبان های متعدد با هم گره خورده و در پهنهء زمان بافت اجتماعی نوینی را موجب گردیده است. به بیان دیگر گذشت زمان و آمیزش آمال مشترك در محدودهء جغرافیایی کشور زمینه را برای ظهور یك ملت و کشور واحد مساعد ساخته است. به همین ملحوظ کشور ما متداوماً دارای نظام واحد مرکزی بوده و حتی سیستم های مطلقه و دیکتاتوری های خون آشام نتوانسته است موجب انفکاك پذیری مردمان این خطه را فراهم سازد. با درنظرداشت این بافت اجتماعی سیستم فدرال در افغانستان به وحدت ملی «که خود حاصل گذشت زمان و زندگی باهمی است.» لطمه زده و بر اختلافات اجتماعی، کلتوری و زبانی صحه میگذارد. احساس سیادت قومی و قبیلوی را دامن زده و در نهایت سلامت فزیکی و سیاسی کشور را به مخاطره می اندازد. یکی از عللی که موجب پیدایش فدرالیزم میگردد و قبلاً روی آن بحث گردید همانا توحید امکانات و منبع اقتصادی محدود و متوازن دولت هایست که با قبول فدرالیزم زمینه را برای

انکشاف بیشتر و سریعتر مساعد می سازد.

در کشور ما افغانستان منابع اقتصادی با همه محدودیت آن توازن و همآهنگی نسبی نداشته و از نظر منابع و داشته های طبیعی تفاوت عمیقی ولایات را از همدیگر جدا می سازد. با درك و قبول این واقعیت سیستم فدرالی (که خصلتاً حایز یك حکومت ضعیف میباشد) نه تنها جوابگوی نیازمندی ها و انکشاف همه جانبهء کشور خواهد بود، بلکه به تضادهای سمتی و قومی اثرات ناگوار وارد خواهد نمود که این امر بنوبهء خود انکشاف متوازن اقتصادی را عمیقاً لطمه خواهد زد.

... ساختمان جیوپولیتیك یك کشور نیز در ایجاد فدرالیزم نقش مؤثری دارد. این امر در ایجاد فدرالیزم امریکا «فدرال دیکتاتوری شوروی» نقش داشت. افغانستان در موقعیت سیاسی خاص قرار داشته و با یك دید اجتماعی بر ادعا های مرزی و سرحدی کشورهای همجوار و موجودیت علایق مشترك زبانی، دینی و کلتوری میان اقوام و قبایل اینطرف و آنطرف سرحدات ما میتوان گفت که فدرالیزم نه تنها موجب دوام وحدت ملی ما نخواهد شد بلکه احساس انفکاك پذیری را جداً قوت خواهد بخشید.

در شرایط نابسامانی کنونی یگانه عامل وحدت ملی و ضامن سلامت سیاسی و تمامیت ارضی کشور ایجاد یك حکومت مقتدر مرکزی و دیموکراتیك است که ممثل منافع و آمال ملیت ها، اقوام، قبایل و مذاهب مختلف باشد ... در افغانستان بنابر عوامل عدیدهء اقتصادی، سیاسی، روانی و کلتوری که مؤید فدرالیزم قرار گیرد تبارز کرده است در عدم موجودیت چنین کلتور سیاسی رجوع به فدرالیزم به منزلهء تهیهء مقدماتی است، که کشور را به عرصهء قدرت نمایی های سمتی، قبیلوی و مذهبی مبدل خواهد ساخت ...»

نظر دکتور روان فرهادی

دکتور روان فرهادی مامور سابقه دار وزارت خارجهء افغانستان در مورد فدرالیزم چنین ابراز نظر میکند که : «فدرالیزم آنست که در یك کشور مناطق معین هر کدام دارای صلاحیت وسیع سیاسی، اداری، اقتصادی و فرهنگی باشد. عملاً فدرالیزم معنی متحد بودن چند حکومت را دارد، بسیار خوش باوران فکر میکنند که راه و رسم فدرالیزم معلوم است و همچنانکه مطابق اندام خود از مغازهء سانفرانسسکو بالاپوش می خرند فدرالیزم را نیز به همان طریق بدست می آرند و از آن تمتع و کسب نعمت میکنند. این یك خواب و خیال است. فدرالیزم چندین نوع دارد. چندین طریق آن تطبیق شده است و اختلاف عقاید در هیچ جا قطع نگردیده ، چندین طریق آنرا دانشمندان فکر کرده اند و این همه دانشمندان با هم اتفاق نظر ندارند. فدرالیزم رنگ ها و درجه ها دارد. ایالات متحدهء امریکا فدراسیون است و همچنان آلمان فدراسیون و سویس کانفدراسیون است و فرانسه کشور واحد. البته حکومت مرکزی چه در امریکا، چه در آلمان، چه در سویس و چه در مالیزیا در همه ایالات شامل فدراسیون فعالیت و دفاتر دارد که بیان همهء آن جلدهای کتاب را در بر می گیرد.

چه چیز ها باید بین اجزای فدراسیون مشترك باشد؟ البته نام، بیرق، سپاه واحد، سکه و ذخیرهء پول، نظام گمرکی و وزارت خارجه ... هر قدر این فهرست را دراز کنیم کشور فدرالی بیشتر به کشور واحد شباهت خواهد داشت، هرچه این فهرست را کوتاه کنیم حکومت مرکزی بی صلاحیت تر خواهد بود. یعنی که میان دولت واحد و دولت فدرالی درجه های تفاوت بیشمار است. بحدی که سرحد بین هر دو جنس روشن نیست. قبول فدرالیزم بطور ناعاقبت اندیشانهء فروختن صلح و آشتی است و خریدن منازعهء دایم.»

فصل نهم

نظام فدرالی و افغانستان

حال که تطبیق نظام فدرالی را در کشور های مختلف، کشورهای بزرگ، کشورهای کوچك، کشورهاییکه از لحاظ سیاسی و اقتصادی پیشرفته و باثبات میباشند، کشورهای که تجزیه شده اند، کشورهای که با داشتن نظام فدرالی مشکلات بزرگی تهدید شان میکند مطالعه و تحلیل کردیم و درین مطالعات خود دیدیم که آن کشورهاییکه قبل از قبول سیستم فدرالی واحد های جداگانه بوده اند و برای مقابله با مشکلات باهم یك قرارداد اجتماعی را عقد کردند و یك دولت فدرالی را تشکیل نمودند کشورهای مؤفق میباشند و فدرالیزم باعث تقویت شان گردیده، مثال عمدهء آن ایالات متحدهء امریکا میباشد، چه امریکا مرکب از واحدهای کوچك بود و برای حفظ خودها دولت فدرال را بوجود آوردند تا از هجوم قدرت استعمار اروپایی در امان بمانند. امریکا به اساس زبان، نژاد یا مذهب فدراسیون خود را پایه گذاری نکرده بلکه این فدراسیون روی پایه های مفاد و مضار مشترك بوجود آمده است. علت مؤفقیت دیگر این کشور اینست که استعداد بزرگ اقتصادی داشته و دارد و این اقتصاد زیربنای محکمی را برای حیات سیاسی آن تشکیل کرده است، از طرفی هم کشور های دیگر در کنار ان وجود نداشت که بتواند با ایالات متحده رقابت کند یا آنرا توسط تحریکات زبان، مذهب و نژاد بی موازنه بسازد، مهاجرین نیز وسیله شدند تا بهترین دانشمندان جهان به آن کشور بروند و فرهنگ پراگنده و متنوع شانرا انسجام داده با فرهنگ های جدید خاصتاً اروپایی فرهنگ غنی امریکایی را بوجود بیآورند. دیگر اینکه ثابت شده که اگر یك کشور واحد باشد بعداً آنرا به واحدهای کوچك تفکیك نموده به آن عنوان

فدراسیون یا دولت فدرالی را بدهند آن کشور دوام نمی آورد. چنانچه یوگوسلاویا که بعد از جنگ جهانی دوم بطور مصنوعی بدون خواست های مردم آن در اثر یك ضرورت سیاسی چون یك دولت فدرال بوجود آورده شد از ابتدا متزلزل بود مگر مارشال تیتو این دولت فدرالی را بدور حزب واحد جمع کرد و با تقویت حزب واحد تفرقه های زبانی، نژادی و مذهبی را تا مدتی که میشد تحت سایهء حزب قرار داد. اگر این حزب به صورت دیموکراسی رشد میکرد و بعد از مدتی احزاب رقیب را که آنها هم عاری از تأثیرات مذهبی، نژادی و زبانی میبودند اجازهء فعالیت میداد و آن احزاب نیز پایه های سیاسی شانرا روی یك پروگرام اقتصادی و اجتماعی که سمت حرکت و هدف نهایی آن استحکام و انسجام این دولت فدرال می بود قرار میدادند از بین نمی رفت، زیرا دولت یوگوسلاویا به یك حزب اتکاء داشت وقتی آن حزب در اثر سقوط شوروی متزلزل شد دیگر سایقی برای آن وجود نداشت که تمام مردم آن بدور ان جمع بگردند. بناءً عنصر زبان، عنصر مذهب و عنصر نژاد سبب از هم پاشی دولت یوگوسلاویا که در جریان جنگ سرد فشار های زیاد ابرقدرت شوروی را تحمل کرد و تحدید های استالین و تحریکات خروسچف و بریژنیف رهبران شوروی نتوانست به جمهوریت فدرال یوگوسلاویا لرزه وارد کند ولی با سقوط یگانه حزب خود سقوط کرد و امروز به مصیبتی تبدیل شده که اروپا جمع امریکا برای اعادهء نظم در آن سرزمین به مشکل بزرگ مواجه شده اند، چه دیده میشود که دولت فدرالی که فعلاً تحت فشار امریکا و پیمان اطلس به اشتراك مسلمانان، کرواتها و صربها بوجود آورده شده بسیار شکنند معلوم میشود زیرا ناسیونالیزم صرب یکی از موانع آنست.

در هند و پاکستان پرابلم های دولت های فدرالی شان مشهودتر میباشد. پاکستان که به اساس ایدیالوژی اسلامی بوجود آمده از لحاظ برخورد مذاهب شیعه و سنی دچار مشکلات شده ورنه یگانه عنصر انسجام در پاکستان مذهب میباشد. چه از لحاظ نژادی به پنجابی، سندی، بلوچ و پشتون تفکیك شده و دولت فدرال پاکستان را

شکنند داشته است. پاکستان در حالیکه پنجاه سال از عمر آن میگذرد نتوانسته بین نژادهای مختلف کشور خود یك بافت نژادی را بوجود بیآورد و در بین شان روحیهٔ مفاد و مضار مشترك را ایجاد نماید. اگر اختلاف سیاسی و تضاد مذهبی بین پاکستان و هند موجود نباشد مشکلات پاکستان با مردم آن زیادتر میگردد. این هدف است که پاکستانی ها را تکان میدهد تا در برابر هندوها ضعیف نباشند. مشکلات پاکستان ازین درك میشود که در مدت پنجاه سال سه دیکتاتوری نظامی در آن مملکت به قدرت رسید و چندبار مجلس ملی لغو شد و حکومت های که از طریق انتخابات بقدرت رسیده بودند، سقوط داده شدند یعنی سیستم دیموکراسی به این علل متزلزل باقی ماند. اتحاد پاکستان با امریکا و انگلستان یك قسمت مشکلات کشور مذکور را حل کرده ولی برای آنکه نظام فدرالی آن مستحکم بگردد هنوز راه درازی را در پیش دارد، فعلاً این نظام روبنای سیاسی بوده و زیربنای نظام سیاسی پاکستان را قدرت نظامی می سازد که به نفع سلامت آنکشور تمام شده است.

با این تحلیل ملاحظه می کنیم که وجود زبان های مختلف، نژاد های مختلف و مذاهب مختلف اگر مورد بهره برداری از خارج قرار نگیرد فرهنگ ملی کشور را هم میسازد و هم غنی می بخشد در غیر آن همین سه عنصر مایهٔ تجزیه و بربادی یك کشور میشود بناءً تمام کشورهاییکه به این مسایل دچار اند باید در عوض تحریك سیاسی به توسعه و رشد اقتصادی اقدام کنند و نگذارند عناصر قبل الذکر وسیلهٔ جدایی شود زیرا در نهایت ثابت می شود که به نفع هیچ یك از افراد آن مملکت تمام نمی شود. روی این اصل است که اکثر محققین به این عقیده اند که رژیم های فدرالی در آن کشورها مؤفق شده که خود یك کلتور و فرهنگ برای پذیرش و حفظ فدرالیزم داشته اند. یعنی برای آنکه فدرالیزم در یك مملکت مؤفق باشد اول باید بر اساس نژاد، زبان و مذهب تأسیس نگردد زیرا این سه فکتور به سرعت یك دولت فدرال را بسوی تجزیه میکشاند. دیگر اینکه مردمانیکه در یك دولت فدرال به صورت داوطلبانه و به

خاك افغانستان

خاك افغانستان قسماً دارای جغله و ریگ بوده بعضاً ساحه های آن خاکی و قسمتی هم ریگ است. چون کشور کوهستانی است مرکب از جلگه ها، دره ها و دشت هامیباشد. خاك افغانستان از شمال مشرق بسوی جنوب مغرب یك نشیب میسازد چنانچه در قسمت پامیر ارتفاع بیست هزار فت و در دشت های ولایت نیمروز به یکهزار و پنجصد فت پائین می آید در حالیکه قسمت های مرکزی کوهسار و دره های آن از چشمه ها که منبع آب شان برف است آبیاری میگردد. ازین باعث است که افغان ها در هر کجا که آب جریان داشته یا چشمه بود در کنار آن به سکونت و زندگی آغاز کرده اند. در جنوب و جنوب غرب اراضی هموار بوده و در صورت تهیهء آب برای زراعت بسیار مساعد میباشد چنانچه در بعضی از نقاط نیمروز یك سیر گندم صد سیر حاصل میدهد.

در افغانستان انواع حبوبات زراعتی و میوه جاتی که در کوه ها مي رويد یا در سطوح هموار نیز رواج دارد، چون اقلیم افغانستان از یك منطقه به منطقهء دیگر زیاد تفاوت دارد میوه های مناطق گرم در جلال آباد می روید و امکان دارد که این گونه میوه جات در هلمند، نیمروز و خوست نیز تولید شود، ولی در مناطق دیگر حبوبات و میوه جات مناطق سرد سیر و معتدل می روید. وقتی از کابل حرکت شود بهار یا تابستان میباشد ولی در سطح سالنگ برف میبارد مگر در همان وقت در آن طرف سالنگ یعنی سالنگ شمالی در خنجان بهار و تابستان میباشد. به این ترتیب افغانستان در هر فصل سال برای پذیرایی سیاحان داخلی و خارجی مساعد میباشد. در حالیکه در ماه جوزا فصل درو در ننگرهار میباشد در بعضی از نقاط بامیان هنوز

وسیلهء یك قرارداد اجتماعی اشتراك می نمایند باید فرهنگ و پختگی سیاسی داشته باشند، چنانچه سویسی ها این کلتور را دارند و این کلتور را در مدت طولانی هفت قرن تقویت کرده اند، به طوری که در سویس دولت مرکزی فدرال هر سال توسط یك عضو هیأت مدیرهء کنفدراسیون که در واقع نمایندهء یك کانتون میباشد ریاست می شود. در حالیکه این گونه روش در کشوریکه چنین کلتور را نداشته باشد مشکلات بزرگی را بوجود می آورد، برای احتراز ازین گونه مشکلات بوده که بعضی کشورها مدت ریاست جمهوری خود را هفت سال و برخی دیگر چهارسال تعیین کرده اند، البته دایر ساختن انتخابات در کشورهاییکه سواد کم باشد، پختگی سیاسی وجود نداشته باشد و هنوز فرهنگ سیاسی تمرین نشده باشد دولت را به مشکلات زیاد مواجه می سازد طور مثال درین شش سال در افغانستان ملاحظه کردیم که رهبران هفت تنظیم اسلامی روی تقسیم قدرت سیاسی به اساس یك ائتلاف وسیع با هم توافق کرده نتوانستند زیرا هر یك شان ریاست جمهوری را تقاضا میکرد و بعضی شان حامیان خارجی داشته به این علت از حمایت مردم خود محروم بودند. بناءً در چنین یك حال و احوال چطور خواهند توانست نظام ناشناخته و نوین فدرالی را در کشور عملی بسازند این یك امر غیرعملی بوده و از امکان بعید می باشد، زیرا در افغانستان روحیهء فردیت بسیار قوی و روحیهء جمعی ضعیف است. این روحیه بود که در جریان قرون ۱۸ و ۱۹ در افغانستان از طریق نظامی حکومت شده یعنی آنکه قویتر بوده حکومت کرده است، چنانچه امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ گفته شخصیکه نظامی نباشد بر افغانستان حکومت کرده نمی تواند. اگر شخص سردار محمد داؤد در رأس کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲هـ ش نمی بود کار به آن سهولت انجام نمی یافت چنانچه بعد از کودتای ۷ ثور که شخصیت های ناشناخته و وابسطه به خارجی در رأس قرار گرفتند قیام ها شروع شد، نا آرامی ها به جنگ های خونین تبدیل گردید تا آنکه شوروی دید که آن اشخاصی را که بنام حزب دیموکراتیك خلق بوجود آورده در حال سقوط اند و در

صورت سقوط این انقلاب ناخواسته و نیم بند دیگر شوروی افغانستان را کاملاً از دست میدهد قوای خود را داخل ساخت (حال به اساس معلوماتیکه گیت رئیس سابق سی-آی-ای و برژنسکی مشاور امنیت ملی جمی کارتر رئیس جمهور سابق امریکا در خاطرات خود و دومی در کتاب تحت عنوان شطرنج بزرگ داده امریکا از طریق دادن کمک های مالی و نظامی به مخالفین نورمحمد تره کی روس ها را ترغیب به لشکرکشی به افغانستان کردند. چنانچه برژنسکی بعد از داخل شدن قوای نظامی شوروی به افغانستان طی یادداشتی برای رئیس جمهور امریکا می نویسد که باید انتقام ویتنام را بگیرند.) از آن تاریخ ببعد نیز آرامشی نصیب کشور ما نشد، همچنان بعد از سقوط نجیب و استقرار رژیم های اسلامی تا هنوز امن و امان نصیب افغانستان نگردیده زیرا روش های بعضی از این جنبش ها و حرکات بافرهنگ مردم ما سازگار نبوده، مورد قبول مردم قرار نگرفته و از طرف مردم تأیید نگردیده است، اگر از طرف مردم تأیید می شد طبعاً مورد حمایت شان قرار می گرفت. چنانچه حمایت مردم از تنظیم های اسلامی در طول جهاد بود که آنها را بقدرت رساند، سلب حمایت مردم در یك روز برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار یعنی رئیس جمهور و صدراعظم را به تخار و قندز رسانید زیرا طالبان درین مرحله از حمایت مردم برخوردار بودند همینکه طالبان در اثر قید و قیود بر مردم و عدم قبول لویه جرگه این حمایت را از دست دادند احمد شاه مسعود بار دیگر به دروازه های کابل رسید و طالبان در جبهات بادغیس، کابل، لغمان و کنرها از تعرض به مدافعه قرار گرفتند. مردم افغانستان با تجربهء هفده سال جنگ، ویرانی و مصیبت، حال دریافته اند که گمشدهء شان نظام دیموکراسی است که تحت چتر آن تمام اقوام و تمام مذاهب در کنار هم برادروار با حقوق مساوی زندگی نمایند، زیرا دیموکراسی سیاسی آن یك همآهنگی و آشنایی را با جرگه های افغانی ما می رساند یعنی در نزد افغان ها حل مشکل در جرگه ها صورت میگیرد، اتخاذ تصامیم مهم و حیاتی در جرگه ها جزء کلتور شان است. این گونه یك

نظام با بافت فرهنگی و نژادی ایکه در جریان سال ها صورت گرفته تقویت گردیده و غیر از آنکه بار دیگر زورمندان و تفنگداران فعلی با آن تن بدهند و دیموکراسی را چون حلال مشکلات قبول کنند دیگر کدام چاره، سراغ شده نمی تواند. بعضی ها درین اواخر توجه شانرا به رژیم فدرالی مبذول کرده اند در حالیکه رژیم فدرالی برای کشور های افغانستان و ایران معنی از بین بردن این دو کشور را دارد.

برای آنکه در ایران مشکلات آن کشور را از نظر مذهب توزیع کرده باشیم اعلامیه، جامعه، اهل سنت ایران (مکتب لندن) را از شماره، ۶۸۷ پنجشنبه ۱۸ دسامبر ۱۹۹۷ میلادی جریده، کیهان چاپ لندن اقتباس میکنیم تا مقامات ایرانی مشکلاتیرا که امروز در افغانستان وجود دارد فردا در آنکشور بوجود خواهد آمد مگر آنکه بکوشند و بگذارند که افغان ها مسایل ملی خود را بر بنیاد تاریخ و فرهنگ ملی خود حل نمایند.

«متن اعلامیهء جامعهء اهل سنت ایران»

حضور محترم پادشاهان و ریاست جمهور دولت اسلامی، و سازمان کنفرانس اسلامی.

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته و بعد :

گرد آمدن آن حضرات در کنفرانس اسلامی برای بررسی و مشکلات دنیای اسلام باعث خوشحالی هر مسلمانی است لیکن جامعهء اهل سنت ایران نظر حضرات را به یك بحران بی سابقه و تأسف آور جلب مینماید که شبیه آن در هیچ کشور مسلمان نشین سابقه ندارد، و آن نابودی اهل سنت ایران با برنامهء طرح ریزی شده (پنجاه ساله) بدست رژیمی است که کنفرانس امسال در پایتخت آن، که تنها پایتخت جهان است که مسلمانان اهل سنت از بنای مسجد در آن ممنوع اند، برگذار میشود.

اهل سنت در ایران تقریباً ثلث جمعیت یعنی بین پانزده تا بیست ملیون نفر میباشد که علاوه از شهرهای مرکزی که به عنوان اقلیت میباشد در چهارگوشهء ایران به عنوان اکثریت مطلق حافظ مرزهای کشور میباشند، لیکن علاوه از هرگونه حقوق سیاسی بلکه از حقوق اجتماعی و مدنی نیز در بسیاری از موارد محروم میباشند و به عنوان مثال مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و هندوها با اینکه اقلیت مطلق استند دارای ده ها کلیسا و معابد و مدارس در شهرهای مختلف میباشند، مخصوصاً در تهران که بیشتر از چهل کلیسا وجود دارد. در صورتیکه جمعیت مسلمان اهل سنت تنها در تهران بیشتر از همه اقلیت های دینی جمعاً میباشد، لیکن حتی بنای یك مسجد محقر و بلکه از بنای مقبره که حتی برای بهائیان در تهران آزاد است، در تمام شهرهای بزرگ محروم میباشند و حتی در مناطقی چون کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا هنوز

بعد از کوشش های مداوم (پنجاه سال اخیر) اکثریت مطلق میباشند نیز مساجد و مدارس آنها تخریب و یا بسته و یا به مرکز سپاه و بسیج و نمایش فلم تبدیل میگردد «مانند مسجد قبا در تربت جام که سالها به تصرف بسیج در آمد و مسجد حسنین شیراز که به مرکز ویژه نمایش فلم مبدل گشت.» و لهذا ما مشکلات اهل سنت ایران دومین جمعیت کشور را مختصراً به استحضار می رسانیم :

۱- محرومیت از استخدام در ادارات دولتی، بگذریم از اینکه حتی قبل و بعد از انقلاب از تصدی وزارت و ریاست سفارت و پست های درجه اول و دوم و سوم ممنوع بوده اند، بلکه از تأسیس کوچکترین جمعیت خیریه برای ایتام مثلاً برخلاف دیگران محروم میباشند.

۲- محرومیت اقتصادی و صنعتی : زیرا مناطق سنی نشین از هرگونه صنایع سنگین محروم بوده و حتی اگر از صنایع سبك چیزی یافت شود بدست اصطلاح حزب اللهیانی اداره میشود که فرقه گرایی را در کوچکترین چیز نیز دخالت میدهند و هدف کلی آنان طبق خواست رژیم، شیعه کردن اجباری و ازبین بردن بومیان اهل سنت در مناطق شان میباشد.

۳- منع استخدام اهل سنت در ارتش و سپاه و بسیج و همه دوایر حساس از اول انقلاب شروع شده و بشدت ادامه دارد.

٤- سیاست تحدید نسل که با روش های مزورانه در مناطق سنی نشین صورت میگیرد و حتی بعضی از زنان روستایی به حیله گوناگون مجبور به برداشتن رحم میگردند.

۵- هجوم فرهنگی شرك آلود و پر از بدعت رژیم فرقه گرا و محو شخصیت اسلامی سنیان با روش های ریاکارانه صورت میگیرد که قصد از آن فریفتن عموم مسلمانان در خارج و شستشوی مغزی در داخل کشور میباشد و از جملهء این وسایل فریب به عنوان نمونه عبارت اند از :

- به اصطلاح «هفتهء وحدت اسلامی» است که بیشتر فشارهای عقیدتی و سیاسی در همین هفته بر ما صورت میگیرد، و حتی آنهاییکه با تطمیع و تهدید عمومی و بزور به این کنفرانس ها آورده میشوند حق تماس با مهمانان خارجی را که برادران عقیدتی آنها هستند ندارند و کنفرانس های ائمهء جمعه و جماعات که فتواهای زورکی از معممان مستضعف سنی مذهب و مخصوصاً از دین فروشان و منافقان برای تائید بدعتها و خرافه ها و اغراض خود گرفته، درست مثل رژیم کمونیستی شوروی سابق در برخورد با مسلمانان آنجا و بنام وحدت اسلامی در دنیا به زبان های متعدد برای فریب دیگران پخش میگردد و ازین بدتر اینکه برای نسل های آینده نیز بنام مزورانه وحدت اسلامی، باقی خواهد ماند و نشان دادن فلم های توهین آمیز به عقاید مسلمانان جهان در تلویزیون ایران و توهین و سب و لعن اصحاب و یاران پیامبر خدا و تحریف تاریخ صدر اسلام و ترور و اعدام کسانی که بدین دروغها و تهمت ها اعتراض نمایند و رواج متعه (صیغه) برای بدام انداختن جوانان و به ازدواج در آوردن دختران سران قبایل با بعضی از آیت الله ها. بعد ازینکه به تهمت های گوناگون برای آن سران قبایل حکم اعدام و زندانی طویل المدت صادر شده است تا به چنین ازدواجهایی تن در دهند از جمله این روش های مزورانه میباشد تا بدینوسیله هم تغیر معادلهء جمعیت در مرزهای ایران رخ دهد و هم آنها را بزور شیعه نمایند.

۶- سیاست تغیر معادلهء جمعیت به وسیلهء هجرت های طرح ریزی شده : رژیم فرقه گرای ایران به سیاست تحدید نسل و ترویج مخدرات و رشوه و اعدام دسته جمعی

و علنی جوانان سنی مذهب در مناطقی چون بلوچستان و کردستان و نشر بیکاری و فسادهای گوناگون اکتفا نکرده و به صدها مانع تراشیدن برای تحصیل و اداره‌ء آن بسنده ننمود بلکه چون دولت اسرائیل دست به تغیر معادله‌ء جمعیت مناطق مذکور زده تا این مناطق مهم ستراتیژیك و بنادر دریایی از وجود اهل سنت خالی گردد.

٧- اهل سنت در رژیم سابق که به عقیده‌ء دینی مردم کاری نداشت توانسته بودند مدارس و مساجد متعددی در شهرهای خود بنا کنند لیکن با قدرت یافتن این رژیم، آنها به فرمان خامنه ای شروع به خراب کردن و بستن بسیاری از مساجد و حوزه های علمیه نمودند از جمله‌ء آنها مسجد شیخ فیض در مشهد که سابقه دویست ساله داشت و مسجد نگورو حوزه‌ء علمیه‌ء آن در اطراف چاه بهار و مسجد امام شافعی در باختران و مسجد حوزه‌ء اهل سنت طوالش در شمال غرب ایران و بسیاری از مساجد و حوزه های دیگر میباشد و این در صورتی است که در قانون اساسی رژیم لفُظاً به اهل سنت احترام قایل شده و حق تدریس در مدارس و دادرسی در محاکم را طبق عقیده و فقه خودشان به آنها داده است.

٨- پیاده نمودن سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» که واواك (اداره جاسوسی ایران که در سابق ساواك نامداشت در رژیم اسلامی به واواك مسمی شده است.) بفرمان خامنه ای توانسته است با ایجاد فتنه های قبیله ای و طایفه ای آتش را در میان مردم روشن نموده و با دادن اسلحه به طرفین مردم را به جان هم انداخته است.

٩- و اخیراً مخصوصاً از سال ١٩٩٥ رژیم دست به تصفیه جدی و ترور علما و دانشمندان اهل سنت در داخل و خارج ایران زده است، و این ددمنشی های رژیم اگرچه مخصوص اهل سنت نیست لیکن با دیگر هموطنان بخاطر اختلاف های سیاسی و حق

طلبی آنها را مورد ظلم قرار میدهد، اما با اهل سنت فقط بخاطر کینهء مذهبی است چرا که قریب به اتفاق این علما و دانشمندان که بدست رژیم کشته و یا ترور شده اند هیچ گونه حقوق سیاسی از دولت طلب ننموده و بلکه بسیاری از آنها سخنانی در تائید رژیم نیز گفته اند. لیکن چون بدین و عقیدهء خود در داخل کشور خدمت کرده اند مورد غضب رژیم گشته و جان خود را درین راه باخته اند.

و لهذا از جناب عالی که در کنفرانس اسلامی تهران گرد آمده اید خواهش میگرددکه این بحران بغرنج یك ملت را در نظر داشته و بوجیبهء اسلامی خود عمل نموده و آنرا در دستور کار خود قرار دهید.

جامعهء اهل سنت ایران «دفتر لندن»

کیهان

شمارهء ۶۸۸ صفحهء ۳ پنجشنبه اول ژانویه ۱۹۹۸ میلادی

سرکوب و آزار اهل سنت ادامه دارد

«پس از ریاست جمهوری محمد خاتمی نیز سرکوب اهل سنت همچنان ادامه دارد. «جامعهء اهل سنت ایران» در اعلامیه که در لندن منتشر کرده است مینویسد که چندی پیش مولوی یار محمد کهرازی امام جمعه اهل سنت شهرستان خاش، بطور مشکوکی درگذشت. وی جانشین مولوی عبدالستار کهرازی بود. مولوی یارمحمد درین اواخر مدام به وزارت اطلاعات احضار می شد و در زیر فشار قرار میگرفت تا طلاب غیر بومی را اخراج کند، ولی وی زیر بار این تحمیل نرفت، تا آنکه وزارت اطلاعات خود طلاب را دستگیر کرد و به بندرعباس فرستاد. نیز مولوی نظام الدین روانمد از علمای سرشناس دستگیر و زندانی شده است.»

به این ترتیب در ایران اقلیت های کرد، آزری، بلوچ و عرب به کتله های بزرگ وجود دارد که تا حال با سائر جمعیت های آنکشور بافت فکری و اجتماعی ایکه در بین نژاد ها و مذاهب افغانستان موجود است کسب نکرده اند تا آن تولیرانس (تحمل) را که در افغانستان در برابر مذاهب وجود داشت ندارندمزیرا در افغانستان دو مذهب اسلامی سنی و شیعه مذاهب اساسی مردم ما بوده چون اکثریت قاطع سنی مذهب می باشد مراسم اعیاد و روزهای مذهبی به اساس مذهب سنی صورت میگرفت ولی هرگز کسی منع نکرده بود که در همان روز در مناطق شیعه نشین افغانستان اگر خود شان خواسته باشند طبق مذهب شیعه مراسم صورت نگیرد یا برای مذهب شان تبلیغات نکنند و مدارس نداشته باشند یا به شهرهای مذهبی شان (نجف در عراق، مشهد و قم در ایران) برای زیارت یا کسب علم نروند. مقامات اداری برای آنکه ثابت کرده باشند که قلباً به این مذهب اسلامی پابند اند و احترام دارند در روزهای عاشورا با خلوص

اشتراك ميكردند. رسومات شان حتى در سرك ها وكوچه ها به آزادى كامل انجام ميشد. تعداد تكيه خانه ها روزافزون بود ولى در ايران چنين نيست. سنى ها از روش حكومت اسلامى راضى نمى باشند، زيرا يك مسجد بزرگ سنى ها در عصر رياست جمهورى رفسنجانى تخريب گرديد و كسى بازخواست آنرا نكرد. در زمان شاهى از طريق تماس نزديك شاه بانو فرح با مردم سيستان و بلوچستان و وجود اسدالله علم بحيث وزير دربار كه خود ازين منطقه بود و پدرش رسوخ زياد داشت بلوچ ها خود را به نظام ايران نزديك مى ديدند ولى بعد از برقرارى رژيم اسلامى اين احساس را از دست داده اند. طورى كه در اعلاميهء جامعهء اهل سنت مكتب لندن خوانديم از حكومت اسلامى تهران ناراض اند زيرا مذهب سنى را در آنكشور تهديد مينمايند در حاليكه در قانون اساسى افغانستان تاريخ ۹ ميزان ۱۳۴۳ هـ ش كه به قانون اساسى دورهء ديموكراسى معروف است در مادهء دوم فصل دولت چنين حكم شده كه : «دين افغانستان دين مقدس اسلام است. شعاير دينى از طرف دولت مطابق به احكام حنفى اجرا ميگردد. آن افراد ملت كه پيروان دين اسلام نيستند در اجراى مراسم مذهبى خود در داخل حدودى كه قوانين مربوط به آداب و آسايش عامه تعيين ميكند آزاد ميباشند.» اين حكم واضح ميسازد كه دين اسلام دين مودم افغانستان است يعنى در بين سنى و شيعه و ديگر مذاهب اسلامى كدام فرق و تفاوت و تبعيض وجود ندارد و اين حكم حتى حقوق آنهايى را كه مسلمان نبوده ولى افغان بوده و تابعيت افغانستان را داشته باشند نيز احترام ميكند و اجازه ميدهد كه شعاير مذهبى خود را آزادانه اجرا نمايند. درين حكم بطور خاص حمايت از مذهب سنى بعمل نيآمده بلكه صرف گفته شده كه شعاير دينى از طرف دولت مطابق به احكام حنفى اجرا ميگردد. مگر در ايران چنين نبوده و چنين نيست چنانچه حتى آقاى سيد محمد خاتمى رئيس جمهوريكه آنرا روشن فكر و مربوط به قشر اعتدالى مى پندارند در اولين بيانيهء خود چنين گفت كه : «من سوگند انجام تعهداتيرا بجا آوردم كه طبق قانون رئيس جمهورى مكلف به اجراى

برف زیاد می باشد. بهر صورت ساحهء افغانستان که از فرانسه بزرگتر میباشد یك سرزمین غنی است چنانچه معدن بزرگ و غنی آهن در منطقهء حاجی گك در جوار ولایت بامیان و میدان و به فاصلهء کم از شاهراه عمومی که کابل را به قندهار وصل می نماید واقع است.

این معدن طور تصادفی توسط یك ژئولوگ متقاعد فرانسوی که بحیث سیاح بسوی بامیان در حرکت بود کشف شده است، در عصر اعلیحضرت ظاهرشاه مذاکراتی بین افغانستان و پاکستان صورت گرفته تا ازین معدن فابریکه ذوب آهن پاکستان در کراچی تغذیه شود ولی طرف پاکستان به این پروژه علاقمندی نشان نداد و در عوض با استرالیا مقاوله نمود.

نفت و گاز در مناطق مختلف ولایت جوزجان کشف گردیده و گاز آن برای استفاده آماده بود و تا قبل از استقرار احزاب اسلامی در افغانستان به روسیه صادر می شد، مگر تا هنوز به استخراج نفت ان اقدام نگردیده است. گفته میشود که در هرات نیز امکان بدست آمدن نفت و گاز وجود دارد ولی تا حال تفحصات آغاز نگردیده و ممکن نفت و گاز در بعضی مناطق دیگر افغانستان نیز وجود داشته باشد که تا حال کشف نگردیده است. معادن مس در لوگر و پنجشیر، نقره در پنجشیر و زغال سنگ در درهء صوف ولایت سمنگان و منطقهء کرکر ولایت بغلان و آش پشته ولایت بامیان، مس و آهن و کروم در کابل و گوگرد در بلخ و نمك در تالقان وجود دارد که از نمك تالقان برای رفع ضرورت داخلی سالهاست که استفاده بعمل می آید. قرار معلوم از مس که در ولسوالی محمد آغهء لوگر وجود دارد در عصر غزنوی ها استفاده بعمل آمده است و همین معدن موجب شده بود که صنایع ظروف مسی در ولایت غزنی رواج پیدا کرده و تا امروز این عنعنه حفظ شده، این معدن کاملاً فراموش شده بود، روز ۲۷ سرطان ۱۳۵۲ ژئولوژست های وزارت معدن کشف این معدن را اعلام کردند : سردار محمد داؤد که تازه رژیم جمهوری را تأسیس کرده بود به آن توجه مبذول نمود و از آن

آنهاست. پاسداری از مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی امر گسترش عدالت، پرهیز از خودکامگی، حمایت از آزادی و حرمت از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور از جمله اموری هستند که تعهد انجام آنها درین سوگند به رئیس جمهور سپرده شده است.»

درینجا آقای خاتمی به پاسداری شان از مذهب شیعه تأکید کرده اند و ترویج دین را نیز تحت سایهء مذهب قرار داده اند، از احترام دیگر مذاهب که در کشورشان چون سنی ها، بهایی ها و عیسوی ها که در ایران زندگی مینمایند حرفی نزده اند. بناءً در ایران پاسداری از مذهب شیعه قسم سابقهء رژیم اسلامی معنی تحکم را بر پیروان دیگر مذاهب داشته و این خود فکر جدایی ها را در نزد دیگران قوت می بخشد. اینکه نسخهء فدرالیزم را آقای بروجردی معاون وزارت خارجهء ایران و مسوول امور افغانستان در نزد بعضی از برادران ما به قوت کمك های نظامی و مالی تقویت میکند و داخل میسازد نه بسود ایران است و نه بسود افغانستان. این سیاست ایران نمیتواند ثمری را نصیب بگردد زیرا افغان ها بمجردی که توفیق بیابند و حکومت مرکزی خود را تأسیس نمایند با این امتعهء سیاسی صادر شده از خارج نیز حتماً تصفیهء حساب می نمایند. ایران در عوض آنکه در افغانستان طرفداری بدست آورد با این حرکات خود ملت افغان را به مخالفت خویش تحریك میکند، بهرصورت نسخه های فدرالیزم برای افغانستان به دلایل آتی رد میشود :

۱- افغانستان از هزاران سال باینطرف بحیث یك کشور و هم کشور واحد مرکزی زندگی کرده، زندگی به این منوال و اساس جزء فرهنگ افغان ها گردیده است. اگر از مردم افغانستان پرسیده شود همه خود را از یك وطن واحد میدانند. اگر صفحات تاریخ ورق زده شود دیده میشود که در تمام حکومت ها، در تمام جنگ ها تمام مردمان این کشور بدون تفکیك، تشخیص و تبعیض ازین وطن دفاع کرده اند، در قدمه های

مهم اداری سهم داشته اند. چنانچه در امور حسابی و اداری در اکثر سلطنت ها شخصیت های قزلباش (شیعهء افغان) که لیاقت داشته اند نقش عمده را ایفا کرده اند، در تمام حکومت ها تاجیك های افغان چون دیگر اقوام در موضع قدرت شریك بوده اند.

۲- در اردوی احمد شابابا هزاره ها و ازبك ها نقش عمده داشته اند.

۳- در افغانستان تبعیض نژادی و مذهبی وجود نداشته است.

٤- در افغانستان ممنوعیت نقل و انتقال و اسکان عملی نشده است.

۵- در افغانستان خون نژاد ها و پیروان مذاهب با همدیگر با ازدواج ها آمیخته شده است، حتی اینکه مادر امیر دوست محمد خان یکی از پادشاهان مهم سلسلهء محمدزایی قزلباش یعنی شیعه از چنداول کابل بوده است. «ازین گونه مثال ها صدها در سطح بالایی سطلنت ها وجود دارد.»

٦- احساس جدایی در بین کتله های مردم ما وجود ندارد این ساختهء مغزهای معیوب بعضی از روشن فکران مریض است.

۷- از لحاظ اقتصادی نیز افغانستان برای رژیم فدرالی مساعد نمی باشد زیرا یك منطقه به منطقهء دیگر برای رفع نیاز های شان احتیاج مبرم دارند اگر فرض کنیم آنطوری که آقای محقق (یکی از رهبران حزب وحدت) آرزو دارند منطقه ای به نام هزارجات بحیث یك واحد علیحده از حکومت مرکزی فاصله بگیرد یا خود را طوری بحیث یك واحد اداری جداکند که یك عضو فدرال تلقی شود نمیتواند از لحاظ اقتصادی به پای خود ایستاده شود به ولایات : غور، غزنی، کابل، پروان، بغلان، میدان و قندهار محتاج میباشد. اگر این ولایات با آن توافق نداشته باشند به مشکلات عظیم مخصوصاً کاریابی مواجه میگردد. دیگر اینکه درتمام نقاط افغانستان نژاد های مختلف آمیخته باهم زندگی دارند. در مزار و مربوطات آن پشتون ها، تاجك ها، ازبك ها و هزاره ها باهم زندگی میکنند.

همزیستی مردمان افغانستان

اقوام مختلف کشور در طول تاریخ با هم همزیستی داشته و اختلاف ها را با توصل به روش های عنعنوی حل کرده اند البته این روش ها در دوره، سدوزایی ها و بعداً محمد زایی ها بکثرت دیده شده. در افغانستان با آنکه روحیه، فردیت قوی میباشد مگر قوه، نفوذ موسفیدان و بزرگان همیشه فیصله های جمعی را بوجود آورده و دیموکراسی را به شکل افغانی آن برپایه، جرگه ها بمردم خود قبولانده اند. چنانچه روحیه، دیموکراسی افغانی را در دو صد سال اخیر سه بار تصادف کرده ایم :

۱- در انتخاب احمد شاه بابا مؤسس افغانستان جدید.

۲- در انتخاب حاجی میرویس خان بحیث زعیم کشور.

۳- در تعیین اعلیحضرت نادرشاه که در جرگه، اضطراری و کوچك صورت گرفت.

به این ترتیب تاریخ افغانستان دوازده لویه جرگه را ثبت کرده است که اگر لویه جرگه ایرا که نجیب دایر ساخت به آن بتوانیم بیفزاییم سیزده لویه جرگه در اوقات حساس تاریخ وطن ما انعقاد یافته است. درین جرگه ها تمام اقوام و مردمان مسکون در وطن ما که تابعیت افغان داشته اند درین جرگه ها اشتراك و در تعیین سرنوشت وطن خود با ابراز رأی و نظر شان سهم گرفته اند، بناءً تبعیض، تفکیك و تشخیص وجود نداشته است. این همزیستی و اراده، مشترك ضامن هویت، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور بوده است. این اتحاد بوده که استعمار انگلیس را شکست داد. این اتحاد و همبستگی بود که در پایان ده سال جنگ ابرقدرت اتحاد شوروی را به گورستان تاریخ دفن نمود. با تأسف درین پنج سال اخیر برای شکستن این وحدت ملی از شرق و غرب شمال و جنوب حتی ژورنالیست های امریکایی و فرانسوی توطئه ها

شروع شده که به عقیده، مؤلف نجات این وحدت که نجات وطن است صرف با تأسیس یك نظام دیموکراسی ملی میتواند صورت بگیرد که اینك آنرا تحلیل می نماییم.

استقرار یك نظام دیموکراسی راه حل سیاسی است نه فدرالیزم

وقتی به صفحات تاریخ نظر می اندازیم ملاحظه میکنیم که سلاطین افغانستان یا از طریق نظامی و یا هم از راه ارث بقدرت رسیده اند. وقتی از طریق نظامی قدرت را گرفته اند برای مشروعیت قدرت شان به جرگه های خورد و بزرگ توسل ورزیده اند. همچنان بعضاً که از راه ارث به سلطنت رسیده اند باز هم لویه جرگه ها را بهترین وسیلهء مشروعیت و حفظ قدرت خود تلقی کرده به آن مراجعه نموده اند. چنانچه بعد از آنکه روسها به تحمیل حکومت دست نشاندهء ببرك کارمل به مردم افغانستان ناکام شد و در عوض آن دوکتور نجیب را با یك سیاست جدید روی کار ساخت، نجیب برای آنکه رژیم خود را مشروعیت بخشیده باشد لویه جرگه را دایر و قانون اساسی جدیدی را که خود ترتیب کرده بود به تصویب رسانید و خود را البته با یك ظاهر سازی به کرسی ریاست جمهوری افغانستان نصب کرد. چون این لویه جرگه در حالیکه قوای اشغالگر شوروی در افغانستان حاضر بود و مردم ما در ابراز رأی شان آزادی عمل نداشتند از طرف مردم ما شناخته نشد و نتوانست که به رژیم نجیب الله مشروعیت ببخشد، این حالت سبب شد که مبارزه تا پایان سقوط رژیم مذکور ادامه بیابد. چون رژیم های حضرت مجددی و برهان الدین ربانی لویه جرگه را دایر نکردند و آرای چند نفر ملا و تنظیم های خود را به رأی مردم افغانستان ترجیح دادند در قبولاندن رژیم های شان، مشروعیت آن و اعادهء صلح سرتاسری ناکام گردیدند.

به این ترتیب یگانه راهیکه می ماند مراجعه به آرای مردم آنهم از طریق دیموکراسی است تا صلح اعاده بگردد.

. خوب است که به سوابق مراجعه نماییم، رژیم ظاهر شاهی به تعقیب نهضت های که در دوره های امانی و نادرشاهی آغاز شده بود چهل سال کار و زمینه سازی نمود تا قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هـ ش تدوین و انفاذ شد.

این قرارداد اجتماعی جدید مردم افغانستان به تأیید اکثریت قاطع مردم ما بدست آمد. این قانون اساسی مطابق خواست روشن فکران و مشروطه خواهان افغان در فصل حقوق مردم : حقوق تمام اتباع افغانستان را تضمین کرد. تطبیق آن در دورهء دههء دیموکراسی در کشور میرفت به کلتور مردم تبدیل شود ولی برای رسیدن به این هدف مدتی بکار بود تا تطبیق کنندگان، ادارهء چیان و سیاست مدارانی که خود در نظام های غیر دیموکراتیک، شخصی یا منارشی فیودالی، منارشی نیم بند پارلمانی پرورش شده بودند جا را برای فرزندان وطن که در نظام و فضای آزاد و دیموکراسی پرورش یافته بودند به وطن مراجعت کرده در دورهء دههء دیموکراسی در کنار کلتور ملی، کلتوری را که در ایام تحصیل در خارج حاصل کرده بودند با ایجابات و تغییراتی که در پرتو قانون اساسی جدید پدید آمده بود فرهنگ ملی را غنا می بخشیدند و نهضت جدید را با این فرهنگ هماهنگ می ساختند و نقش اساسی به نسل جوان به تدریج انتقال می یافت. آنوقت بود که نظام دیموکراسی افغانی ما مستحکم می شد و جزء کلتور افغانی ما می گردید، با خواست ها و طرز فکر ما تطابق میکرد، این نظام را نظام ملی خود می شمردند و از آن دفاع می نمودند. بعضی ها به رژیم شاهی انتقاد میکنند که وقتی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ صورت گرفت یك نفر هم علیه کودتا قیام نکرد بلکه همه کودتا را لبیك گفتند. علت این موضع گیری درین نیست که گویا مردم از رژیم شاهی آنهم در موقعیکه در حالت انتقال قدرت و ارائهء حقوق اساسی برای مردم بود خسته شده بودند و رژیم جمهوری را فوراً قبول کردند. نه اینطور نیست، چون سردار محمد داؤد در ظرف ده سال صدارت خود خدمات زیادی انجام داده بود، شوهر همشیره و پسر عم پادشاه بود، یك سردار از خانوادهء سلطنتی بود بناءً

مردم فکر کردند که کدام تغییر اساسی بوجود نیآمده صرف یك انتقال قدرت از ظاهر شاه به سردار محمد داؤد صورت گرفته چنانچه بعضی ها این انتقال قدرت را نتیجهء یك مفاهمه بین دو شخصیت مذکور تلقی کردند، بناءً تغیر رژیم با آنکه در مدت کوتاه مورد تأیید قرار گرفت مگر خواست اصلی مردم نبود زیرا از طریق کودتا تحمیل شده بود. بر اساس این سوابق مؤلف دیموکراسی را حلال مشکلات فعلی میداند چه اگر مطابق اظهارات انفرادی بعضی از شخصیت هاییکه در اثر جنگ های برادرکشی در جامعه سر بلند کرده اند قرار باشد که فدراسیون به اساس نژاد، زبان یا مذهب ساخته شود مورد تأیید مردم ما قرارنمی گیرد. چنانچه نحوهء جنگ های جاری در جریان سال ۱۹۹۷ این ادعای مؤلف را ثابت میسازد. چنانچه یك تعداد از قوماندان های پشتون و رهبران تنظیم ها همین حالا در صف ائتلاف شمال (حاجی قدیر، رسول سیاف، حضرت علی ...) موضع گرفته اند. و بعضی از شخصیت های غیر پشتون (طالبان بدخشانی و پروانی) در صف طالبان می باشند.

اینکه آلمان را مثال میدهند ولی شرایط و واقعیت آنرا تحلیل نمی کنند اذهان مردم ما را مغشوش میسازند در حالیکه واقعیت اینست که آلمان به اساس نژادی، زبانی، یا مذهبی دولت فدرالی خود را تشکیل نکرده بلکه تحت فشار روحی که در اثر جنگ جهانی دوم و نتائج آن به آن کشور تحمیل شده بود و تقاضای متحدین مبنی برین بود تا دولت مرکزی مانند قبل از جنگ که در اثر تمرکز قدرت هیتلر و رژیم وی را بوجود آورد تشکیل نگردد و تجدید نشود. بناءً برای آنکه به این تقاضا جواب داده باشد و ازین خطر دور بماند و کشور های اشغال کننده نیز اطمینان پیدا نمایند تشکیلات فدرالی را انتخاب کرد. در آلمان کدام ولایت آن، یا کدام گروپ اجتماعی مردم آنکشور این طرز حیات سیاسی را انتخاب نکرده بلکه آنرا چون یك حل سیاسی برای احتراز از تمرکز قدرت پذیرفته. علت مؤفقیت رژیم فدرالی آلمان درین است که دارای دو حزب پختهء سیاسی میباشد و ملت آلمان در اثر دو جنگ جهانی و تأثیرات آن به رشادت

سیاسی نایل شده که در پرتو آن کلتور سیاسی فدرالی و رژیم دو حزبه را کسب نموده، این رشادت و پختگی سیاسی مؤفقیت اقتصادی و سلامت سیاسی آلمان فدرال را تضمین کرده است.

در افغانستان احزاب متعددی وجود دارند که هرکدام آن با اهداف خاص خود حرکت میکند. برخی شان از کشور های همسایه الهام میگیرند، تعداد شان تا حد زیاد تحت نفوذ و تسلط سرویس های سیاسی و استخباراتی کشور های همسایه قرار گرفته اند، البته این تأثیرات ناشی از جنگ و جهاد ده سال اخیر است که کشورهای همسایه در جریان آن به مجاهدین افغان مساعدت کرده بودند و این احزاب و تنظیم ها تا هنوز در برابر کشورهای مذکور احساس مدیونیت می نمایند، مگر سرویس های استخباراتی کشورهای همسایه ازین احساس شریف مردم ما سؤ استفاده نموده برای توسل به اهداف خاص خود جنگ و درگیری را دامن می زنند و به آتش جنگ هیزم و پترول می ریزند. همینکه آواز تفاهم برای مذاکره با طالبان بلند شد ایران سعی کرد تا مذاکره را بین طالبان و ائتلاف شمال برهم بزند یعنی با آنکه مساعی برای آغاز این مذاکره تا هنوز بجایی نرسیده بود ولی مساعی ادامه داشت و مگر این حرکت استاد ربانی که جنرال مالك را بعد از سفر بروجردی به تالقان آورد این پروسه را سخت صدمه می زند و بهانه طالبان را که بر عالمان شمال ایراد گرفته اند تقویت می کند و به عقیده نگارنده ایرانی ها می خواهند جنگ تا وقتی ادامه پیدا کند که امریکایی ها از احداث لوله های گاز از طریق افغانستان صرف نظر نمایند و اقتصاد کشورهای آسیای میانه کاملاً به ایران بسته شود به این ترتیب افغانستان و پاکستان صدمه ببینند.

این تأثیرات است که در شرایط و اوضاع فعلی مانع آن میشود که ملت افغان چون ملت بزرگ آلمان تصمیم بگیرد و شکل نظام خود را خود آزادانه تعیین نماید، و برای رفع نفاق و شقاق و آشفتگی وطن در عوض احزاب و تنظیم های متعدد فعلی دو یا سه حزب بزرگ و مؤثر را برای سالهای اول تأسیس کند تا سلامت نظام و وطن را

حفظ نماید. بناءً تحریکات سیاسی فعلی به منظور ختم جنگ، اعادهء صلح و ثبات نظام در افغانستان صورت نمی گیرد. چنانچه پیشنهاد میشود که افغانستان به پنج منطقه تقسیم شود، بار دیگر از نظام فدرالی بروی مذهب و نژاد حرف میزنند. در افغانستان اگر برای شکل دادن به نظام حقوقی مسأله نژاد را به میان بکشند دو قوم بزرگ پشتون و تاجك وجود دارد که در کشور یکی بعد دیگر اکثریت قاطع را تشکیل میدهند و هر دو به یك ریشه یعنی آریایی میرسند، خوشبختانه این دو به فدرالیزم مؤافق نیستند زیرا اینگونه یك شکل حقوقی را منافی تاریخ و گذشتهء چند هزار سالهء افغانستان دیده و مخالف آرزوهای مردم خود می یابند. چنانچه جنرال احمد شاه مسعود که امروز رهبری سیاسی و نظامی جمعیت و شورای نظار را به عهده دارد و در جناح ائتلاف نجات ملی. نقش عمده دارد در مصاحبه ای که با مجلهء «Evenement du Jeudi» چاپ پاریس نموده و به تاریخ چار سپتمبر ۱۹۹۷ نشر شده گفته که : «مدل سویس را خوش دارم ولی سویسی ها فرهنگ چند قرنهء این روش را دارند.» معنی این گفته و تعبیر جنرال مسعود اینست که افغانستان از پذیرش مدل کنفدراسیون سویس دور است. این طرز دید جنرال مسعود در واقع یك رد دپلوماتیکی میباشد. یعنی به این ترتیب برای آنهاییکه در جناح شمال جسته و گریخته، در زیر زبان یا سر زبان این طرز تفکر را بنام تقسیم کشور به پنج منطقه یا نظام فدرالی ارائه میکنند فهمانده که با این طرز مؤافق نمی باشد. از طرف دیگر افغانستان در یك موقعیت جغرافیایی قرار دارد که روی بسا از اراضی با همسایگان در صفحات تاریخ اختلافاتی داشته، با آنکه در جهان امروز مسایل ارضی با پیشرفت های تکنالوژی حل گردیده و دیگر دسترس به یك راه بحری یا نداشتن دسترسی به آن موجب اختلافات ارضی نمیگردد، زیرا راه های زمینی و مواصلات هوایی اینگونه مشکل را حل کرده است، با آنهم در بین کشورهای منطقهء ما متأسفانه این گونه احساس موجود می باشد و برای استفادهء بیشتر از طریق پهن ساختن نفوذ شان از راه

ارتباط مذهبی یا تحریکات نژادی اقداماتی بعمل می آرند.

افغانستان در چنان موقعیت قرار دارد که میرود در عوض موضع استراتیژیک سیاسی، موضع استراتیژیك اقتصادی را کسب نماید و راه اتصال جنوب شرق آسیا شرق دور و خلیج با آسیای میانه که ذخایر بزرگ گاز و نفت را در سینه دارد بگردد. درین موقعیت خود به رقابت ایران گیر افتاده است، چه ایران می کوشد تا آن کشور یگانه راه اتصالی آسیای میانه با اروپا و جنوب آسیا بگردد و افغانستان در انزوا قرار داده شود. برای رسیدن به این منظور از یکطرف تلاش دارد که جنگهای داخلی افغانستان ادامه پیدا کند و از جانب دیگر با داشتن رابطهء خاص با یك شاخهء حزب شیعه افغان در آیندهء کشور ما زمینهء مداخله را برای خود فراهم کرده باشد. با این وضع پیشنهاد فدرالیزم برای افغانستان که عنصر ضعیف کننده میباشد به نفع ایران تمام میگردد چه در نتیجهء آن یك افغانستان تقسیم شده وضعیفیکه سر بلند کرده نتواند بوجود می آید و همیشه دست ایران دراز و افغان ها نارسا از داشتن استقلال کامل می مانند. با این مطالعهء سیاسی اینك موضوع را از لحاظ تخنیکی تحلیل می کنیم.

استفادهء تبلیغاتی بعمل آمد، گویا که جمهوریت بود که این معدن کشف شد و رژیم سابق متوجه نبوده است. همین قسم معادن زیادی در کشور ما وجود دارد که از جمله زمرد پنجشیر لعل و لاجورد بدخشان ویاقوت جگدلك ولسوالی سروبی معروف است. ذخایر گاز و پترول در شمال کشف شده که گاز تحت استخراج میباشد ولی پترول آن به عنوان آنکه ذخیرهء کافی نمی باشد تا هنوز مورد استفاده قرار نگرفته است. شایع است که در بعضی از نقاط کشور ما یورانیوم نیز وجود دارد، بهر صورت این نقاط را برای آن ذکر کردم که افغانستان فقیر در واقع کشور غنی میباشد و همین غنی و موضع استراتیژیك آن بود که همیشه مورد تاخت و تاز هجوم آوران قرار گرفته چنانچه آریایی های اولیه برای استفاده از چراگاه های آن، اسکندر مقدونی برای رسیدن به هند، انگلیس ها برای حفاظت مستعمرهء شان، روس ها برای توسل به آبهای گرم، وطن ما را مورد هجوم قرار دادند، البته این مثال های آن بوم و به این ترتیب ثابت میشود که هم همسایگان ما و هم استیلاگران باعث بدبختی و پسمانی افغانستان گردیده است. این کشور که در سینهء تاریخ بنام های آریانا، خراسان و افغانستان شناخته میشود امروز دارای ولایات آتی میباشد :

۱- ولایت کابل. ۲- ولایت پکتیا. ۳- ولایت پکتیکا. ٤- ولایت ننگرهار. ۵- ولایت لوگر. ٦- ولایت کنرها. ۷- ولایت لغمان. ۸- ولایت نورستان. ۹- ولایت کاپیسا. ۱۰- ولایت پروان. ۱۱- ولایت بغلان. ۱۲- ولایت بامیان. ۱۳- ولایت کندز. ۱٤- ولایت سمنگان. ۱۵- ولایت جوزجان. ۱٦- ولایت سرپل. ۱۷- ولایت فاریاب. ۱۸- ولایت بادغیس. ۱۹- ولایت غور. ۲۰- ولایت هرات. ۲۱- ولایت فراه. ۲۲- ولایت نیمروز. ۲۳- ولایت هلمند. ۲٤- ولایت کندهار. ۲۵- ولایت ارزگان. ۲٦- ولایت زابل. ۲۷- ولایت غزنی. ۲۸- ولایت میدان. ۲۹- ولایت بلخ. ۳۰-ولایت تخار. ۳۱- ولایت بدخشان. ۳۲- حکومت کلان خوست. ۳۳- حکومت کلان شنوار.

تحلیل تخنیکی فدرالیزم

فدرالیزم را مردم ما نمی شناسند، این متاع چون اصطلاح حل و عقد یك متاع نو میباشد که میرود داخل فرهنگ سیاسی افغانستان بگردد. برای آنکه ملت به چنین طرز زندگی و اصطلاحات سیاسی آشنا شود مدت طولانی بکار است تا توسط یك مطبوعات آزاد و متعهد نشرات صورت بگیرد و مردم ما به تمام جنبه های مثبت و منفی آن آشنا گردند و صورت تطبیق آنرا در کشور شان با مقایسهء حیات سیاسی گذشته و مقتضیات جدید ارزیابی نمایند و از لحاظ حقوقی و سیاسی برای اتخاذ تصمیم حیاتی ملی آماده بگردند.

حکومتی تشکیل شود که سلاح را جمع نماید تا مردم بتوانند آزادانه ابراز نظر نمایند و خوف وترسی ازین تنظیم و آن جنبش نداشته باشند، وقتی چنین یك فضا آماده ساخته شد آنوقت است که مردم تصمیم خود را ابراز خواهند کرد، فعلاً گرفتن تصمیم تحت تأثیر تفنگ و رهبری رهبرانی که مشروعیت خودشان مورد سوال میباشد قبل از وقت است از طرف دیگر افغانستان که در طول تاریخ یك کشور مرکزی بوده و به اساس مرکزیت قوی اداره شده بر اساس فدرالیزم باید این عنعنهء خود را ترك بگوید چه در رژیم های مرکزی قدرت از محیط به مرکز دایره مستقر میگردد در حالیکه در رژیم های فدرالی قدرت از مرکز بسوی محیط دایره در حال فرار قرار میگیرد. یعنی ولایات به تدریج خود را از مرکز دور می سازد و چون یك فرهنگ سیاسی و یك پختگی و احزاب واقعاً ملی وجود ندارد بزودی فکتور تجزیه تقویت میشود، مخصوصاً که تحریکاتی از خارج هم موجود باشد.

از طرف دیگر ملاحظه میشود که از روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که رژیم عنعنوی

شاهی لغو گردید تا هنوز افغانستان نقطهء استقرار خود را نیافته است. از آن تاریخ قانون اساسی جمهوری محمد داؤد، اصول اساسی ببرك کارمل و قانون اساسی زمان نجیب بوجود آمد مگر هیچ یك آن نتوانست اکثریت مردم را از روی عقیده و ایمان بخود جذب کند و استقرار را بوجود بیآورد زیرا درین دوره ها مردم به آزادی اراده رأی نداده اند، اگر ابراز رأی هم صورت گرفته تحت فشار بوده است.

اینکه ادعا شده که صرف فدرالیزم راه حل سیاسی برای معضلهء افغانستان میباشد واقعیت ندارد زیرا فدرالیزم مانند هر نظام سیاسی دیگر نقاط منفی و مثبت دارد، از جانب دیگر در جهان ما نظام های غیر فدرالی وجود دارند که توانسته اند سعادت مردم شانرا تأمین نمایند : رژیم های شاهی در انگلستان، دنمارك، ناروی، هسپانیه، هالند و بلجیم و رژیم های جمهوری در فرانسه، ایتالیا و تعداد دیگر کشورها. پس باید روحیه و خواست مردم دیده شود که کدام طرف تمایل دارند و کدام رژیم سیاسی میتواند سلامت سیاسی و فزیکی آنرا حفظ نماید، فرهنگ کهن آن بکدام سمت تمایل دارد با مطالعهء این فکتور ها راهی انتخاب گردد که مورد حمایت مردم ما باشد زیرا هدف ملی سعادت مردم و سلامت مملکت می باشد. اینك می بینیم که در افغانستان چگونه یك رژیم سیاسی و حقوقی با فرهنگ و خواست مردم ما تطابق کرده میتواند.

رژیم های حقوقی و سیاسی افغانستان

اگر از رژیم های مطلقه که در آن پادشاه حاکم بود و به تنهایی تمام تصامیم را اتخاذ و قرار ها را صادر میکرد و صرف در مواقع مشکلات با مردم به مشورت می پرداخت تا کمك مالی مزید بدست بیآورد یا مردم برای شاه یا سلطان افراد بیشتر خود را بخدمت عسکری بگمارند بگذریم ملاحظه میکنیم که در کنار اینگونه رژیم ها رژیم هایی هم درین سرزمین بوجود آمده که نمایانگر یکنوع فرهنگ سیاسی اند که با دیموکراسی های امروزی جهان شباهت های بهم میرسانند. چنانچه رژیم حاجی میرویس خان یکی از نمونه های دیموکراسی افغانی محسوب میشود. حاجی میروس خان بعد از آنکه گرگین حاکم رژیم صفوی ایران را محکوم کرد رژیم جدیدی را تأسیس نمود که شرح آنرا از کتاب تاریخ مختصر افغانستان تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی چنین اقتباس میکنیم که : «حاجی میرویس جرگهء ملی بزرگ را در کوکران واقع در شش میلی غرب قندهار برکنار ارغنداب فراهم آورده، اوضاع دربار اصفهان و فتاوی علمای حجاز را به مردم وانمود و از ایشان تعهد گرفت.

در جرگهء دوم که درمانجه بیست میلی شرق قندهار بشمول مشاهیر اقوام قندهار مانند سیدال خان ناصر، بابرخان، بهادرخان، پیرمحمد، میاجی هوتك، یوسف خان هوتك، عزیز خان نورزایی، گل خان بابر، نورخان بریح، نصروخان الکوزایی، یحیی خان برادر میرویس، محمد خان برادرزادهء او، یونس خان کاکر تشکیل یافت اعلان استقلال امضاء گردد و به قرآن عظیم سوگند شد. بعداً میرویس خان به مدد تمام اقوام قندهار گرگین خان بیگلربیگی صفویان را با تمام لشکر او قتل کرده و شهر قندهار را بدست آورد. برادر زادهء گرگین نعش ستمگر را با زنان و اطفال گرفته به هرات

گریخت؛ وقتی خبر اعلان استقلال افغان بدربا تیموریهء هند رسید ظاهراً به سبب مجبوریت استقلال افغان را تا جایی برسمیت بشناختند. ولی با دربار اصفهان مخابره و مفاهمه کردند، تا بدفع این واقعه که به تصریح خافی خان برای ملك و ملت طرفین خلاف رأی صایب است بزودی بکوشند، اما حاجی میرویس که موقعیت خطرناك خود را در بین دوشاهنشاهی قوی بخوبی درك کرده بود بزرگان ملت را در بین دو دولت شرقی و غربی با قوای ایشان نشان داده و گفت : «اگر با من متفق باشید و یاوری کنید همواره پرچم حریت را بلند خواهیم داشت و نخواهیم گذاشت که باز رقبهء غلامی اجانب بگردن ما افتد.

کسانیکه غلامی اجانب را می پذیرند ما را به ایشان ربطی و مؤدتی نیست و در دیار ما سکونت نکنند.» جرگه ملی بعد از شنیدن خطابهء زعیم ملی با وی مؤافقت کرده و مواعید مؤکدی دادند که تا دم واپسین از آزادی و استقلال ملی خویش دفاع کنند ...

میرویس نامه ای را به پادشاه صفوی ارسال داشت و به قول مؤلف جنگ افغان و فارس در آن نوشت : «که پادشاه از تدبیر کار بگیرد و قشونی را به قندهار نفرستد، زیرا تمام افغانان بکشتار ایشان دست بر قبضهء شمشیر ایستاده اند و اگر مجبور شوند شاید قندهار را به پادشاه دهلی بسپارند بنا بر آن پادشاه صفوی باید موقع سیاسی این کشور را ملحوظ دارد. همچنان بدربار دهلی نامه ای فرستاد و از وحدت مذهبی «سنی بودن طرفین» ذکری و تطمیع داد اگر دربار هند به او امداد نماید در آینده برخی از توابع صفویه را برخلاف اصفهان خواهد شورانید ...»

مختصر اینکه میرویس قوای اصفهان را شکست داد و حدود حکمرانی خود را در سبزوار، سیستان، پشین و دامنهء کوه های سلیمان تا غزنی رسانید و بقول عبدالحی حبیبی به قبایل ابدالی و غلجی متساویاً حکمرانی میکرد و به تقدیر این خدمت بزرگ مردم او را به شاهی خویش خواستند ولی حاجی میرویس خان در جواب چنین

گفت که :

نه خدمت نمودم که شاهـی کنم
به تخت شهی کج کلاهـی کنم

نزیبد مـرا، شاهـی و سروری
سرافــرازم از افـسر، چـاکری

مرا بس که گـویند قـومـم پدر
ندارم طمع گـوهـر و سیم و زر

همین افسرم به که خـدمـت کنم
شما را چو فـرزند خـود پرورم

نه دیهیم شاهـی بود در خورم
شـما را هـمی کمـترك چاکـرم

میرویس شخص فکور و دانشمند و دپلومات بود، از اوضاع سیاسی همسایگان بخوبی واقفیت داشت. به دربار صفوی آشنا بود و راه و رسم حکمدآری را نیکو میدانست، وی مدت هشت سال به استقلال در لباس یك نفر بابای ریش سفید قوم حکم راند، مردم را راضی نگهداشت و در هر موقع بدردشان رسید و مانند پدر مهربان تربیه کرد ... این زعیم نامور قد بلند داشت و اندام قوی و ریش سفید درازی، سر او از موی خالی بود. یك تنبان و پیراهن سپید می پوشید و چادری همراه داشت که در جرگه های ملی و در قرای افغانی همواره بین مردم مانند یکی از آن بروی چادرنشستی و دیگران را نیز بر چادر خود نشاندی و قضایای ملی را به مدد فکر صایب حل فرمودی و مردم را به نیکویی و دوستی و همدردی و یاوری یکدیگر خواندی ...»

به این ترتیب می بینیم که قریباً دو صد و چند سال قبل از امروز میرویس بابا به صورت دیموکراتیك و توسط جرگه ها طوری حکومت کرده که خودش را از طرف مردم

در جرگه انتخاب شده یعنی از طرف مردم به خود مردم حکومت کرده است، این یکی از پایه های فرهنگ سیاسی افغان هاست که دیموکراسی افغانی بروی آن بنیاد شده تا وقتی که افغان ها جرگه ها را در ایام باستان قیمت دادند راه پیشرفت و فتوحات را بیاری و اشتراك مردم خود داشتند، کشور را متحد ساختند و از آن پا فراتر گذاشته از غرب تا اصفهان و از شرق تا دهلی رسیدند، سلطنت سدوزایی ها بهترین مثال تاریخ کشور ماست. به این اساس میتوانیم نتیجه بگیریم که در بین افغان ها فرهنگ سیاسی برای داشتن یك رژیم دیموکراسی موجود میباشد. چنانچه همین زمینه بود که اعلیحضرت امان الله خان غازی اولین قانون اساسی را ترتیب کرد و پروگرام های خود را به دو لویه جرگه ارائه نمود، تا وقتیکه مردم مؤید وی بود حکومت او بدرستی پیش میرفت چنانچه استقلال کشور را حاصل کرد و برای نظم و نسق امور ترتیبات لازم فراهم آورد. مگر همینکه پروگرام هایی را پیشنهاد کرد که به ذهن و کلتور همان وقت مردم ما سازگاری نداشت مخالفت مردم آغاز گردید و انگلیس زخم خورده ازین خلاء البته به همکاری ملاها و روحانیونی چند استفاده کرد تا در عوض یك پادشاه ترقی خواه ولی عجول یك شخص بی سواد را بسرکار آورد، درهای معارف را مسدود ساخت، افغانستان را از نور به ظلمت برد، بنیاد دولت پراگنده شد، خانه جنگی بیداد کرد، تعداد زیاد مردم ما بدست خود ما بقتل رسید، روشن فکران را لاتی یعنی کافر قلمداد کردند، اینك امروز طالبان به همان شیوه درهای مکاتب و پوهنتون ها را بستند، سامان بازی اطفال را ممنوع قرار دادند، زنان را بخانه های شان زندانی کردند و کشور را از خدمات ثمر بخش زنان محروم ساختند چنانچه فابریکهء دواسازی هوخست (افغانی- آلمان) را در روزهای که کشور شدیداً به ادویه ضرورت داشت نسبت آنکه ۳۵ نفر از کارمندان آن زن بودند و وظایف حساس دواسازی را بعهده داشتند مدتی مسدود نموده فابریکه را موقتاً فلج ساختند، آنقدر به مردم محدودیت آورده اند که اجازه ندارند در موقع مشاهدهء مسابقات ورزشی ابراز احساسات نمایند، ریش را بدون

آنکه قیچی شود جبری قرار دادند. بقول مجلهء (عقاب آریانا) شمارهء ٥-٦ سال پنجم سرطان-اسد ۱۳۷٦ هـ ش، که در میونشن آلمان نشر می شود ملا محمد عمر رهبر طالبان در یک مصاحبه، رژیم و حکومت های دورهء سلطنت را ملحد خوانده است. در حالیکه آن رژیم ها و آن حکومت ها و تمام مامورین و افراد آن مسلمانان صدیق بودند. اتهام الحاد به آنها از صلاحیت ملا محمد عمر نمیباشد. این مسأله تجاوز به یک ملت مسلمان است از طرف یک مجمع با صلاحیت علمای جید عالم اسلام تدقیق گردد و فتوای آن صلاحیت تکفیر را که چه اشخاص یا مجامع با چه شرایط میداشته باشد معین بسازند تا ازین سلاح بضرر عالم اسلام کار گرفته شده نتواند و استعمال مکرر آن جهان اسلام را در نزد کشورهای دیگر سبک نسازد. بهر صورت این یک تبصره بود که به توجه طالبان رسانیده شد.

رژیم ظاهرشاهی به تعقیب نادرشاه بعد از آنکه مؤسسات دولت را روی بنیاد ویران شده توسط آشوب سقوی دوباره احیا کرد، شاهراه های ارتباطی را در بین ولایات احداث و یا ترمیم نمود، مکاتب را تأسیس و در توسعهء آن بتناسب امکانات مالی کشور و رفع مخالفت های مردم اقدام بکار نمود، این کارها زمینه را برای رشد فکری و تشکل یک قشر روشن فکر مساعدت کرد چنانچه بار دیگر فعالیت ها برای مشروطیت آغاز گردید. اولین قدم رژیم برای مشروطیت در یک نظام دیموکراسی در سال ۱۳۲۸ هـ ش برداشته شد. چه شاه محمودخان صدراعظم بعد از سفر طولانی به امریکا از دیموکراسی چون ارمغان سفر خود حرف زد. اولین انتخابات شاروالی صورت گرفت، مردم ما در سطح کشور برای اولین بار بپای صندوق های رأی رفتند و نمایندگان شاروالی های شانرا انتخاب نمودند. قدم دوم انتخاب مجلس نمایندگان یا شورای ملی بود که درین آزمایش نیز مردم ما مؤفق شدند ونمایندگان خود را به مجلس فرستادند. مجلس دورهء هفتم بر خلاف شوراهای گذشته تحولی را در طرزکار و برخورد با حکومت وقت بوجود آورد و تلاش میکرد تا حکومت در برابر شورا مسوولیت را قبول

نماید، این تحرک شورا همهء روشنفکران حتی مردم را براه رشد دیموکراسی سوق نمود. چنانچه همه می خواستند تا دیموکراسی با تأسیس احزاب سیاسی اکمال گردد. باید متذکر شد تا آنوقت دومین قانون اساسی افغانستان که در سال ۱۳۰۹ هـ ش توسط حکومت اعلیحضرت محمد نادر شاه ترتیب و نافذ شده بود درین مورد صراحت نداشت، از طرف دیگر در روابط حکومت با شورا و صلاحیت های شان تضاد های دیده می شد بآنهم شاه محمود خان غازی صدراعظم وقت ازین نظام نو تا مدتی حمایت میکرد مگر اکثر وزرای وی فرهنگ سیاسی و مطالعاتی در تاریخ سیاسی جهان و رژیم های سیاسی نداشتند تا درین قسمت حکومت را ترغیب میکردند بلکه بر عکس بعضی شان این حرکت را مضر بحال امنیت و آسایش جامعه می پنداشتند.

بهرصورت دیموکراسی اول نظر به علل و عواملی ناکام شد و در اواخر حکومت شاه محمود خان نظام دیکتاتوری بوجود آمد که در آن مطبوعات آزاد وجود نداشت اتحادیهء محصلین، اولین و آخرین اتحادیهء آنوقت مسدود شد، روشنفکران زندانی شدند مگر درین دوره کارهای عرفانی و فرهنگی زیادی صورت گرفت، کدرهای تخنیکی و تخصصی از خارج به کشور مراجعت کردند، روز بروز صفوف روشنفکران وسیع تر شد. چنانچه در اثر آن سرادر محمد داؤد به منظور بازساختن راه برای تدوین قانون اساسی جدید استعفی کرد و این بار شاه خود حرکتی را آغاز نمود و تحت رهبری وی بود که قانون اساسی جدید تسوید شد. این قانون اساسی در تاریخ سیاسی و تحولات اجتماعی افغانستان بنام قانون اساسی دههء دیموکراسی معروف است. مطابق به این قانون اساسی ارزش های آتی :

- مساوات حقوقی و قانونی در بین مردم
- آزادی مطبوعات و اظهار افکار سیاسی
- آزادی احزاب سیاسی
- آزادی انتخابات

- آزادی تظاهرات

- یك سیستم حقوقی انتخابات که از مراحل پایینی جامعه آغاز و بسطح بالایی حرم تا نمایندگان پارلمان میرسید بوجود آورد. بطوریکه شورای ولایات (ولایتی جرگه)، شاروالی ها، نمایندگان شورا و اتحادیه های صنفی حکم گردید. به این ترتیب از یکطرف تمام مردم از طریق انتخاب در اداره، کشور و حاکمیت ملی از سطح قریه ها، علاقداری ها، ولسوالی ها، شاروالی ها اشتراك می ورزیدند یعنی کنترولر قوه، اجرائیه یعنی حکومت می شدند. بناءً اگر این قانون اساسی تطبیق می شد و برای آنکه یك توازن در بین قوای تقنینیه و حکومت قایم بگردد. اندك تغییراتی وارد می شد و مدتی تطبیق و تجربه دوام میکرد تا از یکطرف شکایات مردم رفع میگردید و از جانب دیگر رشد دیموکراسی ملت را رشید می ساخت. بناءً مؤلف فکر میکند که اگر یك دیموکراسی جدید پارلمانی با درنظرداشت خواهشات مشروع و معقول احزاب البته بعد از تایید مردم با یك سیستم انتخاباتی جدید تا انتخابات از قریه ها آغاز و تا سطح ولایات وسیع بگردد هیچ شکایتی باقی نمی ماند. یك سیستم مختلط اداره مرکزی و غیر مرکزی ایجاد شود تا از یکطرف مرکزیت کامل باعث جلوگیری از رشد سریع ولایات نگردد از جانب دیگر عدم مرکزیت باعث فرار از مرکز وجدایی نشود. به عقیده، مؤلف این سیستم به این ترتیب عملی شده میتواند که مرکزیت حفظ شود و ادارات مرکز در تمام کشور تنظیم و اراده، آن تطبیق گردد ولی شوراهای ولایتی صلاحیت های وسیعی داشته باشند که وسیله شوند تا ادارات ولایتی نیز اراده، مردم را تمثیل نمایند، و در قسمت مسایل عمرانی و انکشاف اقتصادی دست شان آزاد باشد، به این صورت از یکطرف وحدت وسلامت کشور حفظ میشود و از جانب دیگر سهم گیری وسیع و اداری مردم شکایات شانرا رفع و باعث آبادی ویرانی های بزرگ جنگ ۱۷ ساله میشود. در غیر آن تحریك فدرالیزم به نفع هیچیك از کشورهای منطقه نبوده باعث میگردد تا در کشورهای ایران، افغانستان و پاکستان یك جنگ خونین قومی و

عقیدتی دامن زده شود. برای اثبات این ادعای خود مقاله ای را که به قلم یاثار در شمارهء ۶۷۲ تاریخ ٤ سپتامبر ۱۹۹۷ جریدهء کیهان چاپ لندن نشر شده اقتباس می کنیم که چنین مینویسد : «چند روز پیش که به عنوان مهمان در جمعی حاضر بودم، یکی از مهمانان که از روی نامم دانست از من پرسید : نظرت در بارهء آذربایجان چیست؟ در ابتدا نتوانستم مفهوم را از کلامش دریابم بهمین خاطر گفتم منطقهء زرخیزی است، مردم زحمت کش دارد. خیلی مسایل را گذرانده، در تاریخ ایران و در جغرافیایی سیاسی ایران جزء بخش های کلیدی بوده و هست. در لحظه های حساس از بلاهای زیادی جان سالم بدر برده که میتوانسته مهلك باشد. البته من هم به واسطهء ارتباط پدر و مادرم و تولد اعضای خانواده ام در آنجا به آن توجه بیشتری دارم. من نیز مانند بسیاری از آذرباییجانی های که به دلایل مختلف در نقاط دیگری متولد شده اند ولی بهرحال ترك محسوب میشوند، خواهی نخواهی علاقه ای به منطقه دارم. به ویژه که در بارهء شخص من موضوع کمی غلیض تر است. چرا که هنوز پس از سالها فراقت بسوی دامن مادرم و لهجهء شیرین او بزرگترین ادعای زندگی من است که لالای عشق را بران دامنی شنیده ام. خورشید وار شریف پرسنده رویایم را درهم ریخت و گفت منظورم آذرباییجان آزاد، آذرباییجان بزرگ است که این روزها عدهء بدنبالش هستند که فکر آنرا عملی کنند. وقتی نگاه تعجب آمیز مرا دید گفت مثل اینکه شما اصلاً در جریان مسایل روز نیستید! مگر شما آگاه نیستید که درینجا برخی دیموکرات های آذرباییجانی دنبال این حرف را گرفته اند که آن طرح را پیاده کنند؟ تا حدی راست میگفت، من در جریان نبودم، در واقع اگر هم به اشاره شنیده بودم آنرا جدی نگرفته بودم. برای اینکه متوجه منظورش شوم، پرسیدم یعنی چه جور بزرگ؟ چقدر بزرگ؟ چطور آزاد؟ گفت از قفقاز تا همدان و مستقل از ایران ... ضمن صحبت در باب این این «بزرگ ها و آزاد ها».

به این سوال ها رسیدیم که این جور حرفها که باب تفرقه است چه جوری طرح

فرهنگ و کلتور افغانستان

افغانستان کشوری است که چون چار راه مدنیت ها در طول تاریخ طولانی خود بوده از آنجا که مهاجران زیادی به این کشور آمده اند، رسوم، عادات و فرهنگ های خود را با خود آورده اند. چنانچه آریایی ها قبایلی بودند که در دورهء مالداری و شبانی زندگی می کردند و ملاحظه می نمودند که در جنوب دریای آمو مراتع وجود دارد و مردم آن در رفاه زندگی می کنند برای بدست آوردن چراگاه های غنی به جنوب دریای آمو هجوم آوردند و با خود عادات و رسوم شان را آوردند، همین آریایی ها که دیروز هجوم آورده بودند دیگر به ساکنان بومی بلخ و باختر تبدیل شدند و همین آریایی های اولیه بودند که برای اولین بار نظام شاهی را بوجود آوردند و اولین پادشاه آن یما یا یمه بوده که نورستانی ها آنرا رب النوع ایمریت یاد میکردند. همین آریایی ها بعداً به ساختمان شهرها آغاز کرده اند، در همین سرزمین افغانستان بوده که دوره های سنگ و سنگ صیقل شده آغاز شده، زراعت شروع شده و در پی آن پیدایش زردشت در بلخ که علاوه بر آنکه کیش جدید را بوجود آورده آریایی های اولیه را از پرستش ارباب النواع مختلف به وحدانیت پرستی دعوت کرد، در روابط اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی نیز نقشی داشته چنانچه از یکطرف مقرراتی برای تنظیم حیات اجتماعی بوجود آورد، از طرف دیگر گوسفندان را که برای تبادل اموال استعمال می کردند پاسو می گفتند و امروز برخی از مؤرخان عقیده دارند که لفظ پیسه که در پشتو گوسفند را می گویند از پاسو که در نزد آریایی ها گوسفند بود آمده و چون آریایی ها همین پاسو ها را چون وسیلهء تبادل اموال بکار می بردند پاسو به مرور زمان به پیسه تبدیل شده که در افغانستان پول را پیسه نیز میگویند.

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

بعد از آنکه مجاهدین به کابل وارد شدند و اولین دولت خود را بعنوان دولت جمهوری اسلامی افغانستان اعلام کردند نتوانستند حتی یکروز هم به اتفاق و به آرامی حتی در شهر کابل حکومت نمایند. چنانچه شهر کابل که ساحهء وسیعی ندارد در بین قوت های مختلف نظامی احزاب اسلامی تقسیم گردید، بطوریکه گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در ولسوالی چارآسیاب و جنوب کابل، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در دشت برچی، دارالامان، کارته ۳ و کارته ٤ تسلط خود را قایم کرد. عبدالرسول سیاف در پغمان سنگر گرفت. حضرت صبغت الله مجددی ممثل دولت اسلامی برای مدت دو ماه در ارگ کابل جابجا شده بود. جنگ های برادر کشی و بیهوده بین قوت های حکمتیار و حکومت مجددی که وزارت دفاع را احمد شاه مسعود بعهده داشت آغاز شد، این جنگ در بین قوت های جهادی صورت گرفت زیرا قوای مسلح افغانستان در بین قوت های جهادی نامنظم تقسیم گردید، چون دسپلین و نظمی در بین واحد های جهادی وجود نداشت، قوای مسلح منظم افغانستان سالم نماندند، سلاح و مهمات شانرا قوماندان های خورد و بزرگ و حتی افراد شان به عنوان غنیمت بردند، اموال وزارت خانه ها و دیگر ادارات و موسسات دولتی چور شده و بسیاری آن به بازار پشاور عرضه شد، حتی موتر بنز ریاست جمهوری به غنیمت گرفته شده و به پشاور آورده شد و مورد استفاده قرار گرفت. اردوی صد ساله افغانستان که به سرمایه گذاری فداکارانهء مردم افغانستان تشکیل و رشد یافته بود از بین رفت.

بگفته «نانسی دوپری» مؤرخ امریکایی آثار موزیم ملی افغانستان به اشتراك شخصیت های سیاسی پشاور و برخی از شخصیت های افغانی که در جهاد ارتباطی با این مقامات پیدا کرده بودند به تاراج رفت و طور قاچاق از پاکستان خارج ساخته شد و خارج ساخته می شود.

تجار جاپانی آثار بودایی و شهزاده های خلیج آثار اسلامی را خریده خارج میساختند و می سازند. آثار خطی و برخی دیگر از آثار با ارزش راه ایران را گرفت، حال معلوم شده که درین قاچاق آثار بی مانند موزیم ملی افغانستان که بقولی تاریخ پنجاه هزار سال منطقه و بقولی تاریخ ده هزار سال افغانستان را معرفی میکرد. شخصیت های بزرگ حکومت بی نظیر بوتو نیز اشتراك داشته اند، چنانچه «روزنامهء ابزرور» چاپ لندن در شمارهء تاریخ سوم آگست سال ۱۹۷۷ خود می نویسد که : «نصیرالله بابر وزیر داخلهء پاکستان در حکومت بینظیر بوتو اکثر این آثار را بدست آورده و سپس خودش آنرا بخارجی ها بفروش رسانده، چون وزیر داخله بوده به اجازه وی از منطقهء قبایل به اسلام آباد و از آنجا به خارج انتقال یافته و به بازار های نیویارك، سویس، توکیو و پاریس عرضه شده است. همین روزنامه میگوید که آصف علی زرداری شوهر بینظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان نیز درین قاچاق آثار موزیم ملی افغانستان اشتراك داشته و عدهء ازین آثار در لندن در خانهء یکی از دوستان آصف علی زرداری دیده شده است.» نصیرالله بابر وزیر داخلهء وقت پاکستان زمانیکه از موزیم پاریس دیدن میکرد وقتی به غرفهء آثار افغانستان رسید به قول روزنامهء فیگاروی فرانسوی برای مهماندار خود گفته بود که : «ازین آثار بهتر های آنرا در خانهء خود دارد.» به این ترتیب از یکطرف خون ریزی صورت گرفت و ادامه پیدا کرد، از جانب دیگر موزیم افغانستان چپاول گردید آنهم توسط شخصیت های مسوول یك حکومت اسلامی که بروی ایدیولوژی اسلام بوجود آمده است.

این فجایع بسنده نبود که بازی دیگری آغاز شده و آن اینست که برای تجزیهء

افغانستان آستین ها را بر زده اند و میخواهند این کشور را تجزیه نمایند، اولین بار این آواز از آنهایی که در امریکا خود را متخصصین امور افغانستان قلمداد میکنند بلند شد، بعداً شاغلی غلام علی آیین یکی از وزرای حکومت های شاهی افغانستان در روزنامهء امید چاپ امریکا نسخهء فدرالیزم را ارائه نمود. اخیراً آقای محقق نطاق حزب وحدت گفت که باید افغانستان به پنج منطقهء اداری تقسیم شود. در روز اول آگست سال ۱۹۷۷ جنرال عبدالملك بعد از ملاقات با علاؤالدین بروجردی معاون وزارت خارجهء ایران گفت که : «تا آنکه قدرت تقسیم نشود مسئله افغانستان حل نمی گردد.» آقای علاؤالدین بروجردی معاون وزارت خارجهء ایران در ماه جولایی ۱۹۷۷ در پایان مسافرت و مذاکراتش با مقامات پاکستانی در اسلام آباد طی یك کنفرانس مطبوعاتی چنین اشاره کرد که : «مسئله افغانستان باید بنابر واقعیت های جدید حل گردد.» خان عبدالولی خان رهبر نشنل عوامی پاکستان طی مصاحبهء که در شماره تاریخ ۱۹ فبروری ۱۹۹۸ روزنامه وحدت چاپ پشاور نشر شده چنین گفت که : «تمام اعضای مجلس صوبه اسم پشتونخوا را منظور کرده اند. ما می گویم نظر صوبه حقیقت است اینکه مرکز آنرا قبول نمیکند این کار آنهاست. اینکه یك صوبه نامی برای خود انتخاب کرده نتواند این خودمختاری نبوده یك یونت می باشد. در جواب یك سوال این را که اسم پشتونخوا ضد پاکستان است یا بسوی استقلال می باشد رد کرده گفت که این گپ هیچ حقیقت ندارد. اگر ما نام پشتونستان را می گذاشتیم و آن پس منظری صدها سال داشته یك نام قدیمی است. این نام از آن زمانی است که نه انگریز بود، نه پاکستان و نه هندوستان تقسیم شده بود. بناءً این کدام خطر ندارد. ولی خان بعد از توضیح در باره ساختمان سدآبی کالاخ در جواب یك سوال دیگر گفت :

از طرف دیگر بین پشتونستان و پشتونخوا این تفاوت است که پشتونخوا یك نام قدیمی است. وقتی که احمد شاه بابا به تخت دهلی نشسته بود اظهار نموده بود که : «تخت دهلی را فراموش می کنم وقتی قله های پشتونخوا بیادم می آید.» در جواب

یك سوال دیگر ولیخان گفت که : «مهاجرین افغان برادران ما اند و آنها مهاجر نمی باشند. ما افغان ها را مهاجر تلقی نکرده ایم و نمی کنیم. خط دیورند بالای قلب ما وقتی کشیده شده بود که ما توان نداشتیم. حال که ده و دوازده سال جنگ شده درین موقع خط دیورند کجا بود که فوجیان و جنرال های خود را می فرستادند.» چون ولیخان راجع به موقف افغانستان در صورت لغو خط دیورند توضیحات نداده باعث تشویش ما افغان ها شده است.

بعضی ازین احزاب که بنام دین مقدس اسلام بوجود آمده اند، در ده سال تحت پوشش جهاد مقدس به اصطلاح رگ و ریشهء شانرا ملیونر ساختند حال دیگر به تحریك این کشور و آن کشور آواز فدرالیزم یعنی تقسیم افغانستان را بلند کرده اند.»

نگارنده برای آنکه موضوع را طور علمی و بیطرفانه تحلیل کرده باشد مطالعاتی در موضوع فدرالیزم و حقوق اساسی بعمل آورده و اینك میخواهد با معرفی و تحلیل حقوقی فدرالیزم اذهان مردم افغانستان را روشن بسازم تا واضح گردد که فدرالیزم در آینده برای کشور ما چه عواقب را در پی دارد. آیا تطبیق این نسخه در کشور ما از لحاظ ساختار فزیکی و اجتماعی عملی است؟ آیا مردم ما در چنین یك نظام از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و عرفانی تطابق کرده خواهند توانست؟ آیا با همدگر مراوده را حفظ خواهند کرد؟ آیا از لحاظ سیاسی و نظامی افغانستان در حالیکه ایران و پاکستان روز بروز کسب قوت می کنند ضعیف نخواهد شد؟ آیا اعضای دولت فدرال آنطوریکه امروز به ایران و پاکستان بستگی های بعضی از احزاب اسلامی افغانی روشن میباشد فردا با ایران و پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان این گونه وابستگی ها به ضرر تمامیت ارضی افغانستان تمام نخواهد گردید؟ آیا هر کدام از اعضای دولت فدرال بهرطرف نخواهند رفت؟

من می خواهم درین کتاب این سوالات را تحلیل کنم و جواب بگویم تا هموطنان عزیز ما با چشم های بسته نسخه های بعضی ازین کسانی را که با تأسف از منبع

بیگانه الهام میگیرند لبیك نگویند، تمنا دارم دیگر نویسنده گان مخصوصاً حقوق دانان کشور ما درین مورد نظر شانرا ابراز نمایند و اذهان مردم را روشن بگردانند، چه این یك وجیبهء حساس تاریخی بر هر فرد افغان مخصوصاً دانشمندان و حقوق دان های وطن ما که به پول مردم فقیر ما پرورش یافته و تربیت شده اند میباشد.

با این تذکار این کتاب را نوشته و به هموطنان عزیز خاصتاً رزمندگان واقعاً ملی افغان که تا هنوز برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و وحدت ملی می جنگند تقدیم میدارم تا خون های شهیدان ما را بهدر نسازند و در قبال تاریخ وطن و نسل های آینده شرمنده نباشند.

برای آنکه خوانندگان خارجی که با افغانستان، تاریخ و جغرافیای آن آشنایی ندارند و بدون معلومات مختصر درینموارد نمیتوانند به متن کتاب و هدف آن خوب وارد شوند و هم برای آنکه مؤرخان و نویسندگان ایرانی که روابط وسیع در اروپا و امریکا داشته اند و دارند سعی کرده اند تا همیشه ایران را مهد آریانا و افغانستان را یا کلاً نادیده بگیرند یا آنکه در حاشیه قرار داده، یا آنکه یك جزو کوچك ایران نشان بدهند، یا آنکه در قرون ۱۹ و ۲۰ افغانستان را سر زمین حایل بحساب می گیرند که انگلیس و روس آنرا بوجود آورده و در بین خود قرار داده اند، به این ترتیب خوانندگان را براه غلط برده اند بناءً برای آنکه معلومات مؤثق ارائه کرده باشم یك فصل کتاب را به معرفی مختصر جغرافیه و تاریخ افغانستان اختصاص دادم.

عبدالحمید مبارز

پاریس جنوری ۱۹۹۸

فدرالیزم و عواقب آن

در

افغانستان

نویسنده : عبدالحمید مبارز

مارچ ۱۹۹۸ م

فدرالیزم و عواقب آن

در

افغانستان

نویسنده: عبدالحمید مبارز*

مارچ ۱۹۹۸ م

معرفی کتاب

نام کتاب : فدرالیزم و عواقب آن در افغانستان

نویسنده : عبدالحمید مبارز

کمپوز و دیزاین : حمید نـــور

به اهتمام : ولی احـمـد نوری

طبع اول تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

سال طبع : مارچ ۱۹۹۸ م

ناشر : سبا کتابخانه

دهکی نعلبندی، قصه خوانی بازار- پشاور

فهرست

موضوع	صفحه

اهداء به ملت افغان